

خوزستان در آینه تاریخ

# تاریخ بنی کعب و ماجرای شیخ خرغل



علیرضا صداوی





خوزستان در آیین‌ها و تاریخ  
تاریخ بنی کعب و ماجرای شیخ خزعل

علیرضا صداوی



مؤسسه فرهنگی انتشاراتی آفرینه

کتابخانه  
سیاره

صداوی، علیرضا  
تاریخ بنی کعب خوزستان / نوشته‌ی علیرضا صداوی. - تهران: مؤسسه فرهنگی،  
انتشاراتی آفرینه، ۱۳۷۹.  
۲۱۶ ص.  
ISBN 964-6191-60-6 ریال: ۱۴۰۰۰  
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه: ص. ۲۱۳-۲۱۶  
۱. بنی کعب (قبیله). ۲. قوم‌شناسی. - ایران -- خوزستان. ۳. خوزستان -- تاریخ -- قرن  
۱۴. ۴. خزعل. ۱۲۴۲ - ۱۳۱۵. ۵. ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰. الف. عنوان.  
ع ص ۸۳ ب ۷۲ DSR  
کتابخانه ملی ایران  
۹۵۵/۹۷۷۵  
۷۹-۱۸۳۰۲



مؤسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی آفرینه

خوزستان در آینه تاریخ

♦ تاریخ بنی کعب و ماجرای شیخ خزعل ♦



نوشته‌ی: علیرضا صداوی / ویراسته‌ی: ع. مطلق  
نوبت چاپ: اول / انتشار: ۱۳۷۹  
شمارگان: ۲۴۰۰ نسخه / صفحه نگاری: نحوی (آفرینه)  
طرح جلد: فلاح / چاپ: سیمرخ  
صحافی: تلاش / لیتوگرافی: واصف  
قیمت: ۱۴۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۶-۶۰-۶۱۹۱-۹۶۴-۶۱۹۱-۶۰-۶ ISBN 964-6191-60-6

نشانی:

● تهران: میدان انقلاب، نیش وحید نظری، مجتمع نادر، آفرینه □ تلفن: ۶۴۸۰۵۵۷، ۶۴۹۲۹۰۱

○ قم: خیابان دورشهر، نیش کوی ۲۳، پلاک ۱۶۰ □ ۷۳۲۴۴۴، ۷۳۴۶۹۷۰

○ آبادان: لین اول، فرعی اول، آفرینه، جزیره ۲ □ ۴۲۶۲۷۹

۶ ..... مقدمه

● بخش اول: کعب فلاحیه

- ۱۴ ..... اصل و نسب بنی کعب
- ۱۵ ..... کعب در نجد و عراق
- ۱۶ ..... بنی کعب و هجرت به خوزستان و شروع مهاجرت‌های داخلی
- ۲۲ ..... حرکت به سوی قبان
- ۲۵ ..... در ریاست شیخ علی بن ناصر
- ۴۳ ..... دوره زعامت سلمان و عثمان بن سلطان بن ناصر
- ۶۷ ..... شیخ غانم بن سلمان بن سلطان (۱۷۶۶-۱۷۶۹م)
- ۶۸ ..... شیخ داود بن سلمان بن سلطان (۱۷۶۹-۱۷۷۰م)
- ۶۸ ..... شیخ برکات بن عثمان بن سلطان (۱۷۷۰-۱۷۸۲)
- ۷۴ ..... شیخ غضبان بن محمد بن برکات (۱۷۸۲-۱۷۹۲م)
- ۷۸ ..... شیخ مبارک بن غضبان بن محمد بن برکات (۱۷۹۲-۱۷۹۴)
- ۷۸ ..... شیخ فارس بن داود بن سلمان بن سلطان (۱۷۹۴-۱۸۰۲)
- ۷۹ ..... شیخ علوان بن محمد بن شناوة بن فرج الله (۱۷۹۰-۱۸۰۱)
- ۸۰ ..... شیخ محمد بن برکات بن عثمان بن سلطان (۱۸۰۱-۱۸۱۲)
- ۸۲ ..... شیخ غیث بن غضبان بن محمد بن برکات (۱۸۱۲-۱۸۱۶)
- ۸۳ ..... شیخ عبدالله بن محمد بن برکات (۱۸۱۶)
- ۸۳ ..... شیخ غیث بن غضبان بن محمد بن برکات (۱۸۱۶-۱۸۲۸)
- ۹۰ ..... شیخ میادر بن غضبان (۱۸۲۸-۱۸۳۱)
- ۹۲ ..... شیخ عبدالله بن محمد بن برکات (بار دوم) (۱۸۳۱)

۴ / تاریخ بنی کعب ..... ۶

- ☐ شیخ نامر بن غضبان بن محمد بن برکات (۱۸۳۱-۱۸۳۷) ..... ۹۳
- ☐ شیخ فارس بن غیت (۱۸۳۸-۱۸۴۱) ..... ۱۰۰
- ☐ پایان کار اماره فلاحیه ..... ۱۰۳
- ☐ درگیری‌های داخلی در سنوات اخیر حکمرانی خاندان ..... ۱۰۴

● بخش دوم: قراردادهای ایران و عثمانی و تأثیر آن بر منطقه

- ☐ اشاره ..... ۱۱۰
- ☐ ۱. معاهده‌ی مراد چهارم ..... ۱۱۱
- ☐ ۲. معاهده‌ی امیر اشرف سال [۱۷۲۸ م] ..... ۱۱۲
- ☐ ۳. معاهده‌ی نادرشاه سال [۱۷۴۶] ..... ۱۱۳
- ☐ ۴. معاهده‌ی ارزنة الروم اول ..... ۱۱۴
- ☐ ۵. معاهده‌ی ارزنة الروم دوم سال [۱۸۴۷ م] ..... ۱۱۵
- ☐ نقش دولت‌های انگلیس و روسیه در این معاهدات ..... ۱۲۲

● بخش سوم: کعب محقره [امارة آل بوکاسب]

- ☐ اصل و نسب امرای کعب خرمشهر ..... ۱۲۸
- ☐ شیخ جابر بن مرداو بن علی (۱۸۲۹-۱۸۸۱) ..... ۱۳۱
- ☐ شیخ مزعل بن جابر آل مرداو (۱۸۹۷-۱۸۸۱ م) ..... ۱۴۳
- ☐ شیخ خزعل بن جابر الکعبی (۱۸۹۷-۱۹۲۵ م) ..... ۱۵۲
- ☐ سیاست داخلی شیخ خزعل ..... ۱۶۰
- ☐ روابط شیخ خزعل با دیگر قدرت‌های خلیج فارس ..... ۱۶۷
- ☐ جنگ جهانی اول و تأثیر آن بر منطقه ..... ۱۷۰
- ☐ بهره برداری شیخ خزعل از نتایج جنگ جهانی اول ..... ۱۷۵
- ☐ تغییر در سیاست انگلستان ..... ۱۷۸
- ☐ تصادم خزعل و رضا پهلوی ..... ۱۸۲
- ☐ پایان کار شیخ خزعل ..... ۱۹۳
- ☐ عشایر و رضا پهلوی بعد از سقوط شیخ خزعل ..... ۱۹۸
- ☐ شرکت نفت انگلیس و ایران و نقش آن در حوادث ..... ۲۰۱
- ☐ خاتمه ..... ۲۰۷
- ☐ منابع و مآخذ کتاب ..... ۲۱۰

تقدیم به خانواده‌ی نوجوان  
شہید فلسطینی محمدالدردر



إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى قَوْمٍ أَحَبَّ  
أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ. وَإِذَا أُذْبِرَتْ  
غَنَتْ مَلَبَسَهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ.  
چون دنیا به کسی رو کند،  
نیکویی‌های سایرین را به او  
عاریت دهد و چون از او روی  
بگرداند، خوبی‌های او را برگیرد.

[نهج البلاغه، فصاح ۹]

## مقدمہ

استان خوزستان در دل خود طوایف و عشایری را جا داده است که هر کدام دارای تاریخی پرفراز و نشیبند. این مردم در طول زمان، پدید آورنده‌ی تاریخی بوده‌اند که باید مکتوب شود. تاریخ نگاران زیادی در مورد تاریخ مردم خوزستان قلمفرسایی کرده‌اند و هر کدام از دید خود مطالبی را عنوان نموده‌اند که متأسفانه عطش تاریخی مردم را سیراب نکرده است.

نگارنده‌ی این سطور، با احساس کمبود و خلاء تاریخی در این خصوص و با توکل بر خدای یکتا و با استعانت از برخی دوستان در خصوص کمک به روشن شدن پیشینه تاریخی عشایر بنی‌کعب به صورت مفصل دست به تحقیق زده است. در اوایل به علت کمبود منابع داخلی در مورد عشایر بنی‌کعب، که محل اصلی سکونت آنها فلاحیه یا شادگان کنونی است، فکر نمی‌کردیم بتوانیم اثری شایسته نگارش کنیم، اما بعد از تلاش‌های فراوانی که چندین سال طول کشید و در این مدت برخی دوستان با منت نهادن بر اینجانب، چه به صورت تشویق و چه به صورت در اختیار گذاشتن منابع، این افتخار حاصل شد که کتاب حاضر را به نگارش در آوریم. البته مؤلف این کتاب عقیده ندارد که کتاب تاریخ بنی‌کعب خوزستان جامع و مانع است، اما به یقین اظهار می‌دارد که این کتاب دید جدیدی در مورد تاریخ خوزستان به صورت عام و تاریخ بنی‌کعب به صورت خاص ارائه می‌دهد. انتظار ما این است که افراد مطلع که



آگاهی‌های تاریخی دقیق‌تر و بیشتری در خصوص موضوع مورد تحقیق این کتاب در اختیار دارند، ما را از ارشادات و راهنمایی‌های خود بی‌بهره نگذارند، تا هر چه بهتر بتوانیم رسالت تاریخی و حساسی که بر دوش داریم را به انجام رسانیم. در اینجا لازم است تا از دوستان محترم، آقایان **محمد سیدمحمد موسوی**، مرتضی اریحی، عبدالحسین حزباوی، حاج محمد البوغبیش تشکر کنیم که مرا مرهون تشویق‌های بی دریغ خود قرار دادند. همچنین از آقای علی عساکره‌پور قدردانی می‌کنیم که با خط زیبای خود زحمت تنظیم و تحریر این نوشته را متقبل شدند. و در آخر از دیگر دوستان که به من بسیار یاری رساندند و به علت مجال و کثرت نام آنان، ذکری از ایشان نشد، پوزش می‌طلبم.

### □ علم تاریخ نگاری

نوشتن کتب تاریخی و کشف اوج و فرود اقوام و ملت‌ها و تمدن‌ها مستلزم دیدی واقع‌بینانه است، و یک تاریخ‌نگار و یا تحلیل‌گر تاریخ همیشه در معرض تهمت و افترا قرار دارد. آنچه مهم است آن است که خود به آنچه نوشته ایمان داشته باشد و یقین پیدا کند که آنچه را نوشته عین حقیقت و واقعیت است، گرچه فیلسوفان بین حقیقت و واقعیت تفاوت قائل هستند. پی بردن به حقیقت یک شیء، مستلزم درک واقعیت آن شیء است. نمی‌شود بدون درک علل و اسباب واقعی یک عمل، به حقیقت آن عمل پی برد. اینجاست که اهمیت یک اثر تاریخی نمایان می‌شود. تاریخ به‌عنوان یک رشته‌ی علمی باید به بررسی و تحقیق در زمینه‌های علوم سیاسی، مردم‌شناسی جمعیت‌شناسی بپردازد و در واقع راهنمای بشریت دریافتن حقیقت باشد.<sup>۱</sup> اما حقیقت چیست؟ و جایگاه آن در یک اثر تاریخی چه گونه باید باشد؟

---

(۱) نقل از پروفسور تورموف، استاد دانشگاه تاجیکستان، همشهری ۱۷ خرداد ۷۸، سال هفتم شماره ۱۸۴۷.

حقیقت در طول زمان شاید پنهان شده یا آن را پنهان کرده باشند و کار یک تاریخ نگار این است که حقیقت را از دل هزاران دروغ پیدا کند و آن را به مخاطبان خود ارائه کند. همچنین آمادگی داشته باشد که اگر روزی برخلاف آنچه می پنداشت به حقیقت امری واقف گشت آن را بدون در نظر گرفتن برخی مسائل مطرح و از عموم معذرت بخواهد. زیرا برای آنان که مرده اند، فرقی نمی کند که نسل های آتیه درباره شان چه گونه قضاوت کنند، ولی برای ما که زنده ایم واجب است انصاف را رعایت کنیم و پیرو حقایق تاریخی باشیم.<sup>۱</sup> مورخ بعد از درک یکی از وظایف خود که همانا تبیین حقایق تاریخی است، به اصل رعایت انصاف در اظهار نظر می رسد. این اصل مقدس ترین اصلی است که یک تاریخ نگار باید آن را به کار بندد.

انصاف متاعی نیست که یک نفر آن را از بازار بخرد، بلکه از اعماق وجدان آدمی سرچشمه می گیرد. کار یک تاریخ نگار بی شباهت به یک قاضی نیست، قاضی بر زندگان حکم می کند و تاریخ نگار بر مردگان، و هر دو در مقابل خدا مسؤول هستند. و در سومین مطلبی که یک تاریخ نگار ملزم به رعایت آن است دوری از دروغ پردازی و شایعه پراکنی است. نباید برای تبریته کسی از یک عمل بدی دست به سفسطه بازی زد. دروغ صفتی است که در ظاهر همه ادعا به دوری از آن می کنند، ولی در حقیقت آفتی است که همیشه مترصد اخلاص کردن در کار تاریخ نگاران است. دروغ پردازان تاریخی دو نوع هستند: نوع اول اشخاصی هستند که به علت عدم داشتن دیدی وسیع، و کمیاب بودن منابع به غیر عمد مرتکب دروغ پردازی می شوند. گرچه در ظاهر آنها را نمی توان دروغ پرداز نامید، ولی چون برخلاف حقیقت و انصاف عمل کرده اند، تاریخ نگارانی دروغ پرداز قلمداد می شوند. نوع دوم دروغ پردازی تاریخی این است که اشخاصی برای اینکه به هیأت حاکمه نزدیک شوند و یا با امکانات مالی دریافت کنند، سعی در منحرف کردن تاریخ قومی و یا

(۱) گ، مانگی مورخ انگلیسی.

ملّتی می‌نمایند.

نمونه نوع دوم آن قدر زیادند که حتی تاریخ نگاران واقع نویس را تحت الشعاع قرار داده‌اند.

ما تیر پاریس پیر عاقل گفته است: عمل نویسندگان تاریخ بسیار دشوار است. اگر راست بنویسند باعث برانگیختن مردم می‌شوند و اگر آنچه نقل می‌کنند دروغ باشد، خدا را به خشم می‌آورند<sup>۱</sup>

در نتیجه، اصول حقیقت‌یابی، انصاف و دوری از دروغ پردازان اصولی هستند که یک تاریخ نگار به علاوه یکسری فروع دیگر آن را باید دارا باشد و اگر شخصی روزی خواست دست به تاریخ نگاری بزند و این اصول را در خود نمی‌بیند، بهتر است که آتش دنیا و آخرت را نخورد. استاد اسد حیدر مورخ مذهبی چه خوب در مورد تاریخ قلمفرسایی نمود، او می‌گوید:<sup>۲</sup>

تاریخ مانند آینه‌ای است که تصاویر را ضبط می‌کند و برای آیندگان نگاه می‌دارد. این ویژگی تاریخ مربوط به تمام امتهاست، و تاریخ خود را به یک نظر محدود نمی‌کند. تاریخ امین است و بر امین نارو است که در امانت خیانت کند. اگر شرایطی پیش آید که تاریخ ناگزیر شود حقایق را توأم با تحریف‌ها یک جا نقل کند. جاودانه نخواهد بود و آن گاه، حقیقت محض در کنار گمراهی‌ها به تنهایی آشکار خواهد شد...

تاریخ می‌بایست حوادث را چنان که واقع شده‌اند، در تمامی اشکالشان، بدون دگرگونی و بدون اینکه چیزی را نقل و آن دیگری را رها سازد، منعکس می‌کند و این وظیفه‌ی تاریخ راستین است، در تمامی ادوار. اما توجه به این حقیقت که بازی‌های سیاسی نقش مهمی در سیطره بر نظام تاریخ

(۱) ژنرال سرپرسی سایکس، تاریخ مردم ایران، ص ۷۴۸.

(۲) استاد حیدر عراقی شیعه مذهب که تألیفاتی زیاد در تاریخ مذاهب دارد که از جمله، کتاب امام صادق و مذاهب چهارگانه است که در چند جلد نوشته شده است.

و تصرف در سنت آن داشته، و تاریخ را از ادای امانتش باز داشته، ناچارمان می سازد  
اعتراف کنیم که تاریخ در انجام وظایف خود به صورت کامل و درست موفق نبوده  
است. در لابه لای تاریخ مطالبی گنجانده شده است که بسیار درد آور است و در مقابل  
مطالبی حذف شده که می توانست برای آیندگان مایه ی مباهات باشد. به راستی،  
موجب تأسف بسیار است که مورخ آزادی اش را از دست بدهد، و سبب گمراهی  
گردد، تا آن جا که در آینده ی دیگران نگریسته شود و دیگران در آن ننگرند.

با این تفصیل، اگر ببینیم که تاریخ از مسیر اصلی خود منحرف شده است، زیاد  
تعجب نکنیم، زیرا چه بسیار دولت مردانی که از گذشته، و در یک کلمه، تاریخ یک  
ملت آن قدر ترس و احساس خطر می کنند که از مردمان معاصرشان چنین ترسی  
ندارند. نمونه های چنین مردانی آن قدر زیادند که احتیاج به ذکرشان نیست. اما ملتی  
که دارای تاریخی پرافتخار باشد هر چه قدر بیشتر مورد هجوم قرار می گیرد پایه و  
اساس آن مستحکمتر می شود. و ملتی که از افتخارات واقعی تهی بوده و اساس آن  
فقط بر تعدی به دیگران ریخته شده باشد، مطمئناً زیاد دوام نخواهد آورد.

علیرضا صداوی

بهار ۱۳۷۹

❖ بخش اول

کعب فلاحیه



## □ اصل و نسب بنی کعب

در مورد اصل و نسب بنی کعب خوزستان، نویسندگان نظرات متفاوتی اظهار کرده‌اند و نتوانسته‌اند به طور قطع و یقین آن را وابسته به یک قبیله‌ی عربی نمایند. این شاید کمی به دلیل تردد زیاد اسم کعب در تاریخ اعراب باشد. زیرا در تاریخ اعراب زیاد با نام کعب برخورد کرده‌ایم و شخصیت‌های زیادی نظیر کعب بنی غالب که از نیاکان پیامبر بوده، کعب بنی کلاب، کعب بنی ربیع و کعب بنی صعصعه<sup>۱</sup> به نحوی اسم آنها در زمان قبل از اسلام به کعب گره خورده است که حتی عمر بن خطاب خلیفه دوم مسلمین نیز از اخلاف عدی بن کعب بن لوی می‌باشد.

در «سبائک الذهب فی انساب العرب» آنها از اعقاب کعب بن قیس بن حارث قلمداد شده‌اند. اما عباس العزازی صاحب کتاب «عشایر العراق» آنها را از ربیع به شمار می‌آورد و خود کعبیان انتساب خود را به سبوع مورد تأکید قرار می‌دهند. کلمه کعب در المنجد حائز چندین تفسیر شده است که یک بار کعب را به معنای استخوان بالای قزم یا می‌داند (کعب) و یک بار به معنای شرف و مجد تعبیر می‌کند و مثال می‌آورد: اعلی الله کعبهم - ذهب کعبهم - ای ذهب شرفهم. به نظر من معنای دوم آن در مورد بنی کعب بیشتر صدق می‌کند. زیرا اعراب به شرف و علو زیاد اهمیت می‌دهند و ارزش قائلند و برای آن تعابیر زیادی

---

۱) یوسف عزیزی، قبایل و عشایر عرب خوزستان، ص ۸۲

به کار می‌برند.

## □ کعب در نجد و عراق

مسکن اصلی این طایفه (بنی‌کعب) در نجد بوده است<sup>۱</sup> و با شریف مکه - اجداد حسین شریف مکه - بر سر پرده‌داری کعبه و خدمت رسانی به حجاج و استفاده از عواید آن درگیری داشتند. زیرا از قدیم‌الایام خدمت رسانی به حجاج از مفاخر قریش بوده است که به صورت انحصاری نسل اندر نسل در آن قبیله محفوظ مانده است.

در آن ایام، شیخ بنی‌کعب، محمد بن علی بن یحیی بن عبدالله السبعمی، بوده که وقتی اختلاف بنی‌کعب با سادات شریف مکه که از اعقاب امام حسن مجتبی بودند بالا گرفت طوایف ساکن مکه طرف سادات شریف مکه را داشتند، لذا شیخ محمد با پیشنهاد دوست و مشاور خود محمد بن سالم الشیبانی، با بنی‌کعب به عراق هجرت می‌کنند. گرچه به غلط بعضی از مورخین ایرانی نظیر ایرج افشار سیستانی هجرت آنها را از عربستان به عراق قبل از حلول اسلام می‌دانند.<sup>۲</sup>

بنی‌کعب بعد از ورود به عراق به طرف بصره حرکت نمودند در محلی به نام سدت الهنديه سکنی گزیدند و شروع به زراعت و فلاحت نمودند و نیز از باج‌گیری از بقیه‌ی طوایف همجوار غافل نشدند. در آن ایام باج‌گیری قوی از ضعیف چیز ناهنجاری نبود و نسبت معمول بین طوایف شده بود...

کار باج‌گیری آنها آن قدر زیاد شد که طایفه بنی‌عباده شکایت آنها را به والی بغداد رساندند. اما به علت ضعف والی بغداد و اقتدار بنی‌کعب سرای بغداد از تنبیه آنها صرف‌نظر کرد. سال‌ها از ایام بنی‌کعب بدین منوال گذشت تا اینکه چند سال متوالی خشکسالی اطراف بصره پدیدار شد. لذا کعب به فکر چاره افتادند. آنها در این

(۱) سرار نولد ویلسن، کتاب خلیج فارس.

(۲) ایرج افشار سیستانی، اهل‌ها و عشایر ایران، ۱ ج، ص ۴۰۲.



وضعیت در مقابل سه واقعیت قرار گرفتند: ۱. یا با خشکسالی بسازند ۲. یا به عربستان بازگردند ۳. یا از عراق رحل اقامت کنند.

به علت داشتن دام و احتیاج به علف، ماندن آنها جایز نبود و بازگشتن به عربستان به علت خوی عربی، که شکست خورده و تقریباً از عربستان خارج شده بودند، درست نبود. لذا مجبور به قبول راه حل سوم شدند، اما به کجا بروند؟

اگر به طرف شمال بصره یا به شمال غرب بصره بروند به دایره نفوذ عثمانیان نزدیک می‌شوند که با طبع آزاد اندیشه آنها سازگار نبود. گروه تجسس بنی‌کعب، وجود زمین‌های خصب و قابل کشت با آب‌های بسیار، و دور از دسترس عثمانیان در شمال غرب بصره را به شیخ محمد کعبی گزارش دادند. شیخ محمد گروه تجسس بنی‌کعب را برای بررسی همه‌جانبه‌ی آن زمین‌ها به ریاست دوست و مشاور خود محمد بن سالم الشیبانی به اطراف کناره‌ی راست شط‌العرب فرستاد و منتظر بازگشت آنها شد.

#### □ بنی‌کعب و هجرت به خوزستان و شروع مهاجرت‌های داخلی

گروه اکتشافی بنی‌کعب پس از جست‌وجوی زیاد، زمین‌های متعلق به قبیله‌ی شیخ صقر التیمی را مستعدتر از همه‌ی زمین‌های آن‌اکناف یافتند و لذا خواستند به عنوان مهمان در زمین‌های شیخ صقر فرود آیند که پس از شکایت حال عشایر بنی‌کعب ساکن نهر الهندیه بصره و تبیین پدیدی خشکسالی که قدرت قبیله را کاهش داده، شیخ صقر التیمی اجازه‌ی فرود در مضارب خود را به سفیران بنی‌کعب داد. بنی‌کعب پس از کسب اجازه از شیخ صقر درجایی که معروف به نهر الهمیلی بود فرود آمدند<sup>۱</sup> و دسته به دسته از عراق مهاجرت کردند مهاجرت آنها مصادف با حکومت

(۱) ملخص تاریخ الامارة الکعبیه فی القبان و الفلاحیه. این جزوه توسط حاج علوان بن عبدالله الشویکرع

پادشاه مقتدر صفویان شاه عباس اول بود.

بنی کعب پس از فرود آمدن در آن سرزمین، شروع به آباد کردن آن اراضی کردند و در مدت کمی، کانال‌هایی را از رود کارون منشعب، و به سرزمین‌های خود سرازیر ساختند. آنها توانستند سدی بر رود کارون بسازند که باعث شد آب به وفور وارد نهر الهمیلی و بقیه‌ی کانال‌ها شود.

و نهایت اینکه، سال‌ها در آن سرزمین ماندگار شدند و روز به روز کار آنها بالا می‌گرفت و مایه‌ی تهدید برای بقیه‌ی طوایف همجوار بودند. طوایف ساکن القبان<sup>۱</sup> البته این تهدید را بیشتر احساس می‌کردند. در این موقع شیخ محمد، رئیس قبیله‌ی بنی کعب فوت می‌کند و از خود چهار پسر به نام‌های ناصر، منصور، نصار و ادريس به جا می‌گذارد.<sup>۲</sup> با این حال، ریاست به ناصر می‌رسد. ناصر جد بزرگ و اعلای خاندان حاکم بر کعب فلاحیه می‌باشد که بعدها به آلبوناصر معروف شدند. و آنچه در مورد ناصر در کتاب تاریخ اماره بنی کعب آمده این است: مردی زرنگ و با شخصیت و محافظ کار و در عین حال سخاوتمند بود.

منصور همان طوری که در سطور آینده خواهیم خواند، فرزند دوم شیخ محمد بوده که اعقاب او در میناو ماندگار شدند. نصار فرزند سوم شیخ محمد است که طایفه نصار ساکن آبادان و خرمشهر از نسل او می‌باشند. ادريس آخرین فرزند شیخ فوق‌الذکر بوده که طایفه ادريس ساکن نواحی آبادان از اعقاب او می‌باشند. برای اینکه از اصل مطلب خارج نشویم به شرح احوال بنی کعب در آن دوره از زمان

در سال ۱۲۵۱ هـ. ق نوشته شده است که به صورت دستی نوشته موجود می‌باشد که راقم این سطور نسخه‌ای از آن را دارد. حاج علوان رفایع نگار بنی کعب بوده و حوادث به وجود آمده را روز به روز یادداشت می‌کرد از این به بعد، هر جا که از این منبع استفاده می‌کنیم، آن را به نام «تاریخ اماره الکعب» می‌آوریم.

(۱) القبان واقع بر دهنه شطالعرب که تقریباً به مدت ۱۵۰ سال تابع ولایت بصره بوده است. ۱۱۵۶۹ ج ۱۷۳۳ میلادی.

(۲) سال وفات او مصادف است با سالی که طاعون در بصره و اطراف آن ظاهر شده بود.

می پردازیم.<sup>۱</sup>

وضع چنان بود که به قول معروف: «سنگ روی سنگ بند نمی شد!» اختلاف بنی کعب و بنی تمیم به ریاست شیخ صقر بالا می گیرد. بیروز زد و خورد بصورت پراکنده نتیجه ی این اختلافات بوده که منشاء آن آب و زمین بوده است. بیروز اختلاف بین بنی کعب و بنی تمیم از یک طرف و شکستن سد تأسیس شده توسط بنی کعب بر رود کارون از سوی طوایف ساکن قبایلی که در نتیجه آب را از کانال های احداثی توسط بنی کعب پس می کشد، باعث می شود که این دو طایفه به صورت مسالمت آمیز از هم جدا شوند.

بنی کعب به طرف اهواز دسته جمعی مهاجرت می کنند و در منطقه ای واقع در بین کوت عبدالله (سمت چپ کارون) و اهواز قدیم که بعدها بر روی آن، اسم شیخ آنها ناصر نام گذاری می شود و به ناصریه معروف می گردد<sup>۲</sup> منزل گزیدند که بعدها به کل منطقه این اسم تعمیم می یابد و اهواز تا قرن هجده و نوزده و بیستم این اسم را یدک کشید. باز هم کعب در این سرزمین جدید شروع به زراعت و کانال کشی می کند. اما هجوم گاه و بی گاه لرها و بختیارها بر آن نواحی، امنیت را از آن منطقه سلب می کند. در نتیجه طوایف ساکن آن نواحی به فکر چاره می افتند و با توجه به اهمیت این هجومها بنی کعب داوطلبانه بالشکری آماده به دفع این تجاوزات می پردازند که بختیارها و الوار را مجبور به عقب نشینی به طرف مسجد سلیمان و آن نواحی می کنند. اما با توجه به اقتدار نظامی این دو طایفه، لزوم حراست، از ماه ربیع الاول سال ۱۰۹۵ هـ ق مصادف با ۱۶۷۴ میلادی در مینا و فرود می آیند.<sup>۳</sup> و چهارمین مهاجرت آنها رقم می خورد. در نتیجه، مهاجرت بنی کعب از سرزمینی به سرزمین

(۱) البته در مورد اینکه شیخ محمد چنین فرزندان داشت بعضی مورخین آن را مورد تشکیک قرار می دهند.

(۲) جابر المناع، مسیره انی قبائل الاهواز. ج اول، ص ۱۵۹.

(۳) تاریخ اماره الکعب، ص ۲.

دیگر، از آنها مردمی خشن، محافظ کار و در عین حال غارتگر می سازد. ناصر بن محمد پس از استقرار یافتن، افراد قبیله‌ی خود را جمع و آنها را چنین مخاطب ساخت.

«ای دوستان! این سرزمین پر از چوب و نیزار است و نزدیک به کوه‌ها می باشد، پس از خود و چهار پایان و از هجوم طمع کاران پاسداری و محافظت کنید و از هر چیزی که به شما ضرر می رساند غافل نشوید. وای بر شما اگر مکر و حيله‌ی کسی را که نمی شناسید بخورید. پس اگر با یک نا آشنا و بیگانه برخورد کردید او را دستگیر کنید و هیچ کار عبث و واهی شما را مشغول نکنند، زیرا علو و فخر جز با زحمت کشیدن به دست نمی آید. پس بدانید هر زحمت کشیدنی در پس آن راحت و آسایش است. سپس برای آنها اشعاری در تبیین و تصدیق گفتارهای خود نقل می کند...<sup>۱</sup>

لا افتخار الا لمن یشام	مدرک او محارب لا یشام
لیس عذبا ما مرض المرءیه	لیس هماما عاق منه الظلام
و احتمال الأذى و رغیة حاملیه	عناو تفضوی به الأحبام
ذل من یغیظ الذلیل بعیش	رب عیش اخف منه الحمام
کل حلم اتی بعد اقتدار	راحجة لا جینی الیه النمام
منی بهن یسهل الهوان علیه	ما یشرح بمیت تیلام

ناصر ادامه داد:

ای برادران! دانستید من چه می خواهم. از شما می خواهم که اراده‌ای قوی و عزمی راسخ و صبر و بردباری بر امور سخت و ایمان به پروردگار و توکلی بر او در همه‌ی امور داشته باشید. باشد که خداوند عاقبت من و شما را به خیر بکشد و همان طوری که خداوند فرمود:

«استو فی مناکیبها وکلوا من رزقه و الیه النشور»

پس مزارع خود را آماده سازید. زیرا در آباد ساختن زمین‌های اطراف است که

(۱) تاریخ اماره الکعب، ص ۲.

صلاح ما و شما تحقق می‌یابد و هر چه خداوند مقرر ساخته بر من و شما جاری خواهد کرد)<sup>۱</sup>

البته این را باید ذکر کنم که بعضی از متونی که درباره‌ی تاریخ بنی‌کعب نوشته شده، نامی از شیخ بدر بن عثمان برده شده که با علی پاشا والی بصره همکاری داشته است، اما راقم این سطور نتوانسته نامی از بدر بن عثمان در کتاب‌های معتبر بیابد. اولین کسی که در مورد این شخصیت وقایعی را نقل نمود احمد کسروی مؤلف کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان»<sup>۲</sup> بود که ظاهراً منبع گفته‌های او سروده‌های سیدعلی مشعشعی باشد.

اما متأسفانه این رویه یعنی نقل و ذکر نام بدر بن عثمان در کتاب‌های بعضی از دوستان و نویسندگان خوزستانی برده شده، بدون اینکه در این مورد تحقیقی واقعی صورت بگیرد.

به هر حال، پس از استقرار در مینا و بنی‌کعب شروع به زراعت و تربیت حیوانات کردند و نیز از افزایش قدرت نظامی خود غافل نشدند. بعد از آن، شروع به دست اندازی به زمین‌های اطراف کردند و غارتگری آنها حتی تا اندیمشک و دزفول رسید

---

(۱) تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۳ و ۲.

(۲) در مورد این کتاب و مؤلف آن گفته‌های زیادی شده است. در اواخر دوره‌ی شیخ خزعل به عنوان کارمند دادگستری حکومت مرکزی به خوزستان آمد و تقریباً یک سال ماندگار شد. و پس از بازگشت کتابی در مورد خوزستان نوشت که متأسفانه منبع بعضی از تاریخ نگاران شده است. در مورد شخصیت این مؤلف این نکته را باید متذکر شویم که کار او به جایی رسید که حتی به مقدسات اسلام در مقالات خود توهین نمود که گروه نظامی فدائیان اسلام او را مهدور الدم تشخیص داده و او را اعدام انقلابی کردند. کسروی در نوشتن کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان صداقت و امانت را رعایت نکرده و نسبت به شخصیت‌های زیادی افترا بسته است و همان طوری که ذکر کردم منبع بعضی از کتب گردیده است. متهم کردن سیدمحمد مشعشعی و فرزند وی به بعضی از کارهای ناصواب از این جمله است گرچه بعضی از تاریخ نگاران به صورت جسته و گریخته پاسخ گفته‌های کسروی را دادند، اما ناکافی است و باید به صورت مستدل نوشته شود و این کار جز از خاندان حاضر مشعشعی ساخته نیست، چرا که آنها بهتر می‌توانند با اسناد و مدارک لازمی که دارند این اتهام را از بزرگ آنها پاک نمایند. (مؤلف).

و همان طوری که در صفحه سوم تاریخ امارة الکعب نوشته، غارتگری آنها از شمال تا بادریه و جصان رسید.

و در کل در آن نواحی دوازده غارت انجام داده‌اند. ولی غارتگری آنها مانع از دادن مالیات نشد. آنها مالیات خود را به حکومت ایران پرداخت می‌کردند. تا اینکه صفویان آنها را جزء حکومت شبه مستقل مشعشعیان ساختند که هر ساله خلعتی برای آنها در میناو می‌فرستادند<sup>۱</sup> واقع شدن میناو در بین دو قدرت، یکی ایران و از طرف شمال و حکومت شبه مستقل مشعشعیان از طرف مغرب عرصه را بر آنها تنگ کرد. بنی‌کعب وابسته بودن به یک پیمان بزرگ قبیله‌ای را قبول نداشتند، زیرا اگر می‌خواستند، در حلف مشعشعیان می‌توانستند بمانند. زیرا وقتی که بنی‌کعب در میناو بودند از درگیری آنها با مشعشعیان گزارش نشده است با اینکه در آن موقع مشعشعیان از اقتدار زیادی برخوردار بودند.

محدود شدن در این منطقه‌ی جغرافیایی آنها را مجبور به چاره‌جویی کرده که راه حل مهاجرت از پیش معلوم بوده است. اما به کجا؟ این به عنوان پنجمین مهاجرت آنها قلمداد می‌شود. که اولین مهاجرت آنها زمانی است که از نجد به حوالی بصره وارد شده بودند و دومین مهاجرت آنها از بصره به نهرالهمیلی بوده، سومین مهاجرت آنها از نهرالهمیلی به طرف اهواز، چهارمین مهاجرت از ناصریه به میناو و این به عنوان پنجمین مهاجرت آنها به حساب می‌آید... بنی‌کعب وقتی که راه شمال را در پیش گرفتند در این نظر بودند که از سیطره‌ی حکومت عثمانی‌ها خارج شوند، ولی هر چه به شمال پیش می‌رفتند گرفتار حکومت ایران می‌شدند. لذا پیشروی به شمال ممکن نبود، آن هم به دلایلی که علاوه بر دلیل فوق، تغییر آب و هوا نیز دخیل بود. رفتن به غرب همان حکم شمال را داشت. و در مغرب نیز با حکومت نیمه مستقل موالی مواجه می‌شدند، لذا جز حرکت کردن به طرف جنوب چاره‌ی دیگری

(ز) تاریخ امارة بنی‌کعب، ص ۴.

را نداشتند.

### □ حرکت به سوی قبان

از آن جایی که بنی کعب نمی توانستند با آن شرایط اجتماعی و اقتصادی موجود در میناو سازگار باشند، تصمیم گرفتند که گروه اکتشافی خود را به سوی اراضی موعود (قبان) روانه بکنند. گروه اکتشافی در فصل بهار، خود را به اطراف قبان رساند و چون در آن سال باران های زیادی در منطقه صورت گرفته بود، زمین های اطراف قبان را از محصولات گوناگون زراعتی مملو می کرد.

با دیدن این وضع، گروه اکتشافی بنی کعب، از هر محصولی که در قبان کاشته می شد، نمونه ای برداشته و رهسپار میناو می شدند و با نشان دادن آن محصول به قوم و شیخ خود ناصر بن محمد، او را به هجرت به قبان تحریک می کردند. به طوری که یکی از مردان گروه اکتشافی در مورد آنچه که دیده است، به صورت شعر این گونه بیان می کند:

هذا الربیع و هذه ازهاره متجاوبه فی ایک، اطيّاره  
و بدا البنفسج و الشقایق موفق والروض یضحک بینها و یهاره  
فارحل بنا نمضی له عجلأ هذا هواک و هذه آثاره<sup>۱</sup>

شیخ ناصر بن محمد پس از استماع گزارشات گروه اکتشافی، بزرگان قوم را جمع می کند و چنین آنها را مورد خطاب قرار می دهد:

طبق گزارشات مردان ارسالی ما به قبان، این سرزمین را قابل کشت می دانند به طوری که گروه اکتشافی، سرزمین قبان را بهترین موطن برای من و شما تشخیص می دهند، پس نظر شما در این مورد چیست؟

بنی کعب جواب دادند که دستور، دستور شماست...!

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۴.

از این پس، بنی‌کعب خود را برای پنجمین مهاجرت آماده کردند؛ بجز سه گروه از آنها که به شیخ ناصر بن محمد اظهار کردند که از مهاجرت از زمینی به زمین دیگر خسته شده‌اند و دیگر توان مهاجرت را ندارند. شیخ ناصر از تصمیم این سه گروه به شدت برآشفته و آنها را مورد نکوهش قرار داد و لقب «عجزه» یعنی (خسته شدگان) را بر آنها به کار برد. این سه گروه عبارتند از: الحای و الدبیس و الغویت که در میناو ماندگار شدند که تاکنون اعقاب آنها در آن محل موجود می‌باشند، و در طول زمان روابط آنها با بنی‌کعب قطع نگرددید.

ناصر بن محمد همراه قوم خود، به طرف قبان هجرت را شروع کرد و به صورت دسته دسته وارد حدود قبان شدند و در محلی به نام نهر ابو خضیر چادر زدند<sup>۱</sup>. شیخ ناصر پس از مدتی همراه بزرگان قوم، به طرف قبان رهسپار شد که در آن زمان مطور و آلبو عشیره<sup>۲</sup> ساکن قبان بودند و در منزل شیخ مطور که حاکم قبان بود فرود آمد و پس از تعارفات، ناصر بزرگان قبان را چنین مورد خطاب قرار داد:

سیاس خداوندی که خالق تمام مخلوقات و باسط رزق است که هیچ کدام از مخلوقات خود را فراموش نکرده است و آنها را قبیله، قبیله قرار داده تا بتوانند همدیگر را بشناسند و همچنین آنها را در زمین خود قرار داده است و برای آنها هر چه بخواهند فراهم نموده است. چنانچه خداوند فرموده: «امشوا فی مناکیبها و کلو من رزقه و الیه النشور.» و نیز خداوند کریم در قرآن مجید فرمود: «فَضَّلْنَا بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ»

شیخ ناصر در خلال گفتار خود اشاره به آیات قرآنی می‌کرد که مضمون آنها کمک به همدیگر بوده است. سپس شیخ ناصر به اصل موضوع پرداخت و رؤسای مطور را مورد خطاب خود قرار داد و گفت:

ای بزرگان مطور. ما در جوار شما چادر زده‌ایم و با قوم شما روابطی برقرار

(۱) تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۵.

(۲) در مورد این طایفه که آیا همان آلبوم عشیره ساکن شادگان هستند یا خیر، متأسفانه پس از تحقیقات لازم نتوانستم به نتیجه‌ای برسم.



کرده‌ایم که از این پس بر ما و شما حکم برادری جاری شده است، ما شما را در سدبندی و کانال‌کشی و هر چیز دیگری یاری خواهیم کرد. و نیز سرزمینی که قبایل کشت باشد آن را به زیرکشت خواهیم برد و هرگونه مالیات و خراجی که مردان شما پرداخت می‌کنند. ما هم پرداخت خواهیم کرد، پس چه می‌گویید؟<sup>۱</sup> بزرگان قبان برای جواب دادن به شیخ ناصر درخواست مهلت کردند، در نتیجه، شیخ ناصر و همراهان خود، به طرف بنی‌کعب برگشتند و به انتظار جواب بزرگان قبان ماندند.

رؤسای مطور پس از چند روز، به طرف قبایل بنی‌کعب رفتند. و نظر خود را در مورد استقرار بنی‌کعب در قبان اعلام کردند که نظر آنها بدین قرار بود که اگر قبایل بنی‌کعب به وعده‌های خود عمل کنند رؤسای مطور نیز یک سوم زمین‌های خود را به صورت خالص در اختیار بنی‌کعب قرار می‌دهند. به شرطی که مالیات و خراج را خود آنها پرداخت نمایند.

در نتیجه، شیخ ناصر با شرایط رؤسای مطور موافقت نمود و سرانجام در سال [۱۰۹۸ ق] در قبان مستقر گردیدند. وضعیت در اولین سال بدین منوال سپری شد، ولی در سال دوم اوضاع تغییر یافته و بنی‌کعب به دلیل سخت‌گذراندن زندگی خود، دیگر به یک سوم زمین‌ها اکتفا نمی‌کردند و به بزرگان مطور اظهار نظر کردند این زمین‌ها کفاف زندگی آنها را نمی‌دهد و لذا درخواست نصف زمین‌ها را از رؤسای مطور نمودند، اما بزرگان قبان با درخواست آنها مخالفت کردند.

از آن روز به بعد، روابط بنی‌کعب و اهل قبان رو به سردی گرایید، و گاه‌گاهی برخوردهایی بین آنها صورت می‌گرفت تا اینکه این وضعیت به جایی می‌رسد که

---

(۱) تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۷.

شیخ ناصر بن محمد بیمار می‌شود و پس از مدتی و در اثر شدت آن بیماری، شیخ ناصر در بستر خود می‌میرد.

### □ در ریاست شیخ علی بن ناصر

با مرگ شیخ ناصر، تمام افراد بنی‌کعب جملگی، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان بر سر او گریه و زاری می‌کردند و تا مدت‌ها بر اثر آن حادثه ناگوار غمگین و ملول و سیاه پوش بودند. شیخ ناصر تا هنگام مرگ خود چهار فرزند به نام‌های: علی، رحمہ، سرحان و عبدالله را از خود به جای گذاشت که بلافاصله پس از مرگ شیخ ناصر، علی فرزند بزرگ او به ریاست بنی‌کعب برگزیده می‌شود.

علی همانند پدرش مردی پر هیبت و سخاوتمند بود. علی بن ناصر از اینکه بنی‌کعب را به سبب فقدان بزرگ قبیله‌ی خود (شیخ ناصر) غرق در ماتم می‌دید بسیار رنجور و غمگین بود و از طرفی دشمن آنها نیز در کمین نشسته و منتظر فرصتی بود که بنی‌کعب را از صفحه‌ی روزگار محو کند. لذا علی بن ناصر قوم خود را مورد خطاب قرار داد و گفت:

ای بنی‌کعب! لباس سیاه را از تن در آرید و به فکر وطن خود قیام باشید. شما باید بعد از این آوارگی و دربه‌داری و کوچ کردن از جایی به جای دیگر، عبرت بگیرید. من دوستی به غیر از شمشیرهای شما و ناصری غیر از پروردگار بزرگ نمی‌بینم! پس شما در این سرزمین فرود آمدید و می‌دانید که دشمنی مطور نسبت به شما تا چه اندازه‌ای است. همچنین باید به یاد داشته باشید که شما دشمنان زیادی چه در عراق و چه در این نواحی دارید که ممکن است با مطور متحد شوند، و بر شما بورش بزنند.

پس باید قبل از آنکه آنها هجوم را بر ما شروع نمایند، شما با خانواده‌های خود ضمن گذشتن از نهر ابوخضیر با آنها به جنگ بپردازید. جنگی که هیچ بازگشتی ندارد و حملات شما باید همانند شیری باشد که در اثر جراحت وارد شده، به صورت جنگنده حمله

(۱) اما فرزندی دیگر به نام خنفر داشت اما گویا قبل از پدر، فوت کرده است.

می‌کند. و از هیچ کس هراس نداشته باشید که خداوند با شماست»<sup>۱</sup>

بنی‌کعب از اینکه جانشین شایسته‌ای برای ناصر می‌دیدند خوشحال شدند و به علی بن ناصر بیعت و اعلام وفاداری کردند و به او گفتند: که ما امشب با خانواده‌های خود به قصد جنگ به طرف مطور حرکت خواهیم کرد و فردا صبح حمله‌ی خود را آغاز می‌کنیم. اکنون هم به منظور آماده‌سازی به منازل خود خواهیم رفت.

بنی‌کعب در همان شب به طرف قبان حرکت کردند. هنگامی که مطور از این امر آگاهی یافتند در قلاع خود تحصن کردند. جنگ بنی‌کعب و مطور به مدت هفت شبانه روز ادامه پیدا کرد و در این جنگ از هرگونه سلاحی استفاده شد، حتی در آخرین روز، اطفال و زنان بنی‌کعب با سنگ به مطور حمله می‌بردند، اما هیچ نتیجه‌ای در بر نداشت.

قلاع قبان به دو قسمت تقسیم شده بود: مطور در سمت جنوبی قبان و آلبو عشیره در سمت شمال قبان مستقر شده بودند. بنی‌کعب بعد از اینکه نتوانستند در این مدت قبان را فتح نمایند، از در حبله در آمدند. آنها از اختلافات داخلی میان قبان به نحو احسن استفاده نمودند، چراکه آلبو عشیره سیادت مطور را قبول نداشته‌اند.

بنی‌کعب به آلبو عشیره پیشنهاد کردند که ریاست آنها را بر خود و مطور می‌پذیرند در مقابل باز کردن دروازه‌ها این پیشنهاد مورد موافقت آلبو عشیره قرار گرفت. در آن زمان، در قبان دو دروازه وجود داشت، که یکی به طرف مطور و دیگری به طرف آلبو عشیره باز می‌شد.

آلبو عشیره به بنی‌کعب پیامی را فرستادند. بدین ترتیب که، دروازه آنها بر روی بنی‌کعب باز خواهد بود. بنی‌کعب می‌توانند از این ناحیه وارد قبان شوند. این اتفاق، به منظور ایجاد همدستی بین دو قبیله بر همین اساس رخ می‌دهد. به این ترتیب،

(۱) تاریخ اماره کعب، ص ۸

بنی کعب با آلبو عشیره همدست شد، و بر علیه مطور متحد می شوند. با باز شدن دروازه آلبو عشیره، بنی کعب یورش خود را بر علیه مطور آغاز کردند، که در این احوال جنگ سخت و سنگین، مطور مجبور به ترک قلاع خود شده و به طرف کشتی های خود گریختند. بعضی از آنها به طرف کویت رفته که تاکنون در آن کشور زندگی می کنند و به بیت حمید معروفند.

قسمتی از آنها به طرف بحرین رفته و قسمتی نیز در قطیف عربستان مستقر شدند ولی اغلب به ماه شهر مهاجرت کردند. البته قسمتی دیگر نیز تسلیم کعب شده و در قبایر ماندگار شدند. زمانی که علی بن ناصر قبایر را فتح نمود و بنی کعب را در منازل جای داد، این بیت شعر را ترنم کرد:

فألفت عصاها واستقر لها النوى      كما غرَّ عيناً بالاياب المسافرُ

بنی کعب باز هم از مطور دست برداشتند و به ماه شهر هجوم بردند و در جای معروف به علوه با مطور به جنگ پرداختند که بعدها نیز این مکان به «علوة العظام» یعنی «بلندی استخوان ها معروف شد.»

پس از آن، بنی کعب به قبایر برگشتند و به علت دسترسی به قدرت زیاد با آلبو عشیره وفادار نماندند و به وعده های خود عمل نکردند، ولی با آن احوال آلبو عشیره به صورت رعایای بنی کعب در قبایر ماندگار شدند.

شیخ علی بن ناصر وقتی که مشاهده می کرد که قبیله ی بنی کعب کاملاً در قبایر مستقر شده اند و هیچ گونه خطری آنها را تهدید نمی کند، دستور دادند که مطور را مورد تکریم قرار دهند و ریاست آنها بر آلبو عشیره جاری شود.

شیخ علی بن ناصر نسبت به مطور نهایت سخاوت مندی را به کار می گرفت و آنها را نیز از مقربین خود قرار داد، به طوری که فکر انتقام از بنی کعب را به کلی از ذهن، مطور خارج ساخت.

با استقرار بنی کعب در قبایر تاریخ جدیدی از آنها رقم می خورد. شیخ علی بن ناصر به

تمام عشایر تحت امر خود دستور داد که بر روی رود کارون سدی بنا کنند که پس از بنای این سد، آنها به دستور و طرح شیخ علی بن ناصر توانستند سد سابل را نیز بسازند. <sup>۱</sup> که بعدها در زمان شیخ سلمان به وسعت این سد افزوده کردند. از آن روز به بعد، بنی کعب به صورت اصولی شروع به کشت و زرع پرداختند.

شیخ سلمان در حقیقت به بازسازی و توسیع سد سابل همت گماشت. <sup>۲</sup> وقتی مردم می‌دیدند که با تأسیس سد سابل آب به اندازه‌ی کافی وارد مزارع اطراف می‌شود، دسته دسته وارد حلف بنی کعب می‌شدند که از همان روز، غیر کعبیان به کعبیان پیوستند و در مدت کمی قبیله‌ی بنی کعب از اعتبار بسیار زیادی در منطقه برخوردار شد.

شیخ علی بن ناصر مردی مردم دوست بود و چون شوکت او در بلاد مجاور شایع شد، مردم تنگ دست و شعرا رو به او می‌آوردند و مسرور از پیش او برمی‌گشتند. شیخ علی چون وضعیت خود را طوری می‌دید که از قدرت زیاد، و به حد کافی برخوردار است شروع به دست‌اندازی به زمین‌های اطراف کرد.

او در ابتدا ام‌الطول را تسخیر کرد و جماعتی از بنی کعب را در آنجا جا داد. سپس به طرف محرزری پیش رفت و آن جا را نیز تصرف و ضمیمه‌ی خاک خود کرد.

شیخ علی همیشه فکر توسعه طلبی را داشت که بعدها در جانشینی‌های او مورثی گردید. بر این اساس از مشاورین خود احمد بن محمد بن سالم الثیبانی (جد اعلاء عشیره مقدم) و عائد بن یحیی بن عامر الکعبی نظر خواست که آیا زمین‌های اطراف شطالعرب را تصرف کند یا خیر؟ که آنها پیشنهاد دادند بهتر است از حاکم بهبهان نظر بخواهد. <sup>۳</sup> شیخ علی

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۱۱.

(۲) متأسفانه اکثر مورخین تأسیس سد سابل را به شیخ سلمان نسبت می‌دهند.

(۳) تاریخ اماره بنی کعب ص ۱۱. مؤلف این جزوه در این مورد توضیحی نداده که بر چه اساس شیخ علی از حاکم بهبهان نظر می‌خواهد و نیز توضیح نداده که آیا بهبهان در آن زمان تابع بنی کعب بوده و یا همسایه‌ی مطیع آنها قلمداد می‌شد.

بن ناصر تقریباً ۲۲ سال ریاست بنی‌کعب را به عهده داشت و معلوم نیست که به چه دلیلی کشته می‌شود.

قتل شیخ علی توسط بنی‌کعب، بعدها به صورت یک سنت در آمده. بر این اساس هر زمانی که شیخ بنی‌کعب از اصول مجلس اعیان و چهارچوب کلی که آن مجلس ترسیم می‌کرد، خارج می‌شد، بدون هیچ محاکمه‌ای به قتل می‌رسید. عجیب‌تر اینکه، پس از کشتن یک شیخ، برادر یا پسرش را جانشین او می‌کردند. در این جالازم است یک تصویر کلی در مورد اوضاع منطقه به خواننده گرامی ارائه دهیم. تا بتوانیم بهتر حوادث آینده را تفسیر نمایم. ابتدا از استعمارگران منطقه شروع می‌کنیم. اولین استعمارگران خلیج فارس پرتغالی‌ها بودند. در سال ۱۵۰۶ میلادی البرکرک که فرماندهی ناوگانی متشکل از پنج کشتی را برعهده داشت، با دستورالعملی برای بستن دریای سرخ به منظور جلوگیری از تجارت مصر و وارد اقیانوس هند شد و از آنجا که آروز داشت امپراتوری عظیم پرتغال را در شرق به وجود آورد، به عملیات محدودی راضی نبود و از این رو تصمیم به تسخیر هرمز (جزیره‌ای در دهانه‌ی خلیج فارس) گرفت. با این اعتقاد که با تسخیر این منطقه استراتژیکی، حاکمیت خلیج فارس را که امنیت حیاتی امپراتوری پرتغال شرقی محسوب می‌شود، به دست خواهد گرفت.<sup>۱</sup> البرکرک به هرمز حمله کرد و حاکم هرمز را وادار به پذیرفتن شرایط صلح پرتغالی‌ها می‌کند که از آن پس حاکم هرمز خراجگزار پادشاه پرتغال شد.<sup>۲</sup>

در آن زمان، دولت عثمانی سعی در گسترش متصرفات شرقی داشت آنها توانستند در سال [۱۵۴۶] بصره را تصرف نمایند که رو در روی پرتغالی‌ها قرار گرفتند. این امر باعث شد تا نیمه دوم قرن شانزدهم صرف درگیری‌های عثمانی‌ها و پرتغالی‌ها در خلیج فارس شود. خلاصه اینکه پرتغالی‌ها زیاد در خلیج فارس دوام

(۱) عبدالامیر امین، مترجم علی رحیمی، منافع بریتانیا در خلیج فارس، ص ۹ و ۱۰.

(۲) همان منبع، ص ۱۰.

نیاوردند تا اینکه در اواخر قرن شانزده میلادی رویدادهای نامساعدی در شرق به وقوع پیوست.

در سال [۱۵۸۱-۱۶۴۰] پرتغال به اسپانیا ملحق شد، در نتیجه کلیه منافع پرتغالی‌ها از جمله منافع ماورا بحار جزو منافع اسپانیا گشت<sup>۱</sup> و این اتحادنتوانست به ناوگان دریایی خود در خلیج فارس مدد برساند. در نتیجه، دو قدرت نظامی دیگر، یعنی، انگلیس‌ها و هلندی‌ها وارد خلیج فارس شدند؟

بعد از خروج پرتغالی‌ها از صحنه خلیج فارس، هلندی‌ها جلوتر از انگلیس‌ها وارد معرکه شدند و توانستند با لطایف الحیل خود بازار ایران را تسخیر کنند.

هلندی‌ها از کلیه امکانات موجود برای اخراج انگلیسی‌ها استفاده کردند و برای کالاهای ایرانی قیمت‌های بیشتری پرداخت می‌کردند و به مقامات ایرانی رشوه می‌دادند و کالاهای اروپایی را در بازارهای ایرانی یا حداقل قیمت می‌فروختند. هلندی‌ها حتی برای کسب امتیازات بیشتر از جانب شاه، از بکارگیری نیروی نظامی هم فروگذار نبودند. به عنوان مثال: در سال [۱۶۴۵ م.] به جزیره‌ی کیش حمله بردند و ایرانی‌ها را وادار به تسلیم خواسته‌های خود کردند و ایشان را وادار ساختند حق تجارت در کشور خود را به آنان واگذار نمایند. شاه در مورد اعطای جواز خرید ابریشم در هر یک از بنادر ایران و صدور آن بدون حقوق گمرکی موافقت کرد.<sup>۲</sup> البته انگلیس‌ها زودتر از این کمپانی هند شرقی خود را تأسیس کرده بودند آنها در اول دسامبر سال [۱۶۰۰] میلادی در شهر سورت یکی از بنادر هند، تجارت شرقی خود را شروع کردند. انگلیسی‌ها به خلیج فارس به عنوان وسیله نگاه می‌کردند، نه هدف. زیرا خلیج فارس یک دفاع طبیعی برای هند به شمار می‌رفت و همچنین یکی از راههای مواصلاتی آنها بود.

(۱) زکی صلاح، «مجموع تاریخ العراق و الدول فی العهد العثماني»، ص ۱۷ د.

(۲) عبدالامیر الامین، «منافع بریتانیا در خلیج فارس»، ص ۱۹.

از سال [۱۶۴۹] برای انگلیس‌ها برتری هلندی‌ها در خلیج فارس مشخص شد.<sup>۱</sup> هلندی‌ها با توجه به برتری خود در خلیج فارس از فشار آوردن به انگلیسی‌ها کوتاهی نکردند. آنها کشتی‌های انگلیسی را تا شط العرب دنبال کردند.

تا اینکه در سال [۱۶۴۹ م] کالاهای تجاری خود را که در هشت فروند کشتی جا داده بودند، در بندر مناوی پاشا نازل کردند.<sup>۲</sup> رقابت انگلیسی‌ها با هلندی‌ها حدّ و مرزی نداشت، حتی در اواخر کمپانی هند شرقی در نظر داشتند که میدان را برای هلندی‌ها خالی کنند.<sup>۳</sup> تا اینکه نوّیس چهاردهم پادشاه فرانسه ضربه‌ی هولناکی را به هلندی‌ها وارد کرد [۱۶۷۲ م ۱۶۷۸ م] که از جمله نتایج آن هلندی‌ها قدرت سابق خود را در خلیج فارس از دست دادند، به طوری که از بصره به بوشهر نقل مکان کردند و مرکز تجاری خود را در بندرعباس تعطیل نمودند. در کلیه مراحل فوق پادشاه صفوی ایران انگلیس‌ها را همراهی می‌کرد.

در پایان قرن هفدهم، موقعیت بریتانیا به طور بارزی افزایش یافته بود و در عوض، قدرت و توانایی هلندی‌ها تحلیل رفته بود. وقایع اروپا و کاهش قدرت هلند در قاره اروپا بیش از هر چیز دیگر، موقعیت هلندی‌ها را در خلیج فارس تحت تأثیر قرار داد است.<sup>۴</sup> اما فرانسوی‌ها توانستند در سال [۱۶۶۴] کمپانی هند شرقی فرانسوی کابرت را تأسیس نمایند و همچنین کارخانه‌ای را در بندرعباس باز کنند. اما تجارت کمی را به خود اختصاص دادند. در واقع فرانسه در وقایع خلیج فارس نقش حیاتی و اقتصادی بسیار ضعیفی را داشت.<sup>۵</sup>

اما عثمانی‌ها در طول تاریخ پانصد و چند ساله خود، با خونریزی و کشت و کشتار

(۱) محمود علی داود، «العلاقات الهولندية مع الخليج».

(۲) سلیم التکرینی، الصراع علی الخليج، ص ۳۵۶.

(۳) Carzan: persiaand thepersian. p.533

(۴) عبدالامیر امین، منافع بریتانیا در خلیج فارس، ص ۲۳.

(۵) همان منبع، ص ۲۷.



حکومت کردند. از سال [۱۳۵۴ میلادی] موقعی که دولت بیزانس را ساقط کردند کار آنها بالا گرفت. در نیمه‌ی اول قرن شانزدهم امپراتوری عثمانی در اوج عظمت و قدرت بود و قبل از آنکه در سرایشب سقوط و انحطاط در افتد مدتی بر قسمتی از دنیای امروز حکمرانی می‌کرد.<sup>۱</sup>

اوج امپراتوری عثمانی در زمان حکمرانی سلیمان قانونی بود که بعد از آن حکومت عثمانی به تدریج رو به ضعف نهاد. همان طوری که پرفسور با رفت میتر در کتاب خود «در پشت دروازه‌های باب عالی» می‌نویسد: بین سلیمان و جانشینان بلا فصل او ناگهان فاصله‌ی عظیمی به وجود آمد، زیرا آنان نه فرماندهان نظامی خوبی بودند و نه سیاستمدان قابل. آنها به واسطه‌ی زندگی توأم با انزوا و بیکاری، دچار افسردگی بودند و لذا زندگی خود را در کارهای بی‌قاعده و بی‌بندوباری و شهوت‌رانی، می‌جستند!<sup>۲</sup>

خلاصه اینکه، هنگامی که بنی‌کعب، ستاره‌ی اقبالشان رو به درخشیدن گرفت، حکومت عثمانی رو به ضعف نهاد. گرفتاری‌های آنها بیشتر مسائل داخلی بود؛ به طوری که زندگی خلفای آنها در چهار دیوار قصر باب عالی و در قصر باغچه خلاصه می‌شد. آنها نتوانستند متصرفات سلیمان قانونی را حفظ کنند که در نتیجه با شروع قرن ۱۹ به مرد بیمار اروپا لقب گرفتند، تا اینکه با ظهور مصطفی کمال پاشا با استاتورک، بساط عثمانی‌ها به طور کل از پهنه عالم محو گردید.

صفویان، این حکومت کاملاً شیعه و متعصب، اوج اقتدارشان در زمان شاه‌عباس اول بود. (۱۵۸۵ م - ۱۶۵۹ م) که رقیب جدی برای عثمانی‌ها بودند. صفویان نماینده مذهب تشیع و عثمانی‌ها نماینده مذهب تسنن بودند که هر کدام برای پیشبرد مصالح خود همدیگر را به بی‌دینی و الحاد و همکاری با کفار متهم می‌کردند، که جنگ

(۱) نونل باربر، فراماتروایان شاخ زرین، ص ۱۸.

(۲) همان منبع، ص ۵۴.

چالدران از نتایج همین اختلافات بوده است. حکومت صفویه که پایه‌های آن بر مذهب بنا شده بود، نتوانست آن اقبال عامه را که در ابتدا داشته بود حفظ کند. ظهور افغان‌ها زمینه‌ی سقوط آنها را فراهم نمود، به طوری که سلطان حسین صفوی دو دستی تاج تخت را تسلیم محمود و برادرش نمود. افغان‌ها چندین سال بیشتر حکومت نکردند. اما همیشه ایرانی‌ها به آنها با چشم بیگانه نگاه می‌کردند؛ تا اینکه نادرشاه، آن سرباز گمنام اما سخت‌کوش ظاهر شد. نادر مردی شجاع و سخت‌کوش بود و هنگامی که ایران به یک نفر که این هرج و مرج داخلی را از بین ببرد، احتیاج داشت نادر ظهور می‌کند.

در مورد نادر کتاب‌های زیادی نوشته شده است که شخصیت روانی او در این مسأله حائز اهمیت بود. باکشته شدن نادر، دوران بلندپروازی بنی کعب شروع گردید. یعنی موقعی که ایران گرفتار جنگ‌های داخلی جانشینان نادر بود، بنی کعب به قدرت خود افزودند تا اینکه کریمخان زند ظاهر گردید و به طور خلاصه سلسله‌ی زندیه نیز به دست قاجاریه منقرض شد که قاجاریه هم نتوانستند از میراث کریمخان زند و آقا محمدخان قاجار به خوبی محافظت کنند آنها در نهایت توسط رضاشاه سقوط می‌کنند.

تا این جا در مورد پرتغالی‌ها، هلندی‌ها، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها، عثمانی‌ها و صفویان به صورت مختصری نکاتی ذکر گردید. قبل از اینکه به رویدادهای بنی کعب برگردیم، شایسته است که در مورد حکومت مشعشعیان که همسایه‌ی غربی بنی کعب می‌باشند و به صورت نیمه مستقل و در پاره‌ای ادوار مستقل حکومت می‌کردند، نکاتی ذکر گردد.

سید محمد مشعشع از نوادگان امام موسی کاظم (ع) می‌باشد، که در سال [۸۴۰ ق. ۱۴۳۶ م] با جمع کردن قبایل ظهور می‌کند و در سال [۸۴۴ ق. ۱۴۴۰ م] به سوی هویزه هجوم

می‌برد و حاکم، ابوالخیر را شکست داده و هویزه را فتح می‌کند. سیدمحمد در سال [۸۶۶ ق ۱۴۶۱ م] فوت می‌کند که پس از او پسرش سید محسن ظهور می‌کند. او نیز بر اقتدار مشعشعیان افزود و توانست قسمت‌هایی از عراق را ضمیمه‌ی خاک خود کند. سید محسن از کمک به شاه اسماعیل صفوی، موقعی که او برای تصرف بغداد وارد خاک عثمانی‌ها شد امتناع کرد [۹۱۴ ق - ۱۵۰۸ م] که شاه اسماعیل در بازگشت انتقام خود را از سید محسن با کشتاری که در دزفول و شوشتر انجام داد گرفت.<sup>۱</sup>

در اوایل قرن هفدهم مشعشعیان تقریباً به صورت مستقل حکومت کردند، زیرا هنگامی که سیاح پرتغالی بیدرونا سکیو در سال [۱۶۰۴ م] میلادی از منطقه دیدن کرد، نقل می‌کند که تمام زمین‌هایی که در شرق شط‌العرب واقع شده بود، تشکیل اماراتی را می‌داد که سید مبارک بن مطلب حاکم آن بود که به صورت مستقل از هر دو حکومت ایرانی و ترکی حکومت می‌کرد.<sup>۲</sup>

و هنگامی که کعب قبان را تصرف کردند، در هویزه فرج‌الله مشعشی حکومت می‌کرد. [۱۱۰۹ ق ۱۶۹۷]

از آن تاریخ به بعد مشعشعیان نتوانستند آن اقتدار زمان سید محمد و فرزندش سید محسن را حفظ کنند. در نتیجه به دربار ایرانی صفوی و نادری وابسته شدند. ضعف مشعشعیان مصادف بود با اقتدار بنی‌کعب، البته وقتی که ضعف حکومت مشعشعیان بروز کرد. بعضی از قبایل همجوار مشعشعیان علیه آنها قیام کردند که در اصل قیام آنها بر حکومت ایرانی بود که با آنها مدارا نکرد. که از اهم این قبایل، بنی لام و آل کثیر بود.

حال که توانستیم از حال و احوال بعضی از قدرت‌های منطقه و همجوار بنی‌کعب شمه‌ای ذکر کنیم، نکته‌ای را نباید فراموش کرد که اداره مملکت در آن زمان و تا

(۱) عباس‌الغزالی، تاریخ العراق بین الاختلالین، ج ۳، ص ۳۴۳.

(۲) دکتر محمود علی داود، احادیث من الخلیج، ص ۱۶.

اوایل قرن بیستم که به صورت تماماً مرکزی می‌باشد، نبود بلکه کافی بود حاکم و شیخ منطقه، خراج لازم را به حکومت مرکزی هر ساله پرداخت کند تا حکم و القاب او فرستاده شود و اگر کسی از خانواده‌ی حاکم می‌توانست خراج بیشتر را به مرکز برساند، حکم به اسم او زده می‌شد که هرگاه حکومت مرکزی او از اقتدار لازم برخوردار نباشد، و یا گرفتار هرج و مرج داخلی شود، این والیان کوچک از پرداخت مالیات طفره می‌رفتند و اعلام استقلال می‌کردند. برای اینکه افکار خواننده گسسته نشود و بتواند تصویر کلی از زندگی بنی‌کعب به دست آورد، به اصل موضوع می‌پردازیم.

گفته بودیم شیخ علی بن ناصر بعد از اینکه زمین‌های اطراف شط العرب (اروند رود) را تصرف کرد، توسط کعبیان به دلیل نامشخص گشته می‌شود که بعد از آن برادر کوچکترش رحمة بن ناصر زمام امور بنی‌کعب را به دست می‌گیرد. رحمة همچون برادرش مردم دار بود او در موقع صلح سیاستمدار و در موقع جنگ جنگجویی قهار بود. امور بنی‌کعب و تا چند سال دیگر نیز بدین منوال سپری گشت و چرخ روزگار بر وفق مدار آنها می‌چرخید و نام و آوازه‌ی آنها به باب‌العالی (مقر حکومتی عثمانیان) رسید بر این اساس خالص پاشا بالشکری جرار در مقابل متصرفات بنی‌کعب یعنی در سمت چپ اروند رود (شط العرب) در حوالی بصره اردو زد. دولت عثمانی همیشه با بنی‌کعب به عنوان رعایای عثمانی نگاه می‌کردند، به طوری که در معاهده‌ی ارزنة الروم دوم بر این امر پافشاری کردند. بر این اساس گوشمالی بنی‌کعب توسط عثمانیان یک امر داخلی به حساب می‌آمد.

خالص پاشا قبل از هر چیز نامه‌ای به شیخ رحمة بن ناصر نوشت. او در این نامه چنین نگاشت که:

ما این طور شنیدیم که شما قصد تسخیر زمین‌های اطراف شط‌العرب، و با مردم ساکن آن نواحی از در جنگ در آمده‌اید. پس اگر این گفته درست می‌باشد بر تو روزگاری سخت خواهد بود. و خون تو و مسلمین بر زمین جاری خواهد شد و اگر این گفته جز دروغ و

اراجیف که بعضی از دروغگویان آن را جعل کرده باشند، نباشد که البته دروغ اهل خود را هلاک و صاحب آن را عذاب خواهد داد. سپس اگر خواستار صلحی هستید، ما حاضریم و اگر خواهان لجبازی باشید و دست به دامن جنگ می‌برید، پشیمان خواهید شد و ما پیش پروردگار معذوریم و اگر بغیر از این گفتنی‌ها حرف‌هایی دارید، بنویسید تا ما آن را به والی بغداد اشعار داریم.<sup>۱</sup>

وقتی که نامه‌ی خالص پاشا رسید، شیخ رحمه بزرگان قوم را گرد آورد و از آنچه در نامه نوشته شده بود آنها را با خبر نمود و از آنها چاره‌جویی طلبید.

بزرگان قوم به او این پیشنهاد را دادند که در مقابل خالص پاشا سیاست دفاعی را در پیش بگیرد. و تمام گفته‌های دشمنان را در مورد خود و بنی‌کعب تکذیب نماید و از او معذرت بخواهد، که رحمه هم چنین کاری را انجام داد.

چنین شد که خالص پاشا با تمام لشکریان خود بدون هیچ‌گونه درگیری به طرف بغداد مراجعت کرد. موقعی که خطر خالص پاشا بر طرف گردید، شیخ رحمه بن ناصر لشکریان خود را آماده کرد و عازم فتح شطالعرب و زمین‌های اطراف گردید. در این حین رحمه کشته می‌شود و نظام لشکری او به هم می‌ریزد. عشایر بنی‌کعب از این پیشامد بسیار اندوهگین می‌شوند، چرا که شیخ رحمه با آنها بسیار خوشرفتار بود.

بعد از رحمه برادرش سرحان بن ناصر به ریاست بنی‌کعب برگزیده شد.

سرحان صفاتی همچون صفات دو برادر پیشین خود، بلکه بهتر از آنها داشت.<sup>۲</sup>

شیخ سرحان تمام هم و غم خود را در عمران و آبادی گذاشته بود. به راستی باید او را مورد ستایش قرار داد، چرا که هنگامی که حکام به غارت و چپاول مردم می‌پرداختند، شیخ سرحان دوشادوش مردم خودکار می‌کرد، او سدّ سابلّه را تحکیم نمود. همچنین با جمع کردن قوم خود و با یک بسیج همگانی بر ساحل رود کارون اردو زده و هرکانال را که از پیش حفر شده بود، اما به مرور زمان پر از رسوبات شده،

(۱) تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۱۲.

(۲) تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۱۲.

لایه رومی می‌کرد. هنگامی که آب به اندازه‌ی کافی به زمین‌ها رسید، زراعت رونق گرفته و در نتیجه بر جمعیت بنی‌کعب روز به روز افزوده گردید. اما با تمام صفات پسندیده‌ای که شیخ سرحان آنها را داشت، توسط اهل بیت خود به قتل رسید.<sup>۱</sup>

بعد از سرحان شیخ عبدالله فرزند ناصر به ریاست بنی‌کعب برگزیده می‌شود که او آخرین شیخ از فرزندان ناصر می‌باشد. شیخ عبدالله همچون پدر و برادران خود با مردم و همسایگانش مهربان و رئوف بود. فکر تسخیر دو طرف شطالعرب (اروند رود) نسل اندر نسل در مغز شیوخ بنی‌کعب موروثی گردیده است.

در جزوه تاریخ بنی‌کعب به تکرار این تسخیر ذکر شده است، یعنی هر چهار فرزند ناصر، در فکر تسلط بر آبراه شطالعرب بودند. اما چه رازی در این تسخیر بوده است؟ تا حالا هنوز که معلوم نشده است، شاید اهداف استراتژیکی بیشتری مد نظر بوده است، اما هر چه بود شطالعرب (اروند رود) از اهمیت حیاتی برخوردار بود.

لذا می‌بینیم که شیخ عبدالله پس از تسلط بر زمام امور بنی‌کعب دستور پیشروی به سوی شطالعرب (اروند رود) را می‌دهد. که پس از تسلط کامل بر ساحل راست اروند رود باگماشتن عمال خود در آن جا، طرف دیگر رود را مورد حمله قرار می‌دهد. شیخ عبدالله اولین کسی از بنی‌کعب بوده که دست اندازی به دو طرف رود را شروع کرده که الدواسر<sup>۲</sup> اولین دستاوردهای این تصرفات بوده‌اند. پس از تسخیر زمین‌های الدواسر و مطیع کردن آنها، قردلان (کردلان) را نیز تسخیر کرده و آنها را تابع امارات خود کردند. سپس شیخ عبدالله با لشکریان خود به قبایب بازگشت. مردم عراق وقتی که تصرفات

(۱) همان منبع، ص ۱۳.

(۲) این قبیله نقش تعیین کننده‌ای در بحرین داشتند. الدواسر در اوایل قرن بیستم از اعوان ابن سعود در آمده که الحاق بحرین به عربستان سعودی از فکر آنان تراوش شده بود. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد الدواسر و نقش آنها در حوادث بحرین می‌توان به کتاب (دراسات فی العلاقات العربیه الایرانیه - دکتر محمد حسن العید روس استاد تاریخ دانشگاه کویت ص ۱۰۹ به بعد) رجوع نمود.

بنی کعب را دیدند، بر آنها یورش برده و آنها را از الدواسر و قردلان خارج کردند. و با اتحاد با تراک، با لشکری جرار به سوی بنی کعب رهسپار شدند و در ام التلول اردو زدند. البته بنی کعب قبل از هفت روز این جماعت را زیر نظر داشتند،<sup>۱</sup> که پس از استقرار آنها در ام التلول گروه اکتشافی بنی کعب این لشکر کشی را به شیخ عبدالله گزارش دادند. شیخ عبدالله زود دست به کار شده و اردوی جنگی خود را در پشت سابله برقرار کرد. موقعی که شیخ عبدالله لشکر خود را آماده‌ی کار زار دید آنها (بنی کعب) را چنین مورد خطاب قرار داد:

من دوست دارم که برای این کار از دیار خود خارج نشویم، ولی چه کنیم! دشمن این را بر ما تحمیل کرده است. شما را به یاد گذشته می‌برم، شما ای جماعت بنی کعب! گروهی کوچک بودید که با توکل بر پروردگار و به لطف او در اکثر جاها شما را پیروز خارج کرده و شوکت شما را قوی نموده است و همچنین ملک شما زیاد گردیده و مردم نیز زیاد به دست‌های شما نگاه می‌کنند. پس بدانید که این قوم در مقابل شما اردو زده و آمده‌اند که شما را از موطن خود خارج کنند و جزو خود قرار دهند. پس بر جنگ با آنها مصمم باشید و نیز بدانید هر که از جنگ تخلف کند، منافق می‌باشد و دوست دارد شما زیان و ضرر ببینید و حتی از خیانت به شما نیز ابا ندارد. پس با آنها بجنگید و هیچ یک از آنها را زنده نگذارید.

شیخ عبدالله از آنها پرسید که بهتر است در چه زمانی به آنها حمله کنند؟ که جماعت بنی کعب همگی شب را ترجیح دادند. شیخ عبدالله این فکر را پسندید و آن را راه صواب دانست. سپس دستور داد با توکل بر خدا آنها را از چهار جهت مورد هجوم قرار دهید و تمام همت خود را به قتل آنها به کار ببرید، نه غارت آنها، و غارت را بعد از تصرف کامل بر آنها شروع خواهیم کرد.

شیخ عبدالله در مورد کسانی که از جنگ فرار می‌کنند گفت: هر کس از شما که از قوم خود جدا شود و فرار کند با او معاشرت نخواهیم کرد و آن را در مجالس خود جا نخواهیم داد و او را از افراد خود به حساب نخواهیم آورد. و اگر او را بکشید در روز قیامت پاسخگوی قتل او نیستید.

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، صفحه ۱۳.

بنی‌کعب حمله‌ی خود را در اواسط شب شروع کردند که اولین درگیری آنها با نگهبانان بوده است. هنگامی که اتراک و عراقی‌ها خود را از همه جهت مورد محاصره دیدند خیانت در آنها ظاهر گردید و متفرق شدند. بنی‌کعب بعد از فراغت از جنگ، غارت خود را شروع کردند. سپس عبدالله دستور داد که در قردلان مواضع نظامی تأسیس کنند و دستور داد که تا بالای ام‌التلول ادامه یابد. سپس متوجه الدواسر شد و آن را دوباره فتح نمود و بعد از آن، به سد سابله برگشته و آن را محکم‌تر نمود. سپس با لشکریان خود به تعمیر و ساخت کانال‌های جدید آب پرداخت که از رود کارون منشعب شده و به اطراف جاری می‌شدند.

شیخ عبدالله اولین کانالی را که حفاری نمود، نهر الدمیله بود که پس از این نهر کانال‌های زیادی را حفر نمود که عبارتند از: نهر مویش، نهر السماوه، نهر الهاشمی<sup>۱</sup>، ام الشنباره القجر<sup>۲</sup>، نهران الشواخیخ، نهر عبدربه، ابو عا قوله نهر بالیل، نهر الوسطانیه، شاخه الخان<sup>۳</sup>، شط عبدالحمد نهر جوبین، نهر الخضیر، نهر السماعینی، نهر بهر عیده، و نهر موران<sup>۴</sup> علاوه بر آنها و شطوط بالا شیخ عبدالله بن ناصر مالکیت اراضی را نهادینه کرد و به آنها چارچوب مشخصی داد. اما با تمام این محاسن بنی‌کعب در امر او اختلاف پیدا می‌کند و او را در سال [۱۱۳۵ق] به قتل می‌رسانند.<sup>۵</sup>

با قتل شیخ عبدالله بن ناصر، بنی‌کعب در مورد ریاست که باید به اعقاب کدام یک از فرزندان ناصر برسد اختلاف پیدا کردند.

۱) فکر نمی‌کنم که در زمان شیخ عبدالله، نهر الهاشمی ساخته شده باشد. چرا که این کانال به نام شیخ هاشم بن حردان الکعبی می‌باشد که در آن زمان هنوز متولد نشده است. (مؤلف).

۲) اگر این نهر... با کانال به نام قاجاریه باشد که در آن زمان هنوز دولت قاجاریه بر ایران مسلط نشده است (مؤلف).

۳) این شاخه به نام محمدتقی خان بختیار نامیده شده و این در زمان ناصر بوده که محمدتقی خان به صورت پناهنده وارد قلمرو کعب گردید (مؤلف).

۴) تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۱۷ و ۱۸.

۵) همان منبع، ص ۱۸.



البته بعضی از تاریخ نگاران نامی از خنفر بن ناصر می‌برند، مبنی بر اینکه مدتی ریاست بنی‌کعب را در دست داشته است.<sup>۱</sup> با توجه به تحقیقاتی که نگارنده‌ی این کتاب در مورد این شخصیت به عمل آورده است، این شخصیت (خنفر بن ناصر) ریاست بنی‌کعب را در دست نداشته، بلکه فرزند او که در بحثی دیگر ذکر او خواهد آمد، ریاست این قبیله را تصاحب می‌کند. خلاصه این‌که بنی‌کعب مدتی در امر ریاست اختلاف پیدا می‌کنند که در نتیجه فرج الله فرزند عبدالله به ریاست بنی‌کعب برگزیده می‌شود. مدت ریاست هر چهار فرزند ناصر تقریباً سی و سه سال از [۱۶۹۰ الی ۱۷۲۲م] می‌باشد که یکی از مهمترین دوره‌های تاریخ بنی‌کعب به حساب می‌آید. زیرا در این مدت بنی‌کعب از دربه‌دری و زندگی کوچ نشینی به زندگی شهرنشینی روی آوردند. شیخ فرج الله در همان سال قتل پدرش به ریاست بنی‌کعب می‌رسد. [۱۱۳۵ هـ. ق] فرج الله به مدت یازده سال (۱۷۳۳-۱۷۳۲) بر بنی‌کعب ریاست را به عهده داشت. او همانند پدرش بود. در زمان او وقایع زیادی رخ می‌دهد که به صورت مفصلی به ذکر آنها خواهیم پرداخت.

بنی‌کعب در زمان فرج الله نیم‌نگاهی به دورق انداختند. اما به علت بعضی از مشکلات، مدتی فکر تسخیر این شهر را به فراموشی سپردند. در زمان فرج الله روابط با حاکم بصره برخلاف اسلاف او بهبود می‌یابد. بین آنها معاهده‌ای بسته شد که یکی از بندهای آن کمک به یکدیگر بود.

در آن زمان حاکم بصره نمش پاشا بود. نمش پاشا با محمد المانع رئیس قبائل منتفج بر سر بعضی مسائل اختلاف پیدا می‌کنند که در عین حال از فرج الله، شیخ بنی‌کعب طلب استمداد می‌کند. فرج الله همراه با لشکریان خود به دعوت نمش پاشا لبیک گفت و

(۱) جابر المانع، مسیره الی قبائل الاهواز، ص ۱۵۷.

ژ) در ذکر تاریخ وقایع، جزوه تاریخ اماره بنی‌کعب یک تاریخ را نشان می‌دهد در حالی که تحقیقاتی که نگارنده این کتاب در مورد ذکر تاریخ وقایع، از دیگر کتابها به دست آورده، تاریخ دیگری را نشان می‌دهد لذا هر موقع تاریخ به صورت قمری ذکر گردیده منبع آن جزوه تاریخ اماره بن کعب می‌باشد (مؤلف).

عازم بصره شد و در نهر عمر با لشکریان منتفیج درگیر می‌شود. در این جنگ فرج الله زخم کاری برمی‌دارد. که مرگ او نتیجه ی آن زخم بود. فرج الله قبل از مرگ، طهمازینِ خنفر را فرماندهی لشکریان بنی‌کعب قرار داد، و از بنی‌کعب خواست که انتقام او را از منتفیج بگیرند.

در آن جنگ حاکم بصره نمش پاشا به قتل می‌رسد، اما جنگ پایان نیافت، بنی‌کعب تا زمانی که محمد المانع را به قتل نرسانند دست از جنگ برنداشتند تا اینکه محمد المانع کشته می‌شود و منتفیج از بصره خارج شده و به طرف الجزایر می‌روند که در آن موقع بنی‌اسد ساکن آنجا بودند. ولی باز هم بنی‌کعب آنها را تعقیب نموده و در مجمع السیول اردو می‌زنند. در نتیجه اهل الجزایر بندهایی که بر کانال‌ها بسته بودند را باز کرده و آب‌ها را به مجمع الجزایر هدایت کردند. که در نتیجه، بنی‌کعب به سوی قبان مراجعت می‌کنند. همچنین در زمان فرج‌الله و در سال [۱۱۴۶ق] نادر به محمدحسن قاجار دستور داد که آل‌کثیر و بنی‌کعب را تأدیب نماید. محمدحسین قاجار به مدت پنج ماه بنی‌کعب را محاصر نمود. در جزوه اماره بنی‌کعب در مورد این رویداد چنین نگاشته شده است:

در زمان فرج الله محاصره امیان (دژ دوم بنی‌کعب واقع در خرمشهر فعلی) توسط محمد حسین خان قاجار صورت گرفت که تعداد لشکریان او ۳۳ هزار نفر بودند و توسط بنی‌کعب به قتل رسیدند.<sup>۱</sup>

اما آیا واقعاً بنی‌کعب در این مورد، این تعداد نفر از لشکر نادرشاه را به قتل رساندند، جای تأمل را دارد و شاید همان طوری که احمد کسروی آن را مورد تشکیک قرار داده است، صحیح باشد.

پس از شیخ فرج‌الله بن عبدالله، فرمانده ارتش او طهماز بن خنفر بن ناصر حاکم می‌شود. طهماز به مدت دو سال ریاست را حفظ می‌کند. در جزوه تاریخ اماره کعب در صفحه

(۱) تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۱۸.

۲۱ آمده است که در سال سوم ریاست طهماز، عثمان بن سلطان بن عبدالله و سلمان بن عبدالله در ریاست او شریک می‌شدند. اما با توجه به کتاب‌های دیگر و این گفته را که اشخاص فوق‌الذکر با شیخ طهماز در ریاست شریک می‌باشند صحیح نیست، زیرا اولاً عثمان بن سلطان بن ناصر وجود داشت، نه عثمان بن سلطان بن عبدالله، ثانیاً سلمان بن سلطان بن نامر برادر عثمان فوق‌الذکر در حوادث آینده نقش دارد و شخصی بنام سلمان بن عبدالله وجود خارجی ندارد. خلاصه شیخ طهماز از سال [۱۷۳۳] الی [۱۷۳۵] مدیر شؤون کعب بود و در سال [۱۱۵۰] توسط عثمان و سلمان به قتل می‌رسد.<sup>۱</sup>

اما در روایت دیگر و برخلاف نوشته بالا گفته شده است که شیخ طهماز توسط برادر خود شهباز به قتل می‌رسد که شهباز حتی نگذاشت برادر خود را غسل و دفن کنند و نیز دستور داده که همراه خیمه و وسایل زندگی‌اش او را دفن کنند که بعدها مدفن طهماز معروف به تل طهماز شد و تا کنون تلی در قبایر وجود دارد که به همان نام مشهور است. بعد از شیخ طهماز، فرزند او بندر حاکم می‌شود. در جزوه تاریخ اماره بنی کعب آمده است که او به مدت دو ماه به جای پدر خود حاکم می‌ماند و بعد از آن، به دست سلمان کشته می‌شود و حتی دو چشم عم او شهباز را از حدقه بیرون می‌آورد. صحیح این است که بندر به مدت دو سال (۱۷۲۵-۱۷۳۷) رئیس ایل بنی کعب بوده و بعد از این مدت، همچون اسلاف خود کشته می‌شود. اما در مورد گفته تاریخ اماره بنی کعب این نکته را باید در نظر گرفت که عثمان و سلمان با توجه به خصوصیات آنها که در کتب معتبر ذکرشان آمده، این صفت از آنها بعید می‌باشد و اگر صحیح باشد، مقتضی مصلحت آن زمان، این کار صورت گرفته است.

اکنون به بهترین و درخشانده‌ترین دوره‌ی زعامت بنی کعب می‌رسیم که آن، دوره زعامت دو برادر سلمان و عثمان بن سلطان بن ناصر می‌باشد که بر این اساس

---

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۲۱.

یک فصل کامل را به دوره این دو زعیم اختصاص می‌دهیم.

### □ دوره زعامت سلمان و عثمان بن سلطان بن ناصر

عصر طلایی بنی‌کعب در دوره تصدی شیخ سلمان بوده و تا قبل از آن، نمی‌توان بر دایره‌ی حکومت بنی‌کعب لفظ امارات را به کار برد.

شیخ سلمان با کمک برادر و مشاور خود عثمان، تقریباً به مدت ۳۰ سال بر بنی‌کعب حکم راندند. متأسفانه شیخ سلمان در تاریخ این مرز و بوم و کلاً، تاریخ ایران مظلوم واقع شد و آنچه در مورد او باید گفته شود، گفته نشد. البته بیشتر کم‌کاری از خود اهالی منطقه می‌باشد. زیرا افراد اجنبی و بیگانه، جوانمردان و بزرگان مشهور و معروف یک قوم و منطقه را به صورت صحیح و آنچه که باید از اعتبار آنها گرفته شود، معرفی نمی‌کنند و برای آنها ارزش قائل نیستند، بلکه فرهنگیان و دانش‌آموختگان خود این قوم و مناطق هستند که باید تعاریف درست و صحیحی را در مورد تاریخ، فرهنگ و آداب و سنن آباء و اجدادشان خود ارائه دهند.

شیخ سلمان همان کسی بود که بنی‌کعب به او احتیاج داشتند. بنی‌کعب اقتدار خود را در او می‌دیدند و در تمام مشکلات یار و یاور او بودند. بنی‌کعب، بخصوص در دوره‌ی شیخ سلمان آن قدر نیز آب دیده بودند که می‌خواستند نقش مؤثری را در منطقه داشته باشند و در حقیقت توانستند منطقه را آستن بسیاری حوادث کنند و خواب را از دو همسایه‌ی قدرتمند عثمانی و بعدها زندیه برابند. شاید عراق نباشد اگر شیخ سلمان را در ردیف طارق و صلاح‌الدین ایوبی قرار دهیم. هنگامی که اعراب در قرن هجدهم از عمان تا مغرب، در خواب خرگوشی بودند، شیخ سلمان ناوگان جنگی تأسیس نمود.

زمانی که اعراب درست در اختیار دولت به اصطلاح اسلامی عثمانی بودند، بنی‌کعب و شیخ آنها سلمان، عثمانی‌ها را با حملات پارتیزانی خود مدهوش کرد،

طوری که حتی برای دفع شر او به کریمخان و کمپانی هند شرقی متوسل شدند... خلاصه در یک کلام، در ۵۰۰ سال اخیر، شخصیتی همچون شیخ سلمان در بین اعراب نداشته‌ایم، که بتواند انگلیس‌ها را شکست دهد و از وطن و دیار خود محافظت نماید و حوزه‌ی نفوذ خود را گسترش دهد. از این رو باید نسبت به این شخصیت تاریخی با احترام برخورد کنیم...

چنان که گفته بودیم، بعد از قتل بندر بن طهماز، شیخ سلمان ریاست را به عهده می‌گیرد. در اوایل تصدی شیخ سلمان، قردلان و منطقه الدواسر به دست اتراک سقوط می‌کند، در عین حال وضع امارات نیز چندان خوشایند نبود... در چنین شرایطی بود که خواجه‌خان به بصره هجوم می‌برد و آن را محاصره می‌کند. در همین احوال قلعه‌ی قردلان توسط بنی‌کعب که به لشکر این سردار افشار... پیوسته بودند در رجب سال [ ۱۱۴۹ هـ. ق ] سقوط می‌کند.<sup>۱</sup> این اولین لشکرکشی بنی‌کعب در زمان شیخ سلمان بود، بعد از این بنی‌کعب به قبان باز می‌گردند و در انتظار حوادث آتی روزگار می‌مانند.

در زمان شیخ سلمان که بنی‌کعب ساکن قبان بودند، ۹۰ مسجد ساخته می‌شود. اما اینکه شیخ سلمان و قبیله‌ی بنی‌کعب، از حداقل تا زمان شیخ سلمان، شیعه مذهب بودند یا خیر، نمی‌توان به درستی پاسخ داد. اما همان طور که می‌دانیم، درست این است که بنی‌کعب از زمان شیخ غضبان به بعد به صورت رسمی تشیع خود را اعلام کردند. اما قبل از آن، در تاریخ بنی‌کعب هیچ‌گونه شواهدی دلالت بر تشیع آنها دیده نشده است. به گفته‌ی بعضی مورخان، کریمخان موقعی که بنی‌کعب طغیان کرده بودند، آنها را به خاطر شیعه بودن خود بخشید. ولی این گونه نمی‌باشد، زیرا همین کریمخان بود که سد سابل را شکسته بنی‌کعب را از جایی به جای دیگر دنبال می‌کرد. با همه‌ی این احوال، نباید در مورد گفته‌های مورخین با قاطعیت سخن گفت و

---

(۱) تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۲۱.

نظریه‌های آنان را رد یا قبول کرد. خلاصه، شیخ سلمان که از قراین موجود نشان می‌دهد که متولد دهه اول قرن هجدهم بوده و آن وقت، به درجه‌ی کمال و پختگی رسیده بود، که از یک مشاور و حکیم هم، که همان برادرش عثمان بود سود می‌برد. همان طوری که گفته شد، بنی‌کعب در قبان می‌مانند و منتظر اتفاقات و حوادث آینده می‌شوند اما اتفاقی که می‌افتد، چیزی نیست جز قتل نادر! که با قتل نادر توسط سرداران خود، به ظرف یک روز حکومت مقتدر افشار از هم می‌پاشد و در این احوال بعد از قتل نادر وارث قدرتمندی نبود که بتواند این پادشاهی را به عهده بگیرد. شاید به خاطر این بود که نادر برای محافظت از منصب خود وارث مقتدري را بعد از خود بر جای نگذاشته است. او زیردستان مقتدر خود را یا به قتل می‌رساند یا آنها را کور می‌کند. حتی از پسران خود هم چشم پوشی نکرد... با قتل نادر بنی‌کعب طغیان می‌کنند. این طغیان در حقیقت ادامه همان طغیان و هرج و مرج به وجود آمده در کل کشور بود همان طوری که گفته شده است در اولین روز قتل نادر، شانزده فرمانده و داعی حکومت به قتل می‌رسند. طغیان بنی‌کعب به خاطر این بود که می‌خواستند سرزمینی با امنیت‌تر از دیار قبان بیابند، زیرا که قبان از طریق دریا به راحتی قابل دسترس می‌باشد. با این احوال، بنی‌کعب چشم طمع به دورق پیدا می‌کنند، که ریشه آن در گذشته بود.

شیخ سلمان با شنیدن اخبار ضد و نقیض بخصوص دیوانگی نادر، بنی‌کعب را از قبان خارج کرده و در منطقه‌ای که الان معروف به شاخه‌الخان می‌باشد، قرار می‌دهد که بدین ترتیب، جماعت بنی‌کعب را به سه قسمت تقسیم می‌کند: ۱. قبایل نصار را مأمور حراست ساحل شرقی رود کارون تا دریا قرار می‌دهد، که منطقه‌ی آبادان شامل آن نواحی نیز می‌باشد. ۲. مأموریت حراست زمین‌های اطراف رود بهمنشهر- تا جایی که این رود به دریا می‌ریزد- را به دریس واگذار می‌نماید. که منطقه‌ی بریم و رویس و جرف و درکُل، نصف غربی جزیره آبادان داخل حدود این قبیله می‌شود. ۳. البوکاسب

(البوجاسب) را نیز در خر مشهر مستقر می‌سازد و خود مترصد حمله به دورق می‌ماند. قبل از اینکه حوادث هجوم شیخ سلمان به دورق را بنویسیم، بهتر است کمی در مورد تاریخ دورق قلمفرسایی کنیم.

دورق، شهری است دارای تاریخی با سابقه، و واقع بر رود جراحی یا طاب در شرق فلاحیه یا شادگان کنونی متأسفانه بعضی از مورخین خارجی هر دو نام دورق و فلاحیه را به یک شهر نسبت می‌دهند<sup>۱</sup> و هیچ فرقی را بین این دو شهر قائل نیستند و این امر باعث سردرگمی خوانندگان مباحث تاریخی شده است. زیرا قبل از دخول بنی‌کعب به دورق نامی از فلاحیه در کتب دیده نمی‌شود و این را نیز باید بگوییم که بین دورق و دورقستان هم باید تمیزی را قائل شد، چراکه این دو شهر هم از یکدیگر جدا هستند و یک شهر واحد به حساب نمی‌آیند و در اصل نام دو شهر از همدیگر مجزا می‌باشد.

تاریخ شهر دورق جدا از تاریخ خوزستان نیست و هر چه در تاریخ این استان اتفاق افتاده کمابیش حوزه‌ی نفوذ آن، به این شهر تاریخی کشیده شده است. جلگه خوزستان در اصل، امتداد جلگه‌ی بین‌النهرین می‌باشد و همان طوری که می‌دانیم دولت سومر و کلدانی اصل تمدن خود را در آن سرزمین قرار داده‌اند. در نتیجه، خوزستان در اکثر ادوار تاریخ تابع دولت‌هایی بوده است که در بلاد بین‌النهرین منشأ حکومتی داشته‌اند.

در نتیجه، تاریخ خوزستان حداقل به ده هزار سال قبل می‌رسد و این نظریه را که قبل از دخول آریایی‌ها این منطقه غیر مسکونی بوده است، باطل می‌کند. اما قدمت و اهمیت شهر دورق اخیراً در صحبت‌های بعضی از پژوهشگران فزونی یافته است. همان طوری که پرفسور هینگ مقاله‌هایی در مجله ایرانی‌کاتی کوا ابراز عقیده کرده

---

(۱) جابر المانع، مسیر الی قبائل الاهواز، ص ۱۶ و ۱۵۹.

است که شهر تاریخی سلوک که پایتخت الیمائی<sup>۱</sup> بوده است، همان شهر دورق می‌باشد. همچنین پرفسور می‌گوید: آن شهر (سلوک) روی رودخانه‌ی هیدافون (جراحی) قرار داشت و در قرن دوم پیش از میلاد، یک پادشاه پارتی (اشکانی) به نام میترا دات اون (مهرداد اول) به سرزمین الیمائی‌ها تهاجم کرد. مهرداد اول معبد آتنا پرستشگاه ارتمیس را به غارت در می‌آورد و شهر بزرگ سلوکیه را که پیش از این سلوک نامیده می‌شد، تصرف می‌کند و این مطلب روشن است که سلوک پایتخت الیمائی بوده است.<sup>۲</sup> با دست به دست شدن حکومت‌ها در منطقه خوزستان نیز این حکم جز دورق جاری بود تا اینکه به دوران قبل از اسلام می‌رسیم.

در قبل از اسلام قبایل عربی در منطقه خوزستان سکونت داشتند. هیچ جای شک و تردیدی نیست که حوادث روزگار شاپور ذوالاکتاف تأییدکننده این نکته می‌باشند. بنی‌حنظله از ساکنان قدیمی این استان بودند که از مهمترین تیره‌های بنی‌حنظله، بنی‌العم بوده‌اند که در دیوان شعری جریر این بیت شعر این مسأله را توضیح خواهد داد.

این شعر چنین است:

سیروا بنی‌العم و الاهواز منازلکم      نهر تیری و تستر و ام تعزفتکم العربوا  
در فتوحات اسلامی این قبایل نقشی بسیار مهم داشتند. اعراب خوزستان با شورش بر والی خوزستان که از طرف حکومت ساسانی منصوب شده بود، نوعی هرج و مرج را در حدود غربی ایران ایجاد کردند تا اینکه علاء بن خضرمی در زمان خلیفه اول که حکمران بصره بود، اجازه فتح ایران را خواست در نتیجه در زمان خلیفه‌ی دوم عمر بن خطاب در سال [۶۴۰ میلادی] فرمانده لشکر ابن خضرمی، خالد بن منذر نواحی اطراف دورق را از طریق دریا فتح می‌کند. با این فتح اسلامی، کل منطقه تابع بصره می‌شود و در نتیجه، تاریخ خوزستان در این زمان تابع تاریخ

(۱) الیمائی یعنی ایلامی و در کل به معنای تمدن ایلام.

(۲) محسنی، احمد اقتداری، خوزستان، کهکیلویه، ج سوم، ص ۶۷۲.



بصره می شود.

شورش نافع بن الأزرق، بعد از سال [۶۱ هـ. ق] به وقوع پیوست، در این احوال منطقه خوزستان از اهمیت سوق الجیشی فوق العاده‌ای برخوردار شد. ابن زیاد با فرستادن لشکری بزرگ به اهواز به جنگ با نافع در آمد که در این جنگ پیروزی با یاران نافع بود. در نتیجه، دایره‌ی شورش او توسعه یافته و کار او بیش از پیش بالا گرفت. او گاه و بیگاه بصره را مورد هجوم و تاخت و تاز خود قرار می داد که در آن زمان بصره از دست بنی امیه خارج شده بود و عبدالله بن الزبیر در آن ولایت، اعلام خلافت نموده بود.

عبدالله بن الذبیر در صدد دفع فتنه خوارج در آمده بود، لذا به فرماندهی معروف عرب مهلب بن ابن الصفره دستور جنگ با خوارج را داد. مهلب با لشکری بزرگ عازم خوارج شده و در حوالی اهواز به جنگ با آنها پرداخت که اگر پایداری فرماندهی آنها نبود خوارج در این جنگ پیروز می شدند، اما با قتل نافع بن الازرق خوارج به اصفهان و کرمان فرار می کنند. از این پس فتنه خوارج در سال [۶۵ هـ. ق] خاموش می شود.<sup>۱</sup>

در سال [۲۵۷] در ایام خلافت معتمد علی الله العباسی شخصی که ادعای غیب گویی داشت خود را علی بن محمد و از نوادگان امام حسین (ع) معرفی می کرد؛ در خوزستان ظهور می کند که فتنه او با ویران شدن شهرهای اهواز و رامهرمز و دورق همراه بود.<sup>۲</sup> در نتیجه، فتنه‌ی آنها تا سال [۲۷۰] امتداد پیدا می کند و در همان سال توسط برادر خلیفه، لشکر علی بن محمد تار و مار و او نیز کشته می شود.

بعد از این فتنه، قرمطی‌ها در سال [۲۸۵] ظهور کرده و انواع هرج و مرج و غوغا را در اهواز و در کل منطقه، برپا می کنند، ولی بعدها توسط خلیفه‌ی عباسی قلع و

(۱) مجلات الموسم. عدد الثامن منة ۱۹۹۰، بیروت، سیدهادی آل بالیل، ص ۱۲۰۲.

(۲) سید نعمة الله الجزائري، زهر الربیع، ج ۲، ص ۲۱۰.

قمع می‌شوند. پس خوزستان به دست آل بویه سقوط می‌کند که عصر شکوفایی خوزستان در سده‌های میانی هزاره اول در این دوران می‌باشد. بعد از آل بویه خوزستان تحت نفوذ سلاجقه قرار می‌گیرد که بعد از سلاجقه به دست خوارزمشاهیان می‌رسد.

با هجوم قوم مغول اهواز سقوط می‌کند و بغداد که به مدت ۵۰۰ سال مرکز خلافت مسلمین بود، توسط تاتارها سرنگون می‌شود. تاتارها از هیچ جنایت و خونریزی دریغ نمی‌کردند. به طوری که سعدی شیرازی در قصیده‌ای، این بیت شعر را ترنم می‌کند:

وقفتُ بعبادان ارقب دجله      کمثل دم قآن یسیلُ الی البحر<sup>۱</sup>

بعد از چند قرن خوزستان به دست جلائری می‌افتد و با سقوط آنها در بغداد شاه ولد بن اویس جلائری در شوشتر قاعده‌ای برای حکومت خود انتخاب می‌کند که بعد از مدتی کشته می‌شود و زن او دوندی که بسیار زیبارو بود. و ارث دولت او می‌شود که سکه‌ای را هم به نام خودش می‌زند.

در سال [۸۴۵] سید محمد مشعشع ظهور می‌کند. او نفوذ خود را بر کل خوزستان، که دورق هم جزو آنها بود، بسط می‌دهد.

در زمان مشعشعیان بخصوص در زمان سید محسن بن سید محمد دورق به دست عبدالعلی تمیمی اداره می‌شود. او برای خود در دورق اماراتی تشکیل می‌دهد که بنی اعمام خود را از نجد به دورق دعوت می‌کند.

همان طوری که سید علی بن سید عبدالله المشعشعی در کتاب خود «الرحله الملكیه» نقل می‌کند: حاکم دورق که میرزا علی بن عبدالعلی بوده که استان العماره را در عراق همیشه مورد هجوم قرار می‌داد.<sup>۲</sup>

اما حکومت بنی تمیم زیاد طول نمی‌کشد، چرا که بین بنی تمیم در دورق و

(۱) سید هادی ال بایل، مجلة الموسم، سنة ۱۹۹۰، ص ۱۲۰۷.

(۲) همان منبع، ص ۱۳۰۸.

سادات مشعشی در هویزه اختلاف بروز می‌کند و در زمان سید سجاد دورق سقوط می‌کند بنی تمیم از دورق خارج شده که بعضی به نجد موطن اول آنها و بعضی به عراق برمی‌گردند.

با سقوط دورق به دست مشعشیان، اخلاف آنها حکم بر دورق راندند، که مولی مطلب اولین آنها بود. بعد از او مولی بدر بن مبارک و بعد از وی نیز برادرش محمد از سال [۱۰۲۹] الی [۱۰۴۴] ق بر دورق حکم راند، که در مقابل ۵۰۰ تومان آن را به صفویان منتقل کرد. اما دورق بعد از ۲۰۰ سال که تحت سیطره مشعشیان بود، از دست آنها خارج شد و به صفویان واگذار می‌شود.

هنگامی که شاه عباس صفوی تصمیم گرفت، بصره را مورد هجوم قرار دهد دورق را به عنوان ستاد فرماندهی خود قرار داد. خلاصه دورق به دست فرماندهان و حکام صفوی، از دستی به دست دیگر، و در بعضی مواقع نیز به دست حکام مشعشیان می‌افتد، همان طور که در زمان مولی مطلب بن محمد مشعشی صورت گرفت، تا اینکه نوبت به بنی کعب می‌رسد در آن زمان در دورق بنی خالد ساکن بودند. متأسفانه در این بحث مورخین داخلی و خارجی مرتکب اشتباهی نیز شده‌اند و حکام دورق، مقارن ظهور بنی کعب را افشاریان می‌دانند. اولاً از زمان فتح دورق به دست بنی کعب، دو بیست و چند سالی نمی‌گذرد. در نتیجه تاریخ و حوادث آن روزگار، نسل اندر نسل منتقل می‌شود، ثانیاً این افشاریان چند نفر بودند که هم در لشکر نادر و هم در خراسان بوده‌اند و هم در یک شهری مثل دورق که از اهمیت سوق الجیشی زیادی در آن زمان برخوردار نبود. ثالثاً در جزوه تاریخ بنی کعب از برخورد آنها با بنی خالد ذکر شده است، نه با ایل افشار! در نتیجه، وجود ایل افشار در دورق، همزمان با ظهور بنی کعب به کلی منتفی می‌گردد. که در آن زمان حکام دورق، بنی خالد بودند که در صفحات بعدی از آنها ذکر خواهد شد، اما در مورد سیاحان عرب که در هزاره‌ی اول هجری قمری از دورق دیدن کردند، باید این نکته را متذکر شد که آنها اطلاعات زیادی را به

ما منتقل نکردند، به این معنی که به صورت اجمالی و به اختصار در کتاب‌های خود، جملاتی را اختصاص می‌دادند که در این جا به بعضی از این قبیل افراد با کتاب‌های خود، اشاره می‌کنیم.

یاقوت حموی رومی بغدادی، در کتاب خود «معجم البلدان» در باب دورق می‌نویسد: دورق شهری از خوزستان است که تابع سرق (اهواز) بود. بعد از آن نامی از بزرگان این شهر می‌برد، از قبیل ابوعقیل الدورقی و محمد بن شیرویه التاجی الدورقی و بعضی راویان حدیث هم از جمله‌ی آنها بودند. المقدسی در کتاب خود «احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم» در صفحه [۴۱۲] در مورد دورق می‌نویسد: دورق شهری است آباد بر روی رود رستاق که حجاج کرمان و فارس برای انجام مناسک حج از آن جا گذر می‌کنند اما ابن حوقل در کتاب خود «صورة الارض» می‌نویسد: دورق شهری است پر جمعیت که از شهرهای سرق بود. الاضطری نیز در «کتاب المسالک و الممالک» صفحه [۹۵] ذکر می‌کند که دورق شهری بزرگ از شهرهای سرق بود. ابودلف سمر بن مهلهل در سفرنامه خود ذکر بیشتری را از دورق نسبت به اسلاف خود می‌کند، که وجود نوعی گوگرد و نیز طلسم بودن از زمین دورق از طرف مادر قباد برای قباد از آن یاد شده است. زیرا قباد بن دازا شکار را خیلی دوست داشت و همیشه در این منطقه به شکار می‌پرداخت و مادر او این طلسم را درست کرده بود تا قباد بتواند به مملکت خود برسد. البته تاریخ دورق بسیار بیشتر از این چند سطری که مؤلف به صورت اجمالی و فشرده در این جزوه نگاشته است، می‌باشد. چون بحث مورد نظر تاریخ دورق نبوده، بلکه تاریخ بنی‌کعب می‌باشد، لذا به چند صفحه‌ی پیشین برمی‌گردیم و به ادامه سیر حوادث می‌پردازیم.

گفته بودیم شیخ سلمان، بنی‌کعب را به سه قسمت تقسیم نموده و منتظر رسیدن صحت خبر کشته شدن نادر می‌شود. ساکنان دورق یعنی بنی‌خالد با تغییر مکان بنی‌کعب، احساس خطر می‌کنند، زیرا می‌دانند که بنی‌کعب به سرزمین آنها چشم طمع

دوخته و ممکن است که در هر فرصتی که برای آنها پیش آید، بدون اتلاف وقت به دورق هجوم خواهند آورد. مجموعه‌ی این عوامل سبب شد که بنی‌خالد در فکر چاره‌ای باشند که در نتیجه پس از شور و مشورت تصمیم گرفتند که سران بنی‌کعب را دعوت بکنند و سر نهار سرهای سران را از بدن جدا کنند. لذا فرستاده‌ای را به طرف بنی‌کعب فرستادند و از تمامی سران آنها دعوت کردند که به دورق بیایند و کینه‌های در حال شعله‌ور شدن خود را خاموش کنند.

در آن زمان شیخ عبدالصیاد بن اعریب رئیس بنی‌خالد بود و برادرش محمد بن اعریب والی کویت بوده و تابع دورق به حساب می‌آمد و تا امروز در کویت، در منطقه‌ی الکاظمه آثار مقرر حکومتی شیخ محمد بن اعریب باقی است. کویت در اصل جزو ولایت‌هایی است که تابع دورق بوده، به طوری که هر ساله خراج خود را مستقیماً به دورق می‌فرستادند و حکومت عثمانی هیچ‌گونه سیطره‌ای بر آن ناحیه نداشته است. خلاصه اینکه بنی‌کعب دعوت بنی‌خالد را قبول می‌کنند و شیخ سلمان و بعضی از بزرگان بنی‌کعب رهسپار دورق شدند. بعد از اینکه برادر خود عثمان و پسر خود فرج الله را مأمور حفظ نظم و اداره بنی‌کعب در غیاب خود می‌کند،<sup>۱</sup> بنی‌خالد با ورود شیخ سلمان به دورق از او و همراهانش استقبال گرمی می‌کنند و از آنها به نحو بسیار عالی پذیرایی می‌کند. اما بر سر سفره‌ی غذا بر سر هر بنی‌کعبی یک نفر مسلح قرار می‌دهند. شیخ سلمان به این قضیه شک می‌کند و آماده‌ی هرگونه حمله از طرف نگهبان بالای سر خود و دیگر کعبیان می‌شود. در یک لحظه بنی‌خالد بر سر کعبیان می‌افتند که چنان کشتاری را بر سر کعبیان می‌آورند که بجز شیخ سلمان و دو تن از افراد خود، بقیه همه کشته می‌شوند. شیخ سلمان که جراحات زیادی را برداشته بود توانست به کمک قبیله بنی تمیم خود را به بنی‌کعب برساند. بنی‌کعب با مشاهده وضع حال اشراف خود و اطلاع از ماجرای کار بنی‌خالد تصمیم به قتال با بنی‌خالد می‌کنند.

(۱) تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۲۳.

اما شیخ سلمان دستور می‌دهد که تا قوای امدادی از دیگر کعبیان ساکن اطراف شط‌العرب (اروند رود) نرسد. دست به هیچ حمله‌ای نزنند. اما بنی‌خالد وقتی که نتوانستند شیخ سلمان رئیس ایل بنی‌کعب را به قتل برسانند، از عواقب کار خود پشیمان شدند و چون از قدرت بنی‌کعب اطلاع داشتند، قسمتی از آنها جلای وطن کردند و از دورق خارج گشتند ولی قسمتی از آنها در دورق ماندگار شدند.

هنگامی که قوای امدادی بنی‌کعب از دیگر جاها رسیدند، به دورق هجوم می‌برند و چنان در حمله خود خشونت نشان دادند که حتی از دام‌های بنی‌خالد هم چشم‌پوشی نکردند و هر چه را که در دسترس بود از دم تیغ گذراندند.

در این جنگ ۴۸ نفر از بنی‌خالد اسیر شدند، و بقیه فرار را بر قرار ترجیح دادند. شیخ سلمان پس از شکست دادن بنی‌خالد، استحکامات شهر را از نو ساخت و برادرش عثمان را به نواحی اطراف دورق فرستاد تا به تابعیت و وضعیت آنها رسیدگی کند.

بنی‌خالد چون شنیدند که بر سر اهل قبان چه پیش آمده بود، عثمان و فرج‌الله را واسطه قرار دادند تا از شیخ سلمان بر آنها امان بگیرند. شیخ سلمان به دو شرط قبول می‌کند: ۱. تا زمانی که پرچم بنی‌کعب بر افراشته است هیچ‌گونه پرچمی از بنی‌خالد برافراشته نخواهد شد. ۲. امور بنی‌خالد باید در دست بنی‌کعب باشد.<sup>۱</sup>

بنی‌خالد شروط شیخ سلمان را پذیرفتند. و شیخ سلمان نواحی اطراف چم‌اصبی را برای سکونت آنها انتخاب می‌کند و بنی‌خالد رهسپار چم‌الصبی می‌شوند.

دورق شهری نبود که از استحکامات قوی برخوردار باشد، لذا شیخ سلمان در پی زمین‌هایی می‌گشت که از استحکامات طبیعی و قوی برخوردار باشند، بدین ترتیب اطرافیان خود را به نواحی اطراف فرستاد تا زمین مورد دلخواه خود را بیابند. گروه اکتشافی بنی‌کعب، این زمین‌ها را در پنج مایلی غرب دورق یافتند که پراز و حوش و

(۱) همان منبع، ص ۲۵.

نیزار بود اما از استحکامات طبیعی خوبی برخوردار بودند. این اکتشاف را بسیار زود به شیخ خود اطلاع دادند، شیخ سلمان برای بازدید از این زمین رهسپار غرب دورق شد و چون زمین آن را عالی و قابل کشت دید و همچنین دارای استحکامات طبیعی خوبی که چون «هور» بود چنین گفت: «هذا هو الفلاح»، لذا این سرزمین را فلاحیه نامیدند. در رابطه با این نامگذاری قول دیگری است که می‌گوید در این سرزمین مار بزرگی بود که بنی‌کعب به زحمت آن را کشتند و بر اثر این حادثه این سرزمین را فلاحیه نامیدند.

بدین ترتیب شیخ سلمان دستور داد که بنی‌کعب از قبان و شاخه‌الخان و دورق به فلاحیه وارد شوند، اما کل بنی‌کعب به فلاحیه مهاجرت نکردند، بلکه قسمتی از آنها در قبان ماندگار شدند. این به عنوان ششمین مهاجرت بنی‌کعب به حساب می‌آید. پس تاریخ فلاحیه با ورود بنی‌کعب شروع می‌گردد و سال ورود بنی‌کعب به فلاحیه سال [۱۱۶۰ هـ. ق] بود که این سال از ماده تاریخی «فی فلاحیه خنزیراً سکن» استخراج گردید، بشرطی که آخر «فلاحیه» ها تلفظ شود.<sup>۱</sup>

شیخ سلمان دستور تأسیس استحکامات را برای فلاحیه داد. او دستور داد که دور تا دور فلاحیه را دیوار کشی کنند. آنها در داخل شهر برای هر چیزی سور بخصوص را بنا کردند. مثلاً برای دام حیوانات خود، کوتی درست کردند که به آن کوت الطرش می‌گویند.

بنی‌کعب برای کوت خود که دور تا دور فلاحیه یعنی خود شهر که از مزار سید علی شروع و اولین نقطه‌ی آن از سمت مشرق مسجد جامع و آخرین نقطه‌ی آن از طرف مغرب نهر ناصری دور می‌خورد تا به مزار سید علی می‌رسید، نام الفلاح را برگزیدند که تا چندین سال پیش آثاری از آن ماندگار بود.

شیخ سلمان چون قصد ماندگاری در فلاحیه را داشت برای خود و خانواده‌اش مقر

---

(۱) سیدهادی آل‌بالیل، مجلة الموسم، عدد الثامن سنه ۱۹۹۰، بیروت، ص ۱۲۱۷.

حکومتی تأسیس کرد، که آجرهای آن از بصره به فلاحیه حمل گردید، و ابعاد آن ۲۰۰ در ۳۰۰ پا بود که بعدها به حوش الحمر (خانه‌ی قرمز) معروف شد. چون آجرهای آن رنگ قرمز را داشتند و تاکنون موجود می‌باشد که البته به مرور زمان تجدید بنا شد، و از ابعاد آن نیز کاسته شده است و وجود باتلاق دور تا دور فلاحیه (شادگان) فکر شیخ سلمان را از هرگونه هجوم آسیب رسان راحت کرد. در نتیجه فکر توسعه‌طلبی دوباره در افکار بنی‌کعب رسوخ نمود.

شیخ سلمان حاکمیت هیچ یک از کشورهای ایران و ترکیه را نپذیرفت.<sup>۱</sup> و از ضعف هر کدام نهایت استفاده را می‌کرد و هر موقع مورد هجوم یک قدرت از دو قدرت منطقه قرار می‌گرفت خود را به دیگری منتسب می‌کرد.

البته نامه‌هایی که والی بغداد به امرای عرب تابع حکومت عثمانی می‌فرستاد موجود است و نام شیخ سلمان و القاب آن در بین آنها دیده می‌شود.<sup>۲</sup> اما این دلیل بر تابعیت شیخ سلمان نبود، چراکه حکومت عثمانی اعتقاد داشت که قبایع آنها بود، در نتیجه ساکنان آنجا چون از عراق وارد آن محل شدند، پس تابعیت آنها عثمانی باید باشد.

شیخ سلمان و برادرش، توانستند نوعی آرامش و امنیت را در امارات خود به وجود آورند. به طوری که اگر زنی نابینا در یک شب تاریک طبقی از طلاب بر سر از خانه خارج و در سطح شهر حرکت می‌کرد، کسی جرأت تعرض به او را نداشت.<sup>۳</sup> شیخ سلمان پس از به وجود آوردن نوعی استقرار در امارات خود، اولین کارش تشکیل نوعی نیروی دریایی بود؛ گرچه انگلیس‌ها لقب دزدان دریایی را در مراسلات خود بر این نیرو گذاشته بودند.

(۱) عبدالأمیر امین. منافع بریتانیا در خلیج فارس. ص ۱۱۴.

(۲) محسن الأمین، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۹۴.

(۳) سید عبدالله الجزائری، تذکره شوستر، ص ۱۶۰.



تعرضات دریایی شیخ سلمان حد و حدودی نداشت و در نظر او بین حکومت انگلیس، عثمانی و ایرانی فرقی نبود و هر سه در نظر داشتند که امارات بنی کعب را ضمیمه خاک خود کنند.

در واقع، نیروی دریایی بنی کعب، نقش بسیار مهمی را در تاریخ خلیج فارس دارد، به طوری که یکی از قویترین نیروهای دریایی در کنار قواسم<sup>۱</sup> به حساب می آمد. شیخ سلمان در تأسیس ناو جنگی خود از تجربیات عثمانی ها استفاده کرد، یعنی اینکه بعضی از رعایای عثمانی در این کار به او کمک می کردند. این طور نبود که شیخ سلمان بدون هیچ نقشه تدوین شده دست به کار شود. تأسیس چنین نیرویی که بتواند در سطح عثمانی ها باشد، بدون کمک از دیگران میسر نبود.<sup>۲</sup>

حضور ناوگان شیخ سلمان در اروند رود نزدیک بصره، مانع بزرگی در سر راه تجارت در آن حوالی ایجاد کرده بود. واضح است که بریتانیا، ایران، و ترک ها در نابودی این قبیله منافع مشترکی را داشتند.<sup>۳</sup>

وجود ناوگان بنی کعب تهدیدی برای انگلیس ها و بصره بود، لذا همیشه هر دو به افزایش قدرت بنی کعب با دلهره نگاه می کردند. به طوری که پس از گذشت چند سال از مراجعت دفتر نمایندگی به بصره، امکان برخورد میان بریتانیا و بنی کعب غیر قابل اجتناب بود. در این زمان، تجارت در بصره در اوج شکوفایی قرار داشت، اما افزایش قدرت بنی کعب پس از سال [۱۷۶۳] همیشه یک تهدید جدی به حساب می آمد.

---

(۱) قبیله ای است که اصل و نسب آنها به عدن برمی گردد. آنها توانستند در قرن هجدهم میلادی برای دولت هایی همچون فرانسه و انگلیس مزاحمت هایی را به وجود آورند که بعدها طبق معاهده ای در سال ۱۸۲۰ با انگلیسی ها در یکی از شیخ نشین های امارات ساکن شدند.

2 Loagrigg: Iraq: 106-122.

(۳) عبدالکریم غرابیه، تاریخ العرب الحدیث، ص ۱۵۳.

(۴) عبدالامیر امین، منافع بریتانیا در خلیج فارس، ص ۱۱۴.

برخلاف مواضع بریتانیا با کریمخان زند در این زمان، بریتانیا آمادگی داشت تا به ترک‌ها در مقابله با بنی‌کعب مساعدت نماید. طی سال‌های [۱۷۶۱] تا [۱۷۶۵]، لشکر ترک از بصره برای مقابله با کعب روانه شد، در حالی که هر یک، توسط یک یا چند کشتی نظامی بریتانیا حمایت می‌شد.<sup>۱</sup> اما نتیجه‌ی مشخص برای آنها به دست نیامد. این ناکامی از طرفی به علت سرزمینی بود که کعب در آن موضع گرفته بودند که توسط باتلاق‌ها و رودخانه‌ها احاطه شده بود و همچنین ضعف و بلا تکلیفی ترک‌ها و از طرفی دیگر نیز به علت توانایی و قدرت رهبر قبیله، شیخ سلمان بودجه عثمانیان همیشه همان طوری که گفته بودیم بنی‌کعب را از رعایای خود به شمار می‌آوردند، که طغیان کرده و از پرداخت خراج سر باز زده بودند. بنابراین علی پاشا والی بغداد، می‌خواست با یک تیر دو نشان بزند. هم خراج را از بنی‌کعب دریافت کند و هم تجارت بصره را که مورد تهدید بنی‌کعب بود را نجات دهد.

در تهیه و تدارک لشکر علی پاشا انگلیس‌ها سعی بلیغ کردند و توانستند لشکری جرار را بر علیه بنی‌کعب روانه کنند، که مولی‌مطلب والی حویزه که از قدرت گرفتن بنی‌کعب در وحشت بود به لشکر علی پاشا پیوست، و ایان حویزه، همیشه از قدرت گرفتن بنی‌کعب در ترس و هراس بودند و منتظر هر فرصتی بودند که بتوانند اماره کعبیان را ساقط کنند که این بهترین فرصت آنها بود. این لشکر در نیمه دوم ذی‌حجه سال [۱۱۷۵ ه. ق] در ماره اردو زدند.

نبوغ فکری شیخ سلمان در این رویارویی، بسیار کارساز بود و باعث متفرق شدن لشکر علی پاشا شد. کل ماجرا بدین قرار بود که هنگامی که لشکر عثمانیان که متشکل از اعراب و اتراک بود، در ماره اردو زده بودند، کعبیان توانستند در یک مانور، چند نفر از لشکریان علی پاشا را به اسارت ببرند. شیخ سلمان توانست از این پیشامد،

1) F.R. Leteers. Vol\_Rec portlo Henry more\_176

(چ) عبدالأمیر امین، منافع بریتانیا در خلیج فارس، ص ۱۳۱.

نهایت استفاده را ببرد، لذا دستور داد که برای اعراب اسیر، لباس و آذوقه تهیه کنند ولی بینی ترک‌های اسیر را بپزند و سپس هر دو گروه را آزاد کنند. بعد از اینکه کعبیان دستور شیخ سلمان در مورد اسرا را به اجرا در آوردند، آنها را آزاد کردند.

علی پاشا، با مشاهده وضعیت اعراب و ترک‌های اسیر، به اعرابی که در لشکر خود بودند شک می‌کند و با خود فکر کرد که شاید بین آنها و شیخ سلمان نوعی همدستی وجود دارد. لذا دستور عقب نشینی به سوی بغداد را می‌دهد. چ

بعد از دو سال، دوباره علی پاشا با لشکری به مراتب قوی‌تر از لشکر اولیه‌ی خود، به سوی بنی‌کعب شتافت و در کنار «شط عبدالاحد» واقع در سمت راست کارون اردو می‌زند. شیخ سلمان چون مسأله را جدی‌تر از دفعه اول می‌دید، برادر و پسر خود را به نواحی اطراف شط العرب (اروند رود) و جراحی فرستاد تا برای او سرباز جمع کنند و بتوانند قدرتی همسان علی پاشا داشته باشند. عثمان برادر شیخ سلمان رهسپار شط العرب شد و توانست کعبیان ساکن آن نواحی را بسیج کند. فرج الله که به طرف جراحی رفته بود، با لشکری از مردم آن نواحی به اردوی پدر خود بر می‌گردد، شیخ سلمان دستور داد که اردوی نظامی خود را در «خضریه» بر روی رود کارون اقامه کنند.

علی پاشا با فرستادن پیغامی، سه راه حل را جلوی شیخ سلمان در اختیار گذاشت:

۱. با اینکه همان طوری که قبلاً بودید، باشید و از دست اندازی به بصره خودداری کنید.
۲. یا اینکه غرامت لشکرکشی در سال پیش که خراج چندین ساله‌ی پیش را پرداخت کنید.
۳. یا اینکه جنگ حد فاصل بین ما و شما باشد... شیخ سلمان در این جا نیز بلوغ فکری و سیاسی‌اش گل کرد و در جواب نامه‌ی علی پاشا نوشت که: «ما رعایای ایرانی هستیم و تجاوز شما به ما، تجاوز به ایران است، ما در این جا، پاسداران مرز و بوم دولت زندیه هستیم، در نتیجه نه خراج را پرداخت می‌نماییم و نه مثل سابق

بر می‌گردیم، پس حد فاصل بین ما و شما جنگ است»<sup>۱</sup> چون جنگ بین علی پاشا والی بغداد، و کعبیان صورت گرفت، گروهی از لشکریان علی پاشا خیانت کردند و در همان ساعات اولیه نبرد، علائم شکست در ارتش والی بغداد آشکار شد. علی پاشا چون وضع را چنین می‌بیند، بیشتر درنگ نمی‌کند و به سوی بصره می‌شتابد و کعبیان برای بار دوم در ماه ربیع‌الثانی سال [۱۱۷۷ هـ ق] شکست سختی را به عثمانیان وارد می‌کنند. پس از یک سال دوباره از طرف عثمانیان تجاوزی به بنی‌کعب صورت می‌گیرد که همانند دو دفعه گذشته بی‌ثمر و بی‌نتیجه ماند.

عثمانیان چون از حملات خود به قلمرو بنی‌کعب نتیجه‌ای را نمی‌گرفتند، با تحریک انگلیس‌ها دست به دامن کریمخان زند شدند و با ارسال سفیری به کریم‌خان، خواستار گوشمالی بنی‌کعب شدند و وعده‌ی هرگونه کمک را به کریمخان دادند. کریمخان زند از قبل، از خودسری بنی‌کعب ناراحت بود و می‌خواست درسی به بنی‌کعب بدهد، چراکه بنی‌کعب از دادن خراج امتناع می‌کردند.

شیخ سلمان چیزی را به کریمخان زند پرداخت نمی‌کرد و هر موقع که کریمخان زند خواستار پرداخت خراج می‌شد، شیخ سلمان عدم توانایی خود را از پرداخت خراج به کریمخان ابراز می‌کرد، به بهانه‌ای که ترک‌ها نیز از او خراج مطالبه می‌کنند. در همان حال، اگر علی پاشا والی بغداد از او خراج مطالبه می‌کرد، قضیه دولت ایران را پیش می‌کشید و با همان اسلوب که با کریمخان زند رفتار کرده بود، با علی پاشا والی بغداد رفتار می‌کرد.<sup>۲</sup>

مجموعه‌ی این عوامل سبب شد که کریمخان زند به خوزستان لشکرکشی کند کریمخان زند در ماه رمضان سال [۱۱۷۸ ق] در شوشتر اردو می‌زند و منتظر سپری شدن ماه رمضان آن سال گردید. با سپری شدن ماه رمضان، کریمخان به فلاحیه

(۱) تاریخ اماره بنی‌کعب، صفحه ۳۱.

(۲) سفرنامه کارستن نیبور، ص ۳۵ و ۳۶.

لشکرکشی می‌کند، شیخ سلمان چون قدرت مقابله با کریمخان زند را در بنی‌کعب نمی‌دیده، قبل از دخول کریمخان زند به فلاحیه (شادگان) ایل خود در مارد اردو می‌زند. کریمخان به مدت سه روز در فلاحیه می‌ماند، سپس برادر خود زکی خان را به تعقیب بنی‌کعب می‌فرستد و خود، بعد از سه روز از فلاحیه خارج می‌شود.<sup>۱</sup> شیخ سلمان از مارد به محرزئی تغییر مکان می‌دهد و چون زکی خان را در تعقیب خود می‌بیند با کشتی‌های خود، بنی‌کعب را به سوی جزایر خلیج فارس نقل مکان می‌دهد. کریمخان زند از عثمانیان خواست که به عهد خود وفادار باشند، در نتیجه والی بصره دو کشتی پر از خرما و یک کشتی مخصوص کریم خان، می‌فرستد و از ارسال تدارکات بیشتر عذرخواهی می‌کند. در این جا نیز متأسفانه والی حویزه که از مشعشعیان بود، کشتی‌هایی را در اختیار لشکر کریمخان زند می‌گذارد تا بنی‌کعب را تعقیب کنند. این برای دومین بار بود که مشعشعیان به کمک دشمنان بنی‌کعب می‌شتابند، اما معلوم نبود که چه استدلالی را برای این کار خود داشتند، ولی هر چه بود به دور از انصاف بود که به جای کمک به همسایگان خود به دشمنان آنها کمک می‌کنند.

کریمخان زند در محرزئی اردو می‌زند و منتظر برادر خود زکی خان، که به تعقیب بنی‌کعب رفته بود، می‌ماند. بنی‌کعب از جزیره‌ای به جزیره‌ای و از جایی به جایی نقل مکان می‌کنند، در نتیجه به صورت دست‌نایافتنی می‌مانند. در این جا کریمخان مرتکب اشتباه بزرگی می‌شود و سد سابله را که سید عبدالله الجزایری آن را محکم دبدبه بود، با پیشنهاد بیمار دلان تخریب می‌کند و تا آن روز قبان، موطن اولیه بنی‌کعب، که شهری آباد بود رو به انهیار و ویرانی کشیده شد. اما، این عمل از کریمخان زند بعید بود، زیرا او خود را وکیل الرعایا نام گذاشته بود و با مردم خود خوش رفتار بود و از آبادانی نیز غافل نبود. اما باید توجه داشته باشیم که خطر بنی‌کعب،

(۱) سیدهادی آل‌بالیل، مجله‌الموسم، بیروت، شماره هشت، سال ۱۹۹۰، ص ۱۲۲۲.

آن قدر زیاد می‌نمود که کریمخان زند اصول اخلاقی را زیر پا می‌گذارد و این عمل ناصواب را انجام می‌دهد. چون تعقیب بنی‌کعب طولانی گردید، شیخ سلمان سفیری به طرف کریمخان زند فرستاد و از ماوقع طلب بخشایش کرد و تعهد کرد که سالیانه مبلغ سه هزار تومان خراج به دیوان زند پرداخت کند، به شرطی که کریمخان از منطقه خارج شود. اگریمخان موافقت می‌کند و از منطقه خارج می‌شود. تا مرگ خود متعرض بنی‌کعب نشد. حال که دو دشمن بنی‌کعب از لشکرکشی خود به نتایج دلخواه نرسیدند، نوبت به سومین دشمن بنی‌کعب می‌رسد که دیر یا زود به جنگ با آنها می‌پردازد. بنی‌کعب می‌خواستند همان فردای آن روز به جنگ با دشمنان خود پردازند. ولی این بار دشمن آنها دشمنی نیست که با شمشیر به جنگ آنها می‌آید، بلکه با توپ و تفنگ با آنها به جنگ می‌پردازد.

انگلیس‌ها توانستند رضایت کریمخان زند را در مورد بسط تجارت خود در اقصی نقاط ایران بگیرند و در همان حال توانستند نماینده تجاری شرکت هند شرقی در بصره، به عنوان سفیر دولت بریتانیا حکم آن را از باب عالی دریافت کنند. الوین رنج سفیر دولت بریتانیا در باب عالی اهمیت این امتیاز را با ارسال نامه‌ای به کمپانی هند شرقی چنین توصیف می‌کند: «اهمیت و مزیت برات کنسولی واضح و آشکار است و وصول این برات مورد تردید بسیار بوده، نه تنها به علت ناسازگاری و مخالفت با این موضوع در بندر بلکه به این دلیل که این به تنهایی امتیاز جدیدی است که هرگز قبل از این توسط ما در بصره به دست نیامده و بدعت تازه‌ای از لحاظ بندر می‌باشد، به علاوه من در هر حال می‌خواهم بار دیگر به شما بخاطر آن تبریک بگویم، به این امید که این کمپانی از ثمرات موفقیتیم در دراز مدت منتفع شود.»<sup>۲</sup> با توجه به این مسائل، نشان می‌دهد که بصره از اهمیت زیادی برای انگلیس‌ها برخوردار است و از تجاوز

(۱) همان منبع، ص ۱۲۲۳.

(۲) عبدالأمیر امین، منافع بریتانیا در خلیج فارس، ص ۱۸۶.

هرکس و هر دولتی به تجارت بصره و راه ترانزیستی آن جلوگیری خواهند کرد. در همین گیر و گیر برادر و مشاور چندین ساله‌ی شیخ سلمان، یعنی برادرش عثمان بیمار می‌شود که در اثر همین بیماری فوت می‌کند.

سید عبدالله الجزایری که در سال [۱۱۶۷ هـ ق]، قصد سفر به بصره را داشت در دورق فرود می‌آید و عثمان و سلمان را چنین توصیف می‌کند: «در سال ۱۱۶۷ قصد سفر به بصره را داشتم، پس در دورق (فلاحیه) مهمان شیخ عثمان بن سلطان به ناصر کعبی شدم، او از بزرگان این منطقه بود که در آن نواحی سکونت داشت، سپس متوجه برادرش سلمان شدم، که بین ما دوستی دیرینه‌ی بود، که از اعمال عمرانی او ساختن، سد سابله بود<sup>۱</sup> با چوب و نیزار و گاه و این سد آن قدر محکم بود که اهل خبره شوشتر از ساختن سدی مثل آن عاجز هستند.<sup>۲</sup>

در مورد سال وفات شیخ عثمان، دو نوع تاریخ ذکر شده است، در جزوه تاریخ اماره بنی‌کعب، سال [۱۱۷۸ هـ ق] ذکر شده است و در کتب تاریخی خارجی سال [۱۷۶۴] ذکر شده است.

حال، به برخورد شیخ سلمان با انگلیس‌ها برگردیم. ناوگان شیخ سلمان که متشکل از ۱۰ کشتی بزرگ و هفتاد کشتی کوچک شده بود تسلطی کامل بر تمام بنادر، از جزیره آبادان تا بوشهر و از آنجا تا عمان داشته است و نیز از تمام کشتی‌هایی که قصد سفر به بصره را داشتند خراج دریافت می‌کرد و اگر روزی قصد بازگشتن را دارند، باید خرما خریداری کنند.<sup>۳</sup> این سیاست سبب فروش تمام خرماهای منطقه شد. و عواید زیادی از طریق آن عاید بنی‌کعب گردید.

انگلیس‌ها که همیشه از هند به بصره در تردد بودند، این کار بر آنهاگران تمام شد

---

(۱) همان طور که قبلاً ذکر کرده بودیم، شیخ سلمان سد سابله را بنا کرد. بلکه آن را محکمتر و به ابعاد آن افزود.

(۲) تذکره شوشتر، ص ۱۶۵.

(۳) سفرنامه کارستن تیبور، ص ۳۶.

و در نتیجه منتظر بهانه بودند تا از بنی‌کعب انتقام سختی بگیرند. این بهانه به دست بنی‌کعب حاصل شد.

در هجدهم ژوئن [۱۷۶۵] شش کشتی جنگی شیخ سلمان، دو کشتی از بریتانیا را (یک کشتی کوچک به نام سالی و یک قایق) را در مسیر بوشهر به بصره، به اسارت در آوردند. چند روز بعد، آنها فورت ویلیام یکی از کشتی‌های تجاری تحت حمایت کمپانی را تسخیر کردند. تسخیر این کشتی‌ها مقدمه‌ای برای آغاز نبردهای سخت و طولانی بریتانیا با کعب شد.<sup>۱</sup>

هنگامی که رنج - نماینده کمپانی در بصره - از خبر اسارت کشتی‌ها مطلع گشت، نامه‌ای به شیخ نوشت و از او توضیح این کار را خواست، و خواستار مراجعت هر چه سریعتر کشتی‌ها شد. که شیخ سر باز می‌زند بریتانیا را به علت رابطه‌ی دوستانه‌اش با او و مداخله در امور وی و بی‌احترامی به اهدافش، سرزنش کرد. نماینده در بصره با پذیرش تفوق و برتری حاکم موافقت نامه‌ای به منظور وارد کردن او در جنگ بر علیه کعب به امضا رساند و بر طبق این موافقت نامه، قرار شد که نیروی دریایی بریتانیا از طریق دریا، از بمبئی برای مقابله با بنی‌کعب اعزام شود. و نیروی زمینی ترک از طریق بصره اعزام گردد. دفتر نمایندگی، بمبئی را از اسارت کشتی‌ها و موافقت نامه‌اش با حاکم بصره، باخبر ساخت. او در گزارش خود اشاره کرد که در صورت ادامه حکومت بنی‌کعب، تجارت دیگر نمی‌تواند بیش از این ادامه یابد.<sup>۲</sup> شیخ سلمان چون دید که احتمالاً مورد هجوم انگلیس‌ها قرار خواهد گرفت، دستور ترمیم قلاع خود را در فلاحیه داد. همچنین از ذخیره کردن غذا غافل نشد. انگلیس‌ها یک نیروی دریایی قوی متشکل از چهار کشتی ساخت اروپا و همراه با سه کشتی کوچک پنجاه پیاده نظام، ۱۵ عراده توپ اروپایی، سیصد و پنجاه سپاهی و بیست و

(۱) عبدالامیر امین، منافع بریتانیا در خلیج فارس، ص ۱۳۲.

(۲) همان منبع، صفحه ۱۳۲.



پنج ملوان را عازم خلیج فارس کردند. در این جا کریمخان زند نیز بر علیه دشمن دیرینه‌ی خود، بنی‌کعب، با انگلیس‌ها همدست شد.

کریمخان زند بسیار مشتاق بود که با بریتانیا همکاری نماید، در حقیقت او به محض با خبر شدن از حرکت ناوگان انگلیسی، نامه‌ای برای نماینده‌ی سیاسی نوشت، و در آن اظهار کرده آماده است ۲۰ هزار سرباز را بر علیه بنی‌کعب فراهم آورد، به شرط اینکه بریتانیا نخست او را در مقابل با میرمهنا<sup>۱</sup> یاری کند. عملیات تعقیبی بر علیه بنی‌کعب حدود ۶ ماه به طول انجامید و علی‌رغم مشکلات زیاد، بریتانیا روی آن نیز پافشاری می‌کرد.

نیروی کمکی ترک‌ها حدود هزار و پانصد سرباز بود، که به لشکر انگلیس‌ها در اطراف فلاحیه پیوست و با پیوستن با آنها اردوگاهی را در اطراف دژ فلاحیه برپا کردند. بنی‌کعب نیز در ب قلاع خود را بستند و منتظر هجوم انگلیس‌ها شدند. فرمانده‌ی انگلیس‌ها «مستر زبیدی» معروف به ابوطوگ (صاحب گردنبند) بود. <sup>۲</sup> و فرمانده‌ی ترک‌ها نیز «محمود کیخه» می‌باشد. آنها دستور دادند که فلاحیه را با استفاده از توپ‌های ساخت اروپا که به تازگی رسیده بودند، بمباران کنند. همان طوری که ذکر شده است، این بمباران و محاصره، ماهها به طور انجامید. بنی‌کعب از این محاصره، خشنود نبودند چرا که ذخیره‌ی غذایی آنها رو به اتمام بود و شیخ سلمان فکری جهت حل مسأله، در خاطرش وجود نداشت، مجلس بنی‌کعب روزانه تشکیل جلسه می‌دادند و بدون دریافت نتیجه‌ای به تکرار تشکیل این جلسات می‌پرداختند. تا اینکه در یک روزی علیه، دختر شیخ سلمان که تجهیزات نظامی پوشیده بود، وارد مجلس پدرش شد و به مجلسیان اعلام کرد، که آیا غیرت و حمیت

(۱) میرمهنا: حاکم بندر ریک، دشمن شماره یک کریمخان زند و انگلیس‌ها می‌باشد که سالها ست، خواب را از چشمان انگلیس‌ها ربوده بود، که سپس توسط انگلیس‌ها و با توطئه‌ای به قتل رسید.

(۲) عبدالامیر امین، منافع بریتانیا در خلیج فارس، ص ۱۳۴.

(۳) چون این شخص، گردنبندی از طلا حمل می‌کرد، تاکنون در منطقه معروف به ابوطوگ می‌باشد.

شما اجازه می‌دهد که انگلیس‌ها به ناموس و شرف شما تجاوز نمایند. پس شما این جا باشید و من به جنگ با انگلیس‌ها خواهم رفت! این حرف وبر مجلسیان بنی کعب گران آمد و نتوانستند احساسات خود را کنترل کنند، در نتیجه اجازه کار زار با انگلیس‌ها را از شیخ سلمان خواستند، در ابتدا شیخ سلمان امتناع کرد و دختر خود را مورد سرزنش قرار داد، اما چون اصرار در جنگ را در بنی کعب می‌دید، دستور بازکردن ابواب قلاع فلاحیه را داد.

تسمیه بعضی از فروع بنی کعب از این جا شروع می‌شود، که بعضی‌ها به مقدم معروف شدند که از اخلاف احمد بن محمد الشیبانی بود و بعضی‌ها به عساکره و بعضی به غبیش معروفند. عملیات بنی کعب شبانه صورت گرفت و توانستند به خیمه‌ی مستر زبیدی و محمود کیخه برسند و سر هر دوی آنها را بزنند.

در جزوه تاریخ اماره بنی کعب آمده است که بر سر گردنبد طلای مستر زبیدی بین دو نفر از قاتلین او نزاعی در گرفت و چون علیه، دختر شیخ سلمان که در حمله شرکت کرده بود از این نزاع مطلع شد، جواهرات خود را در کنار گردنبد طلائی مستر زبیدی گذاشت، آنها را در انتخاب هر کدام مخیر گذاشت.

حمله‌ی شبانه‌ی بنی کعب سبب شد که مهاجمان تا «خور» عقب‌نشینی کنند و در کشتی‌های خود بنشینند و منتظر اوامر باشند. تا اینکه یکی از افراد بنی کعب که نام او صباح بود پیشنهاد آتش زدن کشتی‌های انگلیسی را به شیخ سلمان داد، نقشه او بدین قرار بود که با جمع کردن خاشاک که به صورت انبوهی در منطقه وجود داشت، تشکیل بسته‌هایی را می‌دادند که با آتش زدن و فرستادن آنها و برخورد با کشتی‌های انگلیسی سبب آتش گرفتن آنها می‌شد. این رأی مورد پسند شیخ سلمان قرار گرفت که در نتیجه این نقشه صورت می‌گیرد. که نتیجه‌ی آن بر انگلیس‌ها فاجعه‌آمیز بود! یک کاپیتان دو افسر و یک گروهبان و ۱۸ سرباز جان خود را از دست دادند. و

۵۰ نفر هم زخمی شدند. همچنین توپخانه‌ی صحرایی به همراه سیزده صندوق مهمات، به تصرف بنی‌کعب در آمد.<sup>۱</sup> اما تلفات ناوگان جنگی انگلیس‌ها و ترک‌ها، به آتش کشیدن دو کشتی کمپانی هند شرقی<sup>۲</sup> و نه کشتی<sup>۳</sup> ترکی همراه بود. دفتر نمایندگی بلافاصله به نیروهای انگلیس‌ها دستور عقب‌نشینی و توقف هرگونه عملیات زمینی را صادر کرد و تصمیم گرفته شد که ناوگان بریتانیا در ارونند رود به منظور حفظ تجارت و بستن راه بنی‌کعب بماند<sup>۴</sup> انگلیس‌ها به مدت دو سال در منطقه ماندند و بعد از وفات شیخ سلمان از منطقه خارج شدند.

در هنگام محاصره بنی‌کعب، شیخ سلمان کانالی را حفر کرد تا با دریای آزاد ارتباط پیدا کند. که این کانال بعد معروف به «نهر السلمانه» شد. در حفر این کانال نهایت مسائل مهندسی رعایت شده، به طوری که اگر کسی از آن دیدن کند تا کیلومترها در ساحل دو طرف آن انحرافی را نمی‌بیند.

بعد از وفات عثمان، روحیه شیخ سلمان به هم خورد! بیشتر گوشه‌گیر بود، در نتیجه بعد از دو سال از فوت برادرش، بنی‌کعب امیری را از دست می‌دهند که تا آبد مثل او کسی نصیبشان نمی‌گردد. شیخ سلمان در سال [۱۷۶۶ میلادی] وفات می‌کند اما سال فوت شیخ سلمان در جزوه تاریخ اماره بنی‌کعب سال [۱۱۸۲ ه. ق] ذکر گردیده است. شیخ سلمان به مدت سی سال بر بنی‌کعب حاکم بود. در طی این سال‌ها حوادث زیادی رخ داده بود که از مهمترین آنها تأسیس شهر فلاحیه یعنی همان شادگان کنونی می‌باشد. شیخ سلمان آن قدر در بطن حوادث منطقه بود که شهرت او نیز، به اروپا رسید<sup>۵</sup> او کارهای عمرانی زیادی را در منطقه انجام داد، که تا امروز هم آثار آنها

(۱) عبدالأمیر امین، منافع بریتانیا در خلیج فارس، ص ۱۳۷.

(۲) مستر ویلسون، خلیج فارس، ص ۱۸۶.

(۳) عبدالفتاح ابراهیم، علی طریق الهند، ص ۲۵.

(۴) عبدالأمیر امین، منافع بریتانیا و خلیج فارس، ص ۱۳۷.

(۵) جاکلین بیرین، اکتشاف جزیره العرب، ص ۱۷۳.

باقی است.

بنی کعب چنان بر وفات شیخ سلمان سوگواری می کردند که بر هیچ کدام از شیخ های آنها چنین ماتمی را بر پا نکرده بودند.

### □ شیخ غانم بن سلمان بن سلطان (۱۷۶۶-۱۷۶۹م)

بنی کعب شیخ غانم را بعد از فوت پدرش شیخ سلمان، به ریاست برمی گزینند و آنچه در پدرش بود، در او جست و جو می کرد.

در زمان شیخ غانم مردم عمان و جزایر خلیج فارس به کمک عثمانیان بر علیه خراج بگیران بنی کعب، که وظیفه داشتند خراج لازم را از کشتی هایی که در خلیج فارس در حال تردد بودند بگیرند، به جنگ برخاستند.<sup>۱</sup> سر دسته ی این شورشیان قواسم بودند.

شیخ غانم مجبور شد یک سلسله جنگ هایی را با اهل دریا بخصوص قواسم انجام دهد، و توانست نوعی آرامش را در خلیج فارس به وجود آورد. شیخ غانم قبل از خروج از فلاحیه، پسر برادر خود، طعمه بن داود را به عنوان حاکم فلاحیه در غیاب خود، منصوب کرد، اما موقعی که از جنگ قواسم و دیگر شورشیان به فلاحیه بازگشت، نوعی هرج و مرج را در شهر مشاهده کرد، به طوری که زراعت و فلاحیت، که معیشت اصلی بنی کعب بود را در معرض نابودی می دید. علت تمام این هرج و مرج ها، نتیجه ی سوء تعبیر طعمه بن داود، جانشین شیخ غانم بود.

شیخ غانم، طعمه را در این هرج و مرج مقصر شناخت، لذا او را در برابر دیدگان مردم به قتل رساند. شیخ غانم نیز خراج لازم را به کریمخان زند پرداخت نکرد و همچنین سیاستی را که باعث تحریک کریمخان زند شد را نیز اتخاذ نکرد.

در زمان شیخ غانم، مهاجرت به فلاحیه فزونی یافت و جمعیت قبایل روز به روز

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۳۶.

کاسته می‌شد. به طوری که فلاحیه (شادگان) وزنه‌ی مهمی در سطح استان هم از نظر خان زند و هم از نظر باب عالی به حساب می‌آمد. به غیر از این حوادث که ذکر کردید، دیگر حادثه مهمی صورت نگرفت تا اینکه به دلایلی بنی کعب شیخ غانم را بعد از دو سال به قتل می‌رسانند.<sup>۱</sup> آیا به قتل رساندن طعمه، در قتل شیخ قائم دخیل می‌باشد؟! اگر هم نباشد بی‌تأثیر نیست.

#### □ شیخ داود بن سلمان بن سلطان (۱۷۶۹-۱۷۷۰م)

داود بن سلمان بن سلطان، بعد از قتل برادرش توسط بنی کعب به ریاست انتخاب می‌گردد.

شیخ داود بن سلمان مرد با کفایتی نبود، چون اگر کفایت داشت مدت بیشتری را بر اماره بنی کعب، حکم می‌راند. او تقریباً یک سال بر بنی کعب به عنوان شیخ ریاست می‌کند و بیشتر از این دوام نیافت. زیرا مجلس شیوخ بنی کعب، او را در اداره‌ی بنی کعب بی کفایت تشخیص دادند. در نتیجه، شیخ داود در سال [۱۱۸۴ هـ ق]<sup>۲</sup> به قتل می‌رسد.

#### □ شیخ برکات بن عثمان بن سلطان (۱۷۷۰-۱۷۸۲)

ریاست بنی کعب از پسران سلمان به پسران عثمان، با تشخیص بنی کعب منتقل می‌شود و در نتیجه یکی از پسران عثمان به نام برکات به ریاست بنی کعب انتخاب می‌گردد. برکات مردی تحصیل کرده بود که در زمان او کتابخانه‌ای در فلاحیه وجود داشت که هزاران کتاب را در بر داشت. که در بعضی از این کتاب‌ها که تا الان هم موجود است، امضای شیخ برکات می‌باشد. در زمان شیخ برکات علما به فلاحیه سرازیر شدند

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۲۶.

(۲) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۳۶.

و این امر باعث شد که نوعی رابطه میان بنی‌کعب با دیگر علما ایجاد شود که این رابطه بعدها باعث گردید که بنی‌کعب هر چه بیشتر به مذهب تشیع روی آورند.

در زمان شیخ برکات حوادث زیادی رخ داده بود که ما در این جا به شرح مهمترین آنها می‌پردازیم. اما پیشتر، این نکته را باید مد نظر گرفت که هدف بنی‌کعب از دست‌اندازی و هجوم به مناطق دیگر، از این به بعد حفظ استقلال اماره خود بود نه توسعه‌طلبی، زیرا بنی‌کعب همان طوری که خواهیم دید، می‌خواهند قدرتی را در منطقه به وجود آورند که بتوانند برای افراد قبیله‌ی خود آرامشی را به ارمغان بیاورند.

اولین حادثه زمان شیخ برکات یورش صادق خان برادر کریمخان به بصره بود. در این هجوم بنی‌کعب به عنوان یک طرف سیاسی هم شریک زنده شدند. در واقع بعد از آن همه کشمکش میان زندیان و کعبیان که سال‌ها به طور انجامید، نوعی «هم‌پیمانی» بین همدیگر در حمله به بصره به وجود آمد. زندیان که به قدرت بنی‌کعب پی برده بودند، با آنها از در مذاکره در آمدند و توانستند با کمک همدیگر لشکری جرار برای فتح بصره تدارک ببینند. آنها بصره را به مدت یک سال محاصره کردند.<sup>۱</sup> تا اینکه در سال [۱۱۸۹] بصره توسط زندیان و کعبیان فتح می‌گردد. فاتحان بصره تا سال [۱۱۹۳] در بصره ماندگار می‌شوند. بعد از فتح بصره صادق خان بصره را به دست محمد علی خان تسلیم می‌کند و خود به طرف دریا می‌رود. زیرا در جزایر کیش و قشم نوعی طغیان و شورشهایی علیه زندیان صورت گرفته است. بصره در این مدت توسط قبائل المنتفق مورد هجوم قرار می‌گیرد و سبب می‌شود دوباره صادق خان به کمک شیخ برکات قبائل المنتفق را سرکوب کند.

در سال ۱۱۹۳ خیر وفات کریمخان زند به بصره می‌رسد و صادق خان بر اینکه قسمتی از ماترک کریمخان را تصاحب کند، بصره را تخلیه نموده و با لشکر خود به

(۱) سید هادی ال‌بالیل، مجلة الموسم، العدد الثامن، سنة ۱۹۹، ص ۱۲۲۳.

طرف شیراز می‌رود. برکات نیز بصره را تخلیه می‌کند و با کعبیان به سوی فلاحیه باز می‌گردد.<sup>۱</sup>

شیخ برکات از هرج و مرجی که در نتیجه‌ی وفات کریمخان در حکومت آن زمان ایران به وجود آمده بود، نهایت استفاده‌اش را می‌کرد. او هندیان، رامهرمز و بندرریگ و بندر بوشهر و عمان را ضمیمه‌ی خاک کعب می‌کند.

گسترش این فتوحات باعث شد که در آمد کعبیان به صورت زیادی فزونی یابد و در همان حال نیز تدارکات دفاعی و هجومی آنها به همان مقدار نیز افزایش یافت. در سال [۱۱۹۶ هـ ق] مرض طاعون در بصره شیوع پیدا می‌کند و آثار آن در فلاحیه و محزری نمایان می‌شود. در نتیجه، تعداد زیادی از افراد بنی‌کعب توسط این بیماری که در آن زمان ناشناخته بود، از بین می‌روند. در زمان شیخ برکات حادثه قتل یکی از خدام بنی‌کعب رخ می‌دهد، این غلام که سویر نام داشت در ابوالخصیب توسط افراد ناشناخته‌ای به قتل می‌رسد. در نتیجه شیخ برکات دستور بازداشت افراد آن نواحی را صادر می‌کند و به کعبیان آماده باش می‌دهد.

بزرگان بصره که از قدرت بنی‌کعب آگاهی داشتند، برای حل این مشکل وارد فلاحیه شدند تا خون بهای این غلام را پرداخت نمایند. اما شیخ برکات به آنها اظهار کرد که «سویر» غلام من نیست، بلکه غلام کعب است، پس باید به طرف عشیره مقدم بروید.

بزرگان بصره به طرف عشیره مقدم رفتند، اما با پرچم‌های بسیاری که در اثر مرگ سویر بر افراشته شده بود مواجه شدند. مقدم به آنها اعلام کردند سویر غلام کعب است، نه ما. این حکایت نیز موقعی که بزرگان بصره به طرف دریس رفتند تکرار شد. در نتیجه بزرگان بصره وارد مَضیف شیخ برکات شدند و از او خواستار حل مسأله شدند. مجلس بنی‌کعب پس از شور و مشورت، خونیهای سویر را شصت هزار

---

۱) تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۳۷.

تومان ایرانی معادل سی هزار قرش عثمانی و نیز سالانه ۵۰۰ کاره<sup>۱</sup> خرما تعیین کردند و بصریان با طیب خاطر آن را پرداخت نمودند.

در زمان شیخ برکات، حادثه برخورد با آل صباح پیش می‌آید. آل صباح بعد از سقوط بنی‌خالد در دورق و کویت، کویت را تصاحب کردند. اولین برخورد بنی‌کعب با آل صباح، منجر به شکست بنی‌کعب شد، که بعدها این برخورد به واقعه‌ی الزبارة معروف شد، این درگیری از اهمیت زیادی برخوردار بود.

بنی‌کعب که منتظر شکست نبودند، خود را برای یک جنگ تمام‌عیار با آل صباح آماده کردند و به دنبال بهانه‌ای بودند که جنگ را شعله‌ور کنند. برکات جمعی از بنی‌کعب را به کویت فرستاد که از مریم دختر امیر عبدالله الصباح (۱۷۷۶-۱۸۱۴) برای مبارک بن غضبان بن محمد بن برکات خواستگاری کنند و نیز از شیخ عبدالله خواستار اسب اصیلی که در اصطبل شیخ بود شدند. شیخ عبدالله با هیچ‌کدام از درخواست‌های بنی‌کعب موافقت نکرد. این مسأله سبب و دست‌آویزی برای بنی‌کعب بود که خود را آماده حمله به کویت نمایند.

بنی‌کعب تدارک زیادی را برای هجوم به کویت دیده بودند و نیز می‌خواستند درسی را به حکام کویت بدهند و هم شکست الزبارة را جبران کنند.

ناوگان دریایی بن‌کعب به فرماندهی شیخ عبدالطیف کعبی و شیخ حمد الکعبی در شط العرب مستقر بود و منتظر صدور فرمان هجوم از سوی برکات شد. اما خیانت یک نفر از بنی‌کعب باعث تلفات زیادی برای بنی‌کعب در این جنگ شد! ماجرا از این قرار بود که کویتی‌ها در آن زمان و تا اواخر عهد شیخ خزعل دارای مشترکات اقتصادی زیادی با خوزستان بودند که تجار هر دو منطقه مراوداتی را با همدیگر در طول سال داشتند.

(۱) نوعی مقیاس برای توزین کالا می‌باشد. و تقریباً معادل ۱۲۶۰ کیلو می‌باشد.

(۲) تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۳۸.



یکی از تجاری که با کویته‌ها و بخصوص خانواده حاکم آل صباح مراودت داشته بود، شخصی به نام سولم از قبیله نصار ساکن ارونند کنار بود که برنج و خرما می‌فروخت. این شخص وقتی که دید بنی‌کعب آماده هجوم به کویته بودند، سریعاً آنچه را که دید و شنید با شیخ عبدالله آل صباح در میان گذاشت و در نتیجه کویته‌ها آماده‌ی کار زار شدند.

ناوگان جنگی بنی‌کعب شبانه به طرف کویته حمله کرده و در فیلکه لنگر انداختند، که تا اول صبح حمله‌ی نهایی را به کویته انجام دهند، اما چون از حالت‌ها و اوقات جزر و مد اطلاعی نداشتند یا حتی اگر داشتند محاسبات آنها غلط از کار درآمد بود اول صبح تمام کشتی‌های بنی‌کعب با شروع جزر به گل نشستند و عملاً حرکت کشتی‌ها متوقف شد.

بنی‌کعب که خود را برای یک جنگ دریایی آماده کرده بودند، اینک با یک جنگ زمینی روبه‌رو بودند. کویته‌ها که علاوه بر حادثه طبیعی ذکر شده، آماده‌ی کارزار بودند هجوم را بر بنی‌کعب شروع کردند.

تلفات بنی‌کعب بسیار زیاد و دور از تصور بود. هر دو فرمانده‌ی بنی‌کعب، به اسارت درآمدند، ۳۰ عراده توپ نصیب کویته‌ها شد و باقی مانده بنی‌کعب با هزار زحمت توانستند خود را از مهلکه نجات داده و به طرف فلاحیه بازگردند. این واقعه تاکنون در کویته و بنی‌کعب از یاد نرفته است و به واقعه‌ی الرقه یا نبرد رقه معروف می‌باشد.

کار تا این جا خاتمه پیدا نمی‌کند. سولم پیشنهاد قتل برکات را به شیخ عبدالله آل صباح می‌دهد و برای اجرای نقشه قتل برکات درخواست خنجر مخصوص شیخ عبدالله را که دسته‌ی آن از طلا بوده و به صورت نمادین دور کمر بسته می‌شود، می‌کند و نیز برای اجرای دقیق نقشه، اسب اصیلی که مورد درخواست کعبیان بود را نیز به همراه خود به فلاحیه می‌آورد.

قبل از ادامه بحث، این نکته را باید متذکر شویم که اسب در نزد اعراب از جایگاه مهمی برخوردار است. در نزد شخص عرب، وجود شمشیر در تفنگ در اوایل قرن بیستم همراه اسب، مکمل شخصیت او می‌باشد. یک عرب، حاضر بود از تمام متعلقات دنیوی خود بگذرد، ولی تفنگ و یا شمشیر و اسب خود را از دست ندهد. و به طور ساده، همان طوری که در حال حاضر، ماشین نشانه عالی مقام بودن را کب ماشین می‌شود، در گذشته اسب اصیل نیز صفات ماشین مدرن امروزه را یدک می‌کشید.

سولم قبل از اینکه وارد فلاحیه شود، با خنجری که در دست داشت جراحاتی بر خود وارد می‌کند تا وانمود کند که اسب را از اصطبل شیخ عبدالله برای شیخ برکات دزدیده و جراحاتی برداشته است، نقشه سولم مورد عمل واقع افتاد و سولم مورد استقبال و تحیت شیخ برکات قرار گرفت. شیخ برکات دستور پذیرایی از سولم را می‌دهد، بدون اینکه خنجر حمل شده را از او تحویل بگیرد.

سولم شب را در مضیف شیخ برکات در بیت‌الحمیر بیتوته می‌کند و در همان شب یعنی دهم رجب سال ۱۱۹۷<sup>۱</sup> با همان خنجر برکات را به قتل می‌رساند و در حین فرار توسط حرس‌الشیخ (نگهبانان شیخ) که به عهده نصار (هم قبیله‌ی سولم) بود دستگیر می‌شود. رئیس حرس‌الشیخ، به علت هم قبیله بودن با سولم، از بنی‌کعب درخواست کرد که سولم را به او واگذار کند تا به طریقه‌ی خود او را مجازات کند. بنی‌کعب سولم را به او واگذار می‌کند، در نتیجه سولم به طرز وحشتناکی مجازات می‌شود.

ولی چه فایده، شیخ برکات کشته شده است که برای بار دیگر امیری از امرای قدرتمند کعب از صفحه روزگار محو می‌شود.

این حادثه و حادثه‌ای که در زیر خواهید خواند، در تاریخ اماره بنی‌کعب ذکر نشده است بلکه فقط قتل شیخ برکات در دهم رجب سال [۱۱۷۰]، نگاشته شده است.

(۱) جابر المانع، تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۳۹. مسیره الن قبایل الاهواز، ص ۱۳۶.

حادثه‌ی دیگری که در زمان شیخ برکات اتفاق افتاده و در جزوه تاریخ اماره بنی کعب ذکر نگردیده است، برخورد کعبیان با قشقایق‌ها می‌باشد. تجاوز مکرر قشقایق‌ها به قلمرو شمالی کعبیان، شیخ برکات را وادار کرد که به جنگ با آنها بپردازد و در نتیجه در چم الصبی با آنها برخورد می‌کند و شکست سختی را بر آنها وارد می‌کند، که از آنها هجده عراده توپ به غنیمت می‌گیرد. فرمانده بنی کعب در این درگیری از عشیره مقدم بوده است که از اولاد شیخ احمد بن سالم الشیبانی می‌باشد.

توپ‌های به غنیمت گرفته شده، از چم الصبی به فلاحیه منتقل گردید. انتقال توپ‌ها در یک جا صورت نگرفت، البته ابتدا توپ‌ها را با بلم بزرگی از چم الصبی به منطقه‌ای که بعدها به علت استقرار توپخانه در آن جهت انتقال به فلاحیه به توپچیه معروف گردید، منتقل می‌کردند، سپس آنها را به فلاحیه تغییر مکان می‌دادند. با قتل شیخ برکات مدتی ریاست بنی کعب توسط مجلس کعبیان اداره می‌شد تا اینکه قرعه ریاست به نام غضبان بن محمد بن برکات رقم خورد، تا امکان هدایت ایلی را به دست بگیرد که توسط امیر قبلی خود به جنگ اتراک رفته و امارات کویت را مورد هجوم قرار گرفته و قلمرو خود را از شمال و شرق گسترش داده است.

#### □ شیخ غضبان بن محمد بن برکات (۱۷۸۲-۱۷۹۲ م)

شیخ غضبان بعد از قتل پدر بزرگش برکات به ریاست بنی کعب برگزیده شد. از قراین موجوده نشان داده می‌شود که شیخ غضبان مردی دیندار بوده و به مسائل دینی اهمیت زیادی می‌داد. در واقع در زمان این شیخ غضبان بود که بنی کعب اشتیاق زیادی برای مذهب جعفری از خود نشان می‌دادند. و قبل از او، نه از مشایخ آنها و نه از خود بنی کعب چنین اشتیاق و حرارتی را نسبت به مذهب جعفری، دیده می‌شد.

بنی کعب در زمان، غضبان همیشه مراسم تعزیه‌ای را برای امام حسین برپا می‌کردند و شیخ غضبان بر مهر حکومتی خود، این جمله را حک کرده بود: «علی اعداء

الله ورسوله غضبان» که ترجمه آن چنین است «بر دشمنان خدا و رسولش غضبان»<sup>۱</sup> در زمان شیخ غضبان نوعی آرامش، بعد از وقایعی که قسمتی از آنها ذکر خواهد شد، به وجود آمد.

حوادث زمان شیخ غضبان بسیار زیاد بود و حتی نویسنده جزوه تاریخ اماره بنی‌کعب این نکته را ذکر می‌کند.

اتراک عراق موقعی که می‌بینند بنی‌کعب در اوج قدرت خود هستند؛ شهرهای آنها آباد و مردم گروه‌گروه به حلف آنها وارد می‌شوند، عنان خود را از دست داده و شروع به دسیسه‌چینی بر علیه بنی‌کعب می‌کنند و با قبایل عراق وارد گفت‌وگو شدند تا بتوانند با قدرت تمام بر بنی‌کعب وارد شوند، و ضمن جبران شکست‌های قبلی خود، کعب را تابع اتراک کنند. شیخ غضبان بیکار نشست. او دختر عرار شیخ باویه<sup>۲</sup> را به عقد خود در آورد و در مقابل ابوجدیع و نواحی اطراف کارون از بالای مارد تا کوههای اهواز را به آنها داد و از دادن مالیات معافشان کرد. شیخ غضبان با این کار می‌خواست از حدود شمالی امارات خود با عشیره مقتدر باویه مراقبت نماید.

سلیمان پاشا، والی بغداد توانست ایل منتفق را با خود همدست کند تا به کمک این قبیله کار بنی‌کعب را یکسره کند و شیخ ثوینی رئیس ایل منتفق در حمله‌ی سلیمان پاشا، شخصاً شرکت می‌کنند که بالای سلمانیه لشکر اتراک و منتفق اردو می‌زنند.

شیخ غضبان با دیدن چنین وضعیتی السلمانه را از سه جهت مورد محاصره قرار

(۱) تاریخ اماره بنی‌کعب، ص ۳۹.

(۲) باوی‌ها از ربیع هستند و تاریخی پر از حوادث دارند، آنها در طول سال‌ها که در خوزستان زندگی می‌کردند و هیچ قدرتی را به رسمیت نشناختند و همیشه چه دولت ایران و چه شیوخ مقتدر دیگر نتوانستند آنها را به اطاعت کامل درآورند به طوری که در فرمان والی خوزستان به شیخ جابر البرکات، او می‌خواهد که نسبت به آنها هم شفقت نشان ندهد و تا این جا می‌رود که اگر حاج جابر تمام این ایل باویه را از بین ببرد بازخواست نخواهد شد. (تاریخ پانصد ساله خوزستان)، احمد کسروی، ص ۱۸۶.

می دهد، لشکری از بنی کعب را در الدمله والمارد بقیه را در السماوه و نهر موسی مستقر می نماید. محاصره دشمنان بنی کعب به صورت ماهرانه صورت گرفت و هر گونه بخت پیروزی را از آنها سلب کرده بود.

جنگ آغاز می شود و لشکریان پاشای بغداد از هر ناحیه، بنی کعب را مورد هجوم قرار می دهند، ولی با دادن تلفات زیاد فقط از یک جهت توانستند راهی را برای رسیدن به کشتی های خود باز کنند. سلیمان پاشا شکست می خورد که مقصر اصلی را شیخ ثوینی می داند و تهمت خیانت و همکاری با بنی کعب را به او می زند. تلفات لشکر والی بغداد ۵۶۰ کشته و تلفات ایل منتفق ۷۲ نفر بودند. همچنین صدها نفر دیگر نیز مجروح شدند.<sup>۱</sup>

سلیمان پاشا، در پی دستگیری شیخ ثوینی، لشکر خود را بر علیه ایل، منتفق روانه می کند، که شیخ ثوینی با خانواده خود به طرف فلاحیه فرار می کند و به جای او سلیمان پاشا، پسر برادر او حمود الثامر را به ریاست ایل منتفق منصوب می کند.<sup>۲</sup> سلمان پاشا از پانمی نشیند و در فکر حمله ی دیگری به فلاحیه می افتد اما اطرافیان او، او را از این کار منع می کنند و اقتدار بنی کعب را به رخ او می کشند. سلیمان پاشا چون قدرت مقابله مستقیم با بنی کعب را در خود نمی دید با ساکنان سواحل خلیج فارس از بصره تا عدن نامه نگاری می کند و آنها را علیه بنی کعب تحریض می نماید. آنها هم به نگهبانان هر دو سوی شط العرب (اروند رود) حمله می کنند اما با مقاومت کعبیان ساکن آن نواحی مواجه می شوند که در رأس آنها شخصی به نام صالح بن علی<sup>۳</sup> بن هاشم المنهر بود. صالح مقاومت دلیرانه ای می کند، به طوری که غازیان شبانه از اردو فرار کرده و دوباره هر دو ساحل اروند رود (شط

(۱) جابر المانع، مسیره الی قبائل الاهواز، ص ۱۶۷.

(۲) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۴۰.

(۳) این شخص همان طور که در جزوه تاریخ اماره بنی کعب ذکر گردیده بود پدر برغشیان ساکن فلاحیه می باشد.

العرب) در اختیار بنی کعب قرار می‌گیرد.

کعبیان بر ساکنان خلیج فارس بعد از این واقعه، بسیار سخت‌گیر شدند. و مالیات بیشتری بر کشتی‌های آنها که در خلیج فارس سیر می‌کردند، قرار می‌دادند.

سلیمان پاشا بعد از این وقایع که با شکست او و انصارش همراه بود، بنی کعب را به حال خود رها می‌کند و بعد از مدتی او نیز از ریاست بغداد عزل می‌گردد که با عزل او خطر اتراک به طور حتمی از فلاحیه و کعبیان مرتفع می‌شود.

شیخ غضبان هنگامی که از خطر اتراک و حملات آنها آسوده خاطر می‌شود لشکری را به طرف شمال اماره خود، برای استقرار امنیت سیر می‌دهد. که در رأس این لشکر علوان و مبادر بن فرج الله الکعبی و عبد بن نسیب علی آل سواری و حسن ابوموسی بودند. آنها وارد رامهرمز می‌شوند. در آن زمان آل خمیس، یکی از قبایل معروف خوزستان در آن نواحی سکونت می‌کردند. که شیخ آنها جراح نام داشت.

شیخ جراح وقتی که می‌دید توان مقابله با بنی کعب را ندارد، بزرگان و سادات معروف منطقه را به فلاحیه روانه کرد و از شیخ غضبان طلب عفو و بخشش می‌کند. شیخ غضبان اقتدار او را می‌پذیرد و دستور بازگشت به امرای لشکر می‌دهد. سپس آنها را راهی هندیجان می‌کند، تا هر نوع هرج و مرجی که در آن نواحی به وجود آمده است را سرکوب کنند.<sup>۱</sup>

شیخ غضبان به مدت ۱۰ سال بر بنی کعب ریاست می‌کند و در شب بیست و ششم رجب سال [۱۲۰۷ ه. ق] به دست بنی کعب به قتل می‌رسد. دلیل قتل شیخ غضبان نیز روشن نبود. بعضی از نویسندگان، رد و بدل کردن سفرا با دولت قاجاریه را دلیل قتل او می‌دانند<sup>۲</sup> ولی قتل او فقط به خاطر این دلیل نبوده است بلکه موضوع انتقام‌گیری و حب ریاست، در قتل او دخیل بوده است.

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۴۲.

(۲) جابر المانع، مسیره الی قبائل الاهواز، ص ۱۶۹.

### □ شیخ مبارک بن غضبان بن محمد بن برکات (۱۷۹۲-۱۷۹۴)

مبارک بعد از قتل پدرش به ریاست بنی کعب برگزیده می شود. او آدم سختگیری بود و همچنین از سیاست به دور. در نتیجه، مجلس بنی کعب بعد از اخطارهای متوالی او را عزل و از فلاحیه اخراج می کند. در زمان او حوادث مهمی رخ نداده است. مبارک بعد از خروج از فلاحیه در بصره ساکن می شود. در آنجا قاتل پدرش که شخصی به نام یلعوط و از آلبوعلی بود را پیدا می کند و او را به قتل می رساند.

یلعوط گرچه قاتل شیخ غضبان بود، ولی آدم مهمی برای اهل بصره به حساب می آمد. در نتیجه اهالی بصره به خونخواهی یلعوط پیا می خیزند.

مبارک از کعبیان ساکن شطالعرب (اروند رود) و کعبیان فلاحیه استمداد می طلبد. و به کمک آنها، بصره را محاصره می کند که بعد از مدتی، صلحی بین کعبیان و اهل بصره با شرایط ذیل واقع می شود. که هر ساله به مقدار ۶۰ هزار قرش؛ اهل بصره به کعبیان پرداخت می کنند. که از این مبلغ ۴۰ هزار قرش آن به امارات بنی کعب در فلاحیه تعلق می گیرد و ۲۰ هزار قرش باقیمانده به مبارک داده می شود.<sup>۱</sup>

### □ شیخ فارس بن داود بن سلمان بن سلطان (۱۷۹۴-۱۷۹۰) <sup>۱۸۴۰</sup>

چنانچه گفته بودیم بنی کعب، مبارک را به علت سختگیری های بی موردش عزل می کنند که او راه بصره را در پیش می گیرد. بعد از عزل او بنی کعب شیخ فارس بن داود را به ریاست بر میگزیند. او مردی صلح دوست بود و همیشه نسبت به مردم و همسایگانش مشی دوستی را در پیش می گرفت. شیخ فارس علاوه بر خصال ذکر شده، شاعری توانا و بسیار متدین بود.<sup>۲</sup> او بیشتر اوقات خود را به سرودن اشعارش صرف می کرد.

(۱) جابر المانع، مسیره الی قبائل الاهواز، ص ۱۶۱.

(۲) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۴۲.

مجلس بنی کعب، بعد از یک سال دیگر آن اوصاف سرداری را در شیخ فارس نمی‌بینند و لذا او را بدون هیچ جرمی از ریاست عزل می‌کنند و بعد هم او را از فلاحیه تبعید می‌کنند.

بزرگان بنی کعب، هرگاه یکی از شیوخ خود را عزل می‌کنند، حتی اگر مرتکب هیچ‌گونه جرمی نشده باشد او را از فلاحیه (شادگان) اخراج می‌کردند. شاید برای اینکه شیخ عزل شده، در پی ساقط کردن شیخ منصوب نباشد و نیز کانون فتنه‌ای در شهر تشکیل نشود.

#### □ شیخ علوان بن محمد بن سناوه بن فرج الله (۱۷۹۰-۱۸۰۱)

بعد از عزل فارس، بنی کعب یکی از نوادگان فرج الله را به ریاست خود انتخاب می‌کنند. خانواده فرج الله از احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند. زیرا پدر بزرگشان فرج الله مردی دلیر و با بنی کعب مردم داری می‌کرد. انتخاب علوان علاوه بر دلیل ذکر شده، دلیل دیگری نیز داشت و بنی کعب این بار نوعی سیاست را در انتخاب علوان به خرج داده بود. مادر علوان از قبیله‌ی باویه بود؛ که با انتخاب وی، بنی کعب خواستند ایل باوی را به طرف خود جذب کنند؛ چرا که کعبیان در طول تاریخ اخیر خود در پی کسب این ایل بودند.

در حقیقت همین طور هم شد، ایل باویه همیشه به کمک پسر خواهرشان می‌شتافتند و تا آخرین روز ریاست وی در کنارش بودند. البته بعد از او هم نوعی رابطه بین کعبیان و باویه برقرار بود، اما همانند زمان علوان نبود.

شیخ علوان مرد دینداری بود و برای علمای دینی احترام خاصی قائل بود.

در زمان او، شیخ احمد بن محمد الحسینی الأحسانی که در احسای عربستان سعودی ساکن بود، به علت سختگیری‌های وهابیین به خوزستان مهاجرت می‌کند و وقتی که شیخ علوان را محبت دین و بخصوص مذهب تشیع می‌دید و همچنین وقتی



که می‌دید بنی‌کعب روز به روز نسبت به مذهب تشیع، تعصب بیشتری را نشان می‌دهند، فلاحیه را برای سکونت خود انتخاب می‌کند. در زمان شیخ علوان سادات و علمای دیگری نیز نظیر آل حکیم الموسوی، آل بالیل، آل شیخ خلف العصفوری و آل الطریحی، به فلاحیه مهاجرت می‌کنند.<sup>۱</sup>

در زمان شیخ علوان نوعی تقسیمات جغرافیایی در خود فلاحیه به وجود آمد. که رود فلاحیه، مبنای این تقسیمات قرار می‌گیرد. در منطقه‌ای که این رود در ابتدا وارد فلاحیه می‌شود، خانواده حاکم و شیوخ آل ناصر در آن جا سکونت داشتند. که هر شیخ منصوب شده در مقرر حکومتی بنی‌کعب (حوش الحمر) سکونت می‌کند. از آنجایی که رود تقریباً از شهر فلاحیه خارج می‌شود اهل علم و فضیلت سکونت داشتند و تا امروز نیز شعرا و عالمان دینی فلاحیه از نسل آن منطقه می‌باشند که نمونه‌ی آن در زمان ما شاعر معروف خوزستان ملافاضل سکرانی می‌باشد. در زمان شیخ علوان، حکومت قاجار مطالبه‌ی خراج کرد و از نوع اتفاقی که بین کریمخان و شیخ سلمان بن سلطان بر قرار بود، یاد می‌کرد که شیخ سلمان تعهد دادن خراج را کرده بود.

شیخ علوان از دادن هرگونه خراج خودداری کرد. اما بعدها با خان قاجار به عللی مراسلاتی را به صورت مخفی ارسال کرد. شیخ علوان به سرنوشتی همچون سرنوشت فارس و مبارک دچار می‌شود که مجلس بنی‌کعب او را بعد از شش سال ریاست در سال [۱۲۱۶ هـ ق] از ریاست بنی‌کعب عزل می‌کنند.

#### □ شیخ محمد بن برکات بن عثمان بن سلطان (۱۸۰۱-۱۸۱۲)

ریاست ایل بنی‌کعب بعد از طرد علوان به این شخص منتقل می‌گردد. او از ماه صفر سال [۱۲۱۶] رسماً به عنوان شیخ بنی‌کعب انتخاب گردید.

(۱) سید هادی آل بالیل، مجلة الموسم، العدد الثامن، ۱۹۹۰، بیروت، ص ۱۲۲۴.

شیخ محمد، مردی سیاستمدار و دوستدار علم و دانش بود، در زمان او زراعت و فلاحت رونق گرفته که مردم اطراف و اکناف وارد فلاحیه شده، در زمان شیخ محمد دولت قاجاریه خوزستان را به دو قسمت تقسیم نمود:

شهرهای هویزه، شوشتر و دزفول به کرمان وابسته شدند و شهرهای رامهرمز، هندیجان و فلاحیه (شادگان) به استان فارس ملحق شدند.<sup>۱</sup>

اما شیخ محمد از پرداخت هرگونه خراجی خودداری نمود و با علمای نجف اشرف امکاناتی را صورت داد تا به دولت قاجاریه وانمود کنند که از بنی‌کعب خراج مطالبه نکنند و آنها را به حال خود رها نمایند.<sup>۲</sup> این مکاتبات صورت گرفت اما اجل به شیخ محمد فرصت نداد و در روز ۲۴، ماه محرم سال [۱۲۲۷] فوت می‌کند.

استثنائاً شیخ محمد بن برکات همچون اسلاف خود به قتل نمی‌رسد که شاید سیاست خوبی را که در پیش گرفته بود یا شاید به علت کبر سنی که داشت، بنی‌کعب او را به قتل نمی‌رسانند.

به هر حال بنی‌کعب از طرف دولت قاجاریه همیشه مورد تهدید قرار می‌گرفت که هر ساعت ممکن بود. لشکر دولت ایران سر برسد و همچون کریمخان زند با آنها رفتار کند.

بنی‌کعب برمرگ شیخ محمد بسیار ناراحت شدند. به صورتی که مرگ او را باور نمی‌کردند، که در آن روز مجلس، بنی‌کعب با مشقات فراوان توانستند طائفه را به مرگ شیخ خود قانع کنند. با مرگ شیخ محمد ریاست از خانواده‌ی عثمان بن سلطان خارج نمی‌شود و کسی دیگر از سلاله او به نام شیخ غث بن غضبان به ریاست انتخاب می‌گردد.

(۱) سیدهادی آل‌بالیل، مجله‌الموسم، عدد الثامن، سند ۱۹۹۰، بیروت، ص ۱۱۲۵.

(۲) مسیره الی قبائل الاهواز، ص ۱۷۳.

### □ شیخ غیث بن غضبان بن محمد بن برکات (۱۸۱۲-۱۸۱۶)

شیخ غیث دو مرتبه بر بنی کعب ریاست می‌کند: اولین مرتبه‌ی ریاست او چهار سال طول کشید که به علت واقعه‌ای که شرح آن ذیلاً می‌آید بنی کعب او را عزل کردند. واقعه از این قرار است که در هنگام جنگ‌ها وقتی که لشکر بنی کعب در جایی اردو می‌زدند، حراست و نگهبانی از لشکریان به عهده رئیس کل قبائل بود که از طرف شیخ قبیلہ انتخاب می‌گردید. لذا هر کدام از رؤسای طوائف این افتخار را از آن خود خواستند. در همین حین میرزای بهبهانی، حاکم بهبهان با امر فتحعلی شاه، با ۳۰ هزار جنگجو در هندیجان برای پیشروی به سوی فلاحیه اردو می‌زند. کعبیان نیز در ده ملا اردو زدند که با اردو زدن آنها موضوع حراست و نگهبانی از طوایف پیش آمد و اختلاف بین آنها بالا گرفت، به صورتی که طوایف به طرف شیخ غیث رفتند و از او در این مورد چاره‌جویی طلبیدند. شیخ غیث پیشنهاد کرد که حراست از اردو امشب به عهده‌ی من باشد و تا فردا معلوم خواهد شد که کدام یک رایه (پرچم) را خواهد گرفت و در جنگ پیشرو خواهد بود و در نتیجه کفالت لشکر به عهده طایفه‌ی آن شخص خواهد بود.

فردا صبح آن فرد مشخص گردید که سلطان نام داشت و از طایفه مقدم بود. او به طرف لشکر میرزا هجوم برد و در پی او لشکریان کعب بر علیه میرزا حرکت کردند. سلطان توانست به توپ بزرگ میرزا برسد و آن را به اردوی بنی کعب منتقل کند.<sup>۱</sup> میرزا چون توان مقابله با کعبیان را در خود نمی‌دید در پی چاره‌ی صلح با بنی کعب می‌گشت و با واسطه قرار دادن علمای دین، شیخ غیث را مجبور به قبول صلح می‌کند.<sup>۲</sup> صلح صورت می‌گیرد و کعبیان به فلاحیه باز می‌گردند. مجلس بنی کعب به علت حوادث پیش آمده در اردو، شیخ غیث را از مقام ریاست عزل می‌کند و به جای او

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۴۶.

(۲) جابر المانع، مسیره الی قبائل الاهواز، ص ۱۷۵.

عبدالله بن محمد بن برکات انتخاب می‌گردد.

#### □ شیخ عبدالله بن محمد بن برکات (۱۸۱۶)

کعبیان عبدالله را جایگزین شیخ غیث کردند. اما عبدالله همان شخص که بنی کعب می‌خواستند نبود.

شیخ عبدالله مدت زیادی را نتوانست در ریاست خود دوام بیاورد، به طوری که ریاست وی بیشتر از هفت ماه نگذشته بود که بنی کعب او را در ۲۵ جمادی الاولی سال ۱۲۳۱ به خرمشهر تبعید می‌کنند، که تا مرگ خود در آنجا ماندگار شد.<sup>۱</sup> کعبیان بار دیگر از شیخ غیث خواستند که ریاست بنی کعب را برای بار دوم بپذیرد. او نیز تقاضای بنی کعب در مورد ریاست را پذیرفت و این بار دومین دوره‌ی زمامداری شیخ غیث دوازده سال طول کشید.

#### □ شیخ غیث بن غضبان بن محمد بن برکات (۱۸۱۶-۱۸۲۸)

این بار شیخ غیث تجربه چهار ساله‌ی ریاست، او را آب دیده کرده بود. در اوایل دوره دوم زمامداری شیخ غیث، شاهزاده کرمان به قصد تسخیر فلاحیه حرکت کرد، اما صلحی واقع گردید.

در سال [۱۲۳۳ق] دوباره شاهزاده کرمان علیه بنی کعب حرکت می‌کند که این بار شکست نصیب او گردید و نتوانست کاری را از پیش ببرد.<sup>۲</sup>

در ذی قعدة سال [۱۲۳۶] و با در بصره و فلاحیه ظاهر می‌شود و مردم زیادی را به کام مرگ می‌فرستد. به صورتی که فلاحیه شبه خالی می‌گردد.

در سال [۱۸۲۳م] دولت قاجار و عثمانی معاهده‌ی ارزنة الروم اول را منعقد

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۴۶.

(۲) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۴۲.

می‌کند، و در این خصوص به توافقاتی می‌رسند، اما به علت تحرکات بنی‌کعب این معاهده به اجرا در نیامد.

شیخ غیث روابط بسیار نزدیکی با دیگر شیوخ مناطق برقرار کرد. او با شیخ حمود الثامر، شیخ منتفع روابط برادرانه‌ای داشت. همچنین در بعضی از مواقع که دولت عثمانی یا قاجاریه به شیخ غیث فشار می‌آوردند، او از سلطان مسقط رحمان سعید بن سلطان استمداد می‌طلبید.<sup>۱</sup>

روابط شیخ غیث و حمودالثامر به گونه‌ای بود که در هنگام احتیاج و نیازمندی به کمک همدیگر می‌شتابند. همچنین شیخ حمودالثامر همانند پدری برای شیخ غیث به حساب می‌آمد.

بعد از قتل عبدالرضا پاشا والی بغداد، داود پاشا که قبلاً کینه‌های زیادی نسبت به حمودالثامر و قبیله‌اش الممتنع داشت، شروع به دسیسه چینی بر علیه حمودالثامر می‌کند. وقتی که شیخ عجیل بن محمد الثامر به والی بغداد از عموی خود حمودالثامر شکایت کرد، داود پاشا در سال (۱۸۲۶ م) دستور عزل حمودالثامر را نوشت و بجای او شیخ عجیل را منصوب کرد و لشکری نیز برای اجرای حکم به همراه شیخ عجیل فرستاد. حمودالثامر هنگامی که از این مسأله آگاه گردید نامه‌ای را به شیخ غیث نوشت و از او کمک طلبید.

شیخ غیث پاسخ مثبتی را به نامه حمودالثامر داد و لشکری از بنی‌کعب را به فرماندهی دو برادر خود مبادر و ثامر تهیه نمود و آنها را رهسپار بصره کرد که در نهرالسواجی اردو زدند. فرزندان حمودالثامر، فیصل و ماجد، هر دو در رأس لشکر بصره را از دو جهت مورد، محاصره قرار دادند که فیصل به همراه لشکریان خود به اردوی کعبیان در نهرالسراجی پیوست.

بصری‌ها هنگامی که خود را در محاصره می‌دیدند از علمای بصره تقاضا کردند

---

(۱) سرآرنولد ویلسون، احادیث عن الخلیج (فارس)، ص ۱۷.

که به فلاحیه بروند و عدم دخالت در این مسأله را از شیخ غیث در خواست کنند. شیخ غیث تقاضای بصری‌ها را رد کرده و برای ارضای حمودالثامر، بر محاصره بصره اصرار ورزیدند. شیخ غیث با این کار خود اکتفا نکرد و از سلطان عمان طلب کمک می‌کند. که عمانی‌ها همراه با ناوگان جنگی بسیار مجهزی به سوی بصره حرکت کردند و در نواحی شط العرب (اروند رود) لنگر انداختند. عزیز پاشا والی بصره چون چاره‌ای غیر مقابله با کعبیان ندید، در صدد جمع‌آوری لشکر، دست کمک به قبایل اطراف خود دراز کرد.

در اولین گام خود هدایای نفیس را به فرمانده ناوگان عمانی مستقر در اروند رود، فرستاد و از آنها خواست که در این جنگ دخالت نکنند. عمانی‌ها هم راضی شدند و خود را بی طرف اعلام کردند.

سپس عزیز پاشا از شیخ جابر، حاکم کویت کمک خواست. کویتی‌ها هم درخواست او را اجابت کردند و ناوگانی را به طرف بصره حرکت دادند و در هرته اردو زدند. برای مدتی وضع بدین منوال گذشت، یعنی حالت نه جنگ و نه صلح در منطقه حاکم بود. در نتیجه، لشکر کعبیان به سوی خرمشهر عقب‌نشینی کردند و در محرزی اردو زدند.

در سال [۱۲۴۲ هـ ق] تابعان حمودالثامر نیز محاصره بصره را شکستند و به طرف خرمشهر حرکت کردند و با کعبیان اردو زدند.

شیخ حمودالثامر که به عنوان مهمان نزد شیخ غیث بود، خواست که به طرف عشایر خود به بصره برود. لذا قصد داشت که از کویت به بصره سفر کند که در راه کویت به بصره، دستگیر شد و به شیخ عجیل تحویل داده شد. در نتیجه شیخ عجیل او را دست بسته تحویل داوود پاشا می‌دهد. شیخ حمودالثامر در بغداد زندانی می‌شود و در سال [۱۸۲۱] در زندان داوود پاشا وفات می‌نماید.<sup>۱</sup>

(۱) جابر المانع، مسیره الی قبائل الأهواز، ص ۱۷۹.

شیخ عجیل به جمع آوری لشکریان خود می پردازد؛ که از ربیع و مردم بصره ۲۰ هزار نفر گرد آوری می کند. و به طرف خرمشهر حرکت می کند که در دربند در اطراف خرمشهر اردو می زند. کویته ها که تا آن موقع در هرته بودند در کوت المحمّره اردو زدند. جنگ آغاز می شود، فرماندهی لشکر کعبیان که مبارز برادر شیخ غیث بود، رشادت های زیادی در این جنگ از خود نشان داد.

تلفات غازیان زیاد بود، اکثر کشته شدگان در شط العرب (اروند رود) غرق شدند، عزیز پاشا و شیخ عجیل نتوانستند کاری را به پیش ببرند؛ در نتیجه عقب نشینی می کنند.

دوباره بعد از پنج ماه، این بار با لشکری جزّار، که جابر شیخ کویت - که معرکه را شعله ور کرده بود - در لشکر والی بصره به همراه ناوگان کویته ها دیده می شد، جنگ دوم دوباره آغاز می شود و از کویته ها پنجاه نفر، در ربیع الأول سال [۱۳۴۲] کشته شدند.

شکست در هر دو طرف ظاهر می شود، این حالت ماه ها طول می کشد تا اینکه علمای فلاحیه به شیخ غیث پیشنهاد دادند که به خاطر اینکه خون بیشتری از مسلمین جاری نشود، با داود پاشا والی بغداد صلحی منعقد کند.

شیخ غیث پیشنهاد علمای فلاحیه را پذیرفت، و شیخ خلف آل عصفور را به بغداد فرستاد. شیخ خلف از راه بنی لام به بغداد می رسد و مورد استقبال داود پاشا قرار می گیرد. داود پاشا خود نیز که در پی صلح بود از این فرصت استفاده کرد و به همراه شیخ خلف آل عصفور، قاسم بیگ را به طرف فلاحیه می فرستد تا قرارداد صلح را منعقد نماید.

در ماه رمضان سال [۱۲۴۳ هـ ق] قاسم بیگ وارد فلاحیه می شود و در پانزدهم ماه

صلح واقع می شود.<sup>۱</sup>

در جزوه تاریخ اماره بنی کعب آمده است که بعد از این واقعه، بنی کعب برای بار دوم شیخ غیث را از فلاحیه اخراج می کنند و به جای او شیخ عبدالله بن شیخ محمد بن برکات را به ریاست منصوب می کنند، اما حکم او بیش از ۷ ماه طول نمی کشد و برای بار سوم نیز شیخ غیث به ریاست بنی کعب بر می گردد. اما این گفته فقط در این جزوه نقل شده است و در کتب دیگر فقط یک بار از جابه جایی در ریاست بنی کعب در زمان شیخ غیث سخن آمده است.

عزیز پاشا والی بصره از طرف اعوان او محاصره می شود و به همراه خانواده‌ی خود از بصره خارج می گردد که در این هنگام، دست کمک به سوی شیخ غیث دراز می کند. شیخ غیث در این جا به دشمن دیروز خود از کمک کردن دریغ نمی کند و به حاج یوسف بن مرداوی<sup>۲</sup> والی خرمشهر دستور کمک کردن عزیز پاشا را می دهد که چنین هم شد.

دوران ریاست شیخ غیث، دوران پر حادثه‌ای بود، به طوری که بنی کعب در مدتی چند سال زمامداری او همیشه در حال جنگ بودند، تا اینکه مجلس بنی کعب از او خواست که داوطلبانه کنار بکشد، اما او امتناع کرد و حتی گفته می شود که به یکی از کسانی که از او خواستند از ریاست کنار بکشد حمله کرد و او را به قتل رساند.<sup>۳</sup>

بنی کعب چاره‌ای جز به قتل رساندن او نداشتند. بر این اساس از بعضی طوایف معتبر بنی کعب یک نفر داوطلب می شود و شیخ غیث را در ربیع الثانی سال [۱۲۴۴] به قتل می رساند و پرونده شیخ غیث که به حق مردی شجاع و رشید بود، در همین

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۶۴.

(۲) حاج یوسف برادر حاج جابر، عم شیخ خزعل بود که در بخش سوم این کتاب ذکر کامل آنها خواهد آمد.

(۳) جابر المانع، سیره الی قبائل الاهواز، ص ۱۸۵.



تاریخ بسته شد.

در صفر سال [۱۲۴۴ هـ ق] بنی کعب خواستند که تمام حوادثی که بر آنها گذشته را به صورت قصیده‌ای در آورند و چنین نیز شد.

در جزوه‌ی تاریخ اماره بنی کعب این قصیده نوشته شده که ما در این جا تمام قصیده را بدون کم و کاست در ذیل نقل می‌کنیم، اما در خواندن این قصیده، فقط این نکته را باید در نظر گرفت که به علت قدیمی بودن جزوه، بعضی کلمات واضح نیستند و غیر قابل خواندن می‌باشند که ما در این جا، جای آنها را خالی گذاشته‌ایم.<sup>۱</sup>

مدبر أمور الخلق یلس یبأن	بدبنا بذكر العالم بالسرائر
بن الهدی سید ولد عدنان	جعل واسطه للخلق بینه و بینهم
امام الوری من انسها و الجان	و من بعده خص الامام المهذب
سفن النجاة من الضل و سنان	و من بعده اثنی عشر اعلام الهدی
موالیهم بالسر و الاعلان	بهم غرقة المعروف بالناس ذکرهم
ولو یبرحون من القلب و لسان	و یسجوه فی کل ساعه و شدة
وصالو علینا عنان عند عنان	و لما جرى حرب الطواغی و مکرهم
مجمع جموعه کلها فرسان	مجدامهم عجیل شیخ المنتفج
واهل البصره معدعزبان	ولفرخ بساحتنا و ثور طوابه
و عشرين من شهر المضا رمضان	و اشتد نار الحزب فی یوم رابع
و اعدوا جثایا فوق ذالتربان	و اشتبک الصفین عنا و منهم
و عافوا المخیم کل من فیه کان	و هجت خیول المنتفج و جیوشهم
و جابوه عوامر آبالحذب و السنان	من خیم مع اثاث و اطواب الحرب

(۱) تاریخ اماره بنی کعب. ۶۱-۶۰-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴ تاریخ نوشتن قصیده ۲۴ ماه صفر سال ۱۲۴۴ هـ ق.

(۲) عوامر همان بنی کعب هستند آن هم به علت انتخاب آنها به جد اعلا و خود عامر می‌باشد و نخوه بنی کعب عامر می‌باشد.

ولما مضى خمسة شهور اتانا  
 ولحكيم عساكر لا تُعد اعدادها  
 ومستلم البصره عزيز و حزمته  
 وصالوا علينا لكوت فمته بحيلهم  
 وجوهم رجال الايها بون الحرب  
 عوامر عمامي جيرتي ياسنادي  
 خذوهم كسيره لوجوديع و طفجوا  
 وركسضوا عليهم كالضواري  
 وقتلوا من اهل القهاوى<sup>٢</sup> ثمانين  
 في شفره الماضى خذوهم عمامى  
 وحاطوا على كل المخيم و ماتوا  
 و دروع جابوهن عوامر عمامى  
 والعير فيهن جاييات الذخاير  
 ولوهن جيرتى و اكسبوا للغنائم  
 فى يوم الوقعه و احد و عشرين  
 و واحد ثالث بعد الأربعين  
 وهذا ابعاه المصطفى السميع  
 و عاداتهم هذى اولاد عامر  
 و ذبحوا جپوش التترك و العجم ذبحه  
 رجع نادم و الخوائسين ناكثه

عـجـيل للصدمه... اجنان  
 من الخيل فيها اقروم<sup>١</sup> والشجعان  
 وبيارق كثر وا مسناً لها حفقان  
 وعباله ظهرت الى الميدان  
 ولا ترد هم ضرب التفق و سنان  
 نناخوا و صكو ساعتين زمان  
 بالمدمثل السيل بالجرفان  
 و جالو سبايا القوم بالارسان  
 و ماتته و عشرين من الفتيان  
 و لهذا البلترا صار له تيشان  
 من الطوبخان و الخيم و ابدان  
 من فرسان بـضرب الزان  
 و سباب ما تحصى يحكى لسان  
 و حازوا القسجر من بعد آين  
 فى صفر بعد الأربعين اثنان<sup>٣</sup>  
 و ماتين و الف سنه من اوان<sup>٤</sup>  
 عند الاله الهسم شرف و مكان  
 الهسم وقائع عن قديم ازمان  
 و حكام العجم لما اتوا لميان  
 ولو واحدا فيهم..... لسان

(١) اقروم به احتمالي، اهالي شمال عراق ساكن كركوك و سليمانيه مي باشند.

(٢) به نظر مي رسد كه مراد از اهل القهاوى، كويتى ها باشد.

(٣) مراد از اين بيت ٢١ صفر سال ١٢٤٢ هـ. ق است.

(٤) مراد از اين بيت سال ١٢٤٣ هـ ق است.

تُثم آتونا للفلاحيه العجم  
 كريمخان ذلك الاسد جانا بنفسه  
 على باشا لما انانا بحيشه  
 رجع خائف ما وصل الا بكارون  
 ومستر زبيد والموالي آتونا  
 وركعنا عليهم ركضه عنتريه  
 اخذنا طواب... فوق الجراجر  
 واهل البحر تلملم خشبهم  
 طلعوا عليهم صفرة قروم عامر  
 ولكما أريد احسب وقائع عوامر  
 زين العذارى يوم مختلف الجنا  
 عسى شيخهم مادام بالملك راحتي  
 واخوته مبادر كالأسد ثم عامر  
 عسى داليمين يهل الزمان وملكهم  
 ماعوز مسناً فيه الاسد السابله  
 وتضحى كعب فى نغمة...  
 بحق النبى الهاشمى التهامى  
 والتسعه الأطهار ارباب العلنى  
 عليهم سلام النه مادام الفلك  
 فى جحفل اتانامن خراسان  
 وذبحنا اهل شيرازها وكرمان  
 له صوله تحكى بعلو الشان  
 ولا بات ليله بارصنار ومكان  
 ومحمود كخيه مساعد الخصمان  
 وصلنا وهدمنا لهم اركان  
 لليوم بطن الجوبخانه بيان  
 على الصناجر من بلاد عمان  
 وذبحوا ثلث تالاف لانقصان  
 ما تحصن ولها ذكر وبيان  
 وصيرهم بايت قرير اعيان  
 وعمراً طويل ولا سوف امهان  
 ليوث الاحراب يكونها ورهان  
 يبقى الهم ذكر مثل سلمان  
 بعمر شطايماها وقيان  
 واضرارهم باتوافى خسران  
 وحيد الكرار بالميدان  
 ومحبيهم بالحشر وسط اجنان  
 وما عزد الشجر وربالاحان

#### □ شيخ مبادر بن غضبان (١٨٢٨-١٨٣١)

شيخ مبادر برادر غيث بود و فرماندهى لشكر اورانيز بر عهده داشت و بين آنها روابط بالاتر از اخوت و برادرى بود. شيخ مبادر اولين كارى كه بعد از انتخاب خود

انجام داد، انتقام از قاتلین برادرش بود.

قاتلین شیخ غیث از بزرگان بنی کعب بودند.<sup>۱</sup> قتل آنها باعث برانگیختن بعضی عشایر وابسته به بنی کعب می گشت.

شیخ مبادر زیاد دوام نیاورد، ولی در این مدت، تغییرات زیادی را در نیروی نظامی بنی کعب به وجود آورد. او قبل از اینکه شیخ باشد، آدمی نظامی به حساب می آید.

مبادر در اکثر لشکرکشی های بنی کعب در دوران شیخ غیث سمت فرماندهی لشکر او را یدک کشید، در نتیجه به ماهیت لشکر پروری پی برده بود استاکر جهانگرد انگلیسی که در زمان شیخ مبادر به فلاحیه سفر کرده بود، در مورد لشکر شیخ مبادر و وضع کلی بنی کعب در کتاب خود چنین می نگارد:

لشکر او (مبادر) متشکل از پنج هزار پیاده رو و هفت هزار سواره بود و در میدان شهر فلاحیه منجیق و توبها به کار می گذاشت... بنی کعب حاضر بودند در راه قبیله و استقلال آن جانبازی کنند.

خوی نظامی گری، کار دست او داد، و بنی کعب او را در تاریخ ۲۲ ذی قعدة سال ۱۲۴۷ ق از ریاست بنی کعب خلع می کنند<sup>۲</sup> و در سال ۱۲۴۹ ه ق ۱۸۳۳ میلادی در روستای طویجات در سمت راست اروند رود (شط العرب) وفات می نماید و او را در مقبره بنی کعب در نجف اشرف به خاک می سپارند.<sup>۳</sup>

اما دلیل عزل او پس شنیدنی بود. از عادات و رسوم بنی کعب در آن زمان این بود که برای حادثه‌ی سرور شهیدان حسین بن علی (ع) در روز دهم ماه محرم

(۱) در جزوه تاریخ اماره بنی کعب ص ۱۶ نام ۴ نفر برده شده است که در بقعه کتابها نظیر، مسیره الی قبائل الأهواز یک نفر دیگر به این چهار نفر اضافه شده است. اما قاتلین شیخ غیث عبارتند از: ۱- رزیج بن شیخ محمد بن برکات ۲. عبدالعزیز بن عیای ۳. خنفس و پسرش طعین ۴. بخت العبد (عبدالله).

(۲) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۱۶.

(۳) جابر المانع، مسیره الی قبائل الأهواز، ص ۱۸۸.

شبییه سازی می کردند.

در ماه محرم همان سالی که مبادر عزل شد شبیه سازی بنی کعب از حادثه کربلا در حضور مبادر برگزار کردند. و در آن جایی که شمر برای سر بریدن حسین بن علی (ع) بر سر مبارک آن شهید حاضر می شود و آن گفت و گوی تاریخی قاتل و مقتول، به طرز بسیار خوبی از آن دو نفر که نقش امام حسین (ع) و شمر بن ذالجوشن را بازی می کردند، اجرا می شد. احساسات بر مبادر غلبه می کند و یک ضربه به کسی که نقش شمر را بازی می کرد می زند و او را به قتل می رساند! از آن جایی که آن شخص از خانواده‌ی معروف و با نفوذ بنی کعب بود، مجلس بنی کعب برای اینکه کار به مراحل باریک نکشد، مبادر را عزل و به شط العرب (اروند رود) تبعید می کنند.

#### □ شیخ عبدالله بن محمد بن برکات (بار دوم) (۱۸۳۱)

شیخ عبدالله برای بار دوم به ریاست بنی کعب انتخاب می شود. اما او زیاد دوام نمی آورد، زیرا در همان سال، مرض طاعون در بصره و نواحی اهواز و فلاحیه ظهور پیدا می کند و باعث مرگ عده‌ی زیادی در فلاحیه می شود که از جمله‌ی آنها شیخ عبدالله بود.

شیخ عبدالله بر اثر مرض طاعون که تا آن زمان ناشناخته مانده بود در ماه رجب سال ۱۲۴۷ هـ ق وفات می کند.<sup>۱</sup> به جای او شیخ نامرین غضبان انتخاب می گردد. و نیز بر اثر این طاعون عالم جلیل القدر شیخ احمد المحسنی الفلاحی وفات می نماید.<sup>۲</sup>

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۱۶.

(۲) سید هادی آل بالیل، مجله الموسم، العدد الثامن، ۱۹۹۰، ص ۱۲۲۵.

□ شیخ ثامر بن غضبان بن محمد بن برکات (۱۸۳۱-۱۸۳۷)

ثامر برادر کوچک غیث و مبادر بود بنی‌کعب که بعد از عبدالله او را به ریاست خود انتخاب کردند.

شیخ ثامر مردی ادیب و شاعر بود و مجلس او همیشه از شاعران و ادیبان منطقه تشکیل می‌شد. او با مردم به مراعات و عدل رفتار می‌کرد، ولی سیره‌ی گذشتگان او از امرای بنی‌کعب همیشه مثل کابوس در جلوی چشمش ظاهر می‌شد. عثمانیان بعد از قرار داد ارزنة الروم اول (که به تفصیل در فصل قراردادها راجع به آن به بحث خواهیم پرداخت) چشم طمع به خرمشهر دوختند. رقابت بندر خرمشهر با بصره که در سال [۱۸۱۲] هم بنا گردید روز به روز به رونق آن افزوده می‌شد و عثمانیان از آن بیم داشتند.

عثمانیان با تحریک انگلیس‌ها شروع به تهیه و تدارک جنگی تمام‌عیار بر علیه بنی‌کعب شدند.

در آن زمان والی بغداد علی پاشا با علی حیدره بود.<sup>۱</sup> او با نامه‌نگاری به طوایف اطراف خود، خطر بنی‌کعب را برای همه تشریح کرد و توانست لشکری جرار را بر علیه بنی‌کعب گسیل کند. در لشکر علی پاشا طوایف متعددی با رؤسای آنها شرکت کرده بودند. که این اهمیت بنی‌کعب و لزوم شکست دادن آنها را می‌رساند. طوایفی که به قصد جنگ با بنی‌کعب در لشکر علی پاشاگرد آمده بودند، به قرار زیر هستند:

۱. عشایر آل زبید به ریاست شیخ وادی
۲. عشایر آل عقیل به ریاست شیخ سلمان
۳. عشایر عرب نجد به ریاست ابن مشاری
۴. عشایر بنی‌سعدون به ریاست شیخ طلال

---

(۱) محسن‌الأمین، اعیان‌الشیعه، ج ۴، ص ۴۹.

۵. عشایر طی<sup>۱</sup>

۶. عشایر کویت به ریاست شیخ جابر آل صباح<sup>۲</sup>

در آن زمان همان طور که در فصل آتی شرح آن خواهد آمد، شیخ جابر آل مرداو والی خرمشهر از طرف بنی کعب بود. او توانست در مدت کمی نوعی نظام گمرگی در خرمشهر حاکم کند.

هجوم لشکر علی پاشا در صبح دوشنبه بیستم ماه رجب سال ۱۲۵۳ به وقوع پیوست و با بنا کردن پلی بر او رود به طرف خرمشهر حرکت کردند. لشکر غازی به سرعت توانست خرمشهر و زمین اطراف را تصرف کند، زیرا بنی کعب در آن موقع گرفتار فتنه‌های متعددی بودند، لذا نتوانستند به مقابله علی پاشا خارج شوند. علی پاشا بعد از تصرف خرمشهر به طرف فلاحیه حرکت کرد و ثامر چون توان مقابله با علی پاشا را نداشت، به طرف هندیان در حقیقت فرار کرد. علی پاشا وارد فلاحیه شد و شخصی به نام عبدالرضا از نوادگان برکات را به جای ثامر به ریاست بنی کعب تعیین کرد و بعد از مدتی به علت باتلاقی بودن زمین‌های اطراف و احساس خطر کردن از هجوم ثامر، عشایر متحد علی پاشا او را مجبور به ترک فلاحیه کردند. عبدالرضا بعد از خروج علی پاشا از فلاحیه نتوانست مدت زیادی دوام بیاورد. زیرا بنی کعب او را خائن تشخیص دادند، لذا عبدالرضا بعد از مدتی از بیم جان خود فلاحیه را ترک کرد و دوباره ثامر به فلاحیه بازگشت. از این واقعه به بعد افول اقتدار بنی کعب شروع گردید. اختلاف روز به روز زیادتر می‌شد قبایل هم پیمان بنی کعب با خانواده‌ی آلیوناصر شروع به ادعای استقلال کردند. با این همه، ثامر به عنوان شیخ المشایخ مورد قبول بود.

سید الباقی العمری شاعر مداح و جیره خوار علی پاشا که در این همه او را همراهی

(۱) همان منبع، ص ۵۰.

(۲) یوسف القناعی، صفحات من تاریخ الکویت، ص ۱۵ و ۱۶.

می‌کرد، در قصیده‌ای، آنچه در معرکه اتفاق افتاده بود را به صورت شعر در آورده که علامه محسن‌الأمین در کتاب اعیان‌الشیعه<sup>۱</sup> در باب شیخ جابر آل مرداو آن را ذکر کرده است.

عبدالباقی چنین نگاشته است:

فتحتنا بحمدالله حصن المحمره

فأضسحت بتسخير الا اله مدمره

بسيف على ذى الفسقار الذى لنا

لقد اخلصت صقلاً يدالله جوهره

(و جابر) او رثناه كسراً (بکعبه)

وليس لعظم قد كسرنا مجيره

غذاها رباً بيغنى النجاة بنفسه

و خلى قنا طيرالثرات المقنطره

و نخل امانيه (بمكتوم) خبثه

غثها كلها فى غدر (تامر) مشمره

على ساقها قامت للكعب قيامه

فزلت بهم اقدامهم متعثره

غذوا طمعة للسيف الا اقلهم

قد اتخذوا من شط (كارون) مقبره

فكارون يحكى النهران و هذه ال

خوارج الغازى الغضنفر حيدره

سقى الرفض ساقى الحوض كاس منيه

غذاه و ردتنا بالمسرات كوثره

---

(۱) اعیان‌الشیعه، ج ۴، ص ۵۰.



وامست(بنوالنصار) الرفض دينها  
وعلى مادها هلمن على مفكره  
فيا عجا من شيعه كيف تدعى  
ولاء على وهى عنه مسنفره  
قطعتنا من الدروند حبل وريدهم  
بل واصبنا من طلى الرفض منحره  
وال زبيد صولجان رماحهم  
دعا روسا كعب جماجمها كره  
وقد سال «واديهم» وصال بجمعه  
عليهم فاصبحن الجموع مكسره  
وحفت به من ال حميرا مسره  
فكانوا لنا عن قوم تبع تذكره  
وال عقيل مع سليمان شيخهم  
على السورة قد شاهدتها متسوره  
واقبال نجدكم نجد كطردها  
بيوم اثار ابن مشارى عثيره  
وفارس حلى فى جمحفل خيله  
التى بمساع فى الحروب موفره  
وطار بر «الباز» صيت عقابنا  
لهم فقدت شيراز متهم مطيره  
وعن «كعب» الاخبار متهمه سرت  
ومنجده فيها الرواة ومغوره

و فسی مجمع البحرين ایات حربنا  
 عن الخضر یرو بها کلهم مفسره  
 «و جابر» فی حصن الکویت قد اتجا  
 الینا و قادا الصافات المضمرة  
 و قد شملته من علی مراحم  
 و خلعه فخر فیه کل مضخره  
 علی رضا بالسیف حکم عبده  
 فقبل له عبدالرضا حین امره  
 و طابت له سکن الفلاحیه  
 و قد حاز من رستاق ثامر اکثره  
 و فرلنحوه الهندیان و قومه  
 لعبدالرضا انحازت و کورت مقهقره  
 همان طور که از قصیده مستفید می‌شود، ثامر به کویت رفت تا از علی پاشا طلب  
 بخشایش کند. اما این قول چقدر صحت دارد، با توجه به ضعف مشهود بنی‌کعب در  
 جنگ شاید مقرون به صحت باشد. البته در بعضی کتب حملات علی پاشا به تحریک  
 سرکنسول فرانسوی در بصره فوتانیه ذکر شده زیرا که در حمله علی پاشا به عنوان  
 مستشار سیاسی و نظامی او را مدد می‌کرد. همچنین این کنسول نقشه‌ها و مواقع را به  
 زبان ترکی برای علی پاشا یاد داشت می‌کرد، تا علی پاشا بتواند به صورت مؤثری  
 بنی‌کعب را قلع و قمع کند که همین طور هم شد.<sup>۱</sup>  
 ثامر بعد از این واقعه سعی بلیغی کرد که اختلافات داخلی بنی‌کعب را از بین ببرد،  
 اما تمام کوشش او بیهوده صرف شد.

1) Fntaler: voya gedea nsi.in deetd nsl.e. colf pasi gue parIGyy pteetlem-er  
 roagelp.p.374.375

شیخ ثامر مجبور شد همچون اسلاف خود که با مردم بر خورد خشن داشتند رفتار بکند، تا بتواند حداقل اختلاف را بیشتر نکند، اما چه سود؟ بذرفتنه کاشته شد که ثمرات آن در صفحات آتی ذکر خواهد شد.

اما موضع دولت قاجاریه در حلول این جنگ چه بوده است؟ دولت قاجاریه در آن اوان گرفتار حمله مرات بود و تمام نیروی خود را به طرف مرزهای غربی کشانده بود و در برابر این هجوم، هیچ گونه واکنشی را نشان نداده و نقش یک دولت بی طرف را عملاً بازی می کرد. گرچه بعدها جهت امتیازگیری از رقیب دیرینه خود، عثمانی ها، واقعه ای اشغال خرمشهر را پیش کشیدند.

دومین واقعه ای که در زمان شیخ ثامر برای بنی کعب اتفاق افتاد، واقعه محمدتقی خان بختیاری بود. محمدتقی خان بختیاری سال ها در کوه های جنوبی ایران به تحریک جاسوس انگلیسی لیارد علم تمرد را برافراشته بود و هر موقع که به دست عمال حکومت دستگیر می شد، به کمک درباریان با دادن تعهد آزاد می شد. اما بعد از مدتی با کمک لیارد دوباره به قوای حکومتی حمله و اسباب زحمت دولت قاجاریه را فراهم می کرد. در نتیجه دولت قاجاریه تصمیم به سرکوب محمدتقی خان گرفت. محمدتقی خان چون از هر طرف در محاصره ای قوای حکومتی قرار گرفته بود همراه خانواده ای خود به فلاحیه پناهنده شد. منوچهرخان والی شمال خوزستان، فارس و لرستان و تعقیب کننده محمدتقی خان به طرف فلاحیه سرازیر شد که از یک طرف هم خراج چندین ساله ای خود و از طرف دیگر هم تسلیم کردن محمدتقی خان را می خواست. بنی کعب از پاسخ دادن به هر دو درخواست منوچهرخان ابا کردند و نامه نگاری متعددی را با محمدشاه انجام دادند، اما جوابی از پایتخت داده نشد. محاصره ای قلمرو بنی کعب چندین ماه طول کشید تا اینکه با وساطت برخی علمای فلاحیه و نجف منوچهرخان موافقت کرد که محمدتقی خان را عفو کند، به شرطی که به اردوی او بیاید و شخصاً مراتب اعتذار خود را اعلام نماید.

شیخ ثامر همراه محمدتقی خان و دیگر رؤسای بنی کعب به اردوی منوچهرخان آمدند که مورد استقبال قرار گرفتند، ولی در لحظه‌ای با دستور منوچهرخان، محمدتقی خان بختیاری را به بند می‌کشند.

شیخ ثامر به فلاحیه بر می‌گردد و از کرده‌ی خود پشیمان می‌شود، زیرا می‌داند که مورد شماتت اعراب قرار خواهد گرفت، لذا در همان شب سه بار به اردوی قوای حکومتی یورش می‌برد، اما نتوانست محمدتقی خان را آزاد سازد.

منوچهرخان چون از جانب فلاحیه امنیتی را نداشت، خواست به نوعی به فلاحیه حمله کند. شیخ ثامر احساس خطر کرد و شروع به جمع‌آوری لشکر خود نمود. قوای حکومتی نیز از مرکز دستور گرفتند که کار شیخ ثامر را در صورت عدم دادن خراج، یکسره کند.

حمله‌ی منوچهرخان به فلاحیه حتمی شد. بنی کعب در مقایسه با قدرت دشمن، دارای استعداد نبودند. لذا مجلس بنی کعب از شیخ ثامر خواست که فلاحیه را ترک کند و به محض بازگشت، منوچهرخان دوباره به فلاحیه برگردد. شیخ ثامر همراه خانواده‌ی خود و ۳۷۰ نفر از مخلصین خود، به خارج از فلاحیه رفت و درخواست کرد که با بزرگان بنی کعب استوداع نماید. با آمدن بزرگان بنی کعب، او آنها را اسیر کرده و با خود برد. خروج شیخ ثامر روز شنبه بیست و یکم ماه شعبان سال [۱۲۵۳] بود<sup>۱</sup>. از طرفی، منوچهرخان بعد از دو روز، یعنی در بیست و سوم شعبان همان سال، وارد فلاحیه شد. ابتدا خراج را گرفت سپس عبدالرضا بن برکات را والی فلاحیه قرار داد. اما بعد از مدتی یعنی در اواخر سال [۱۲۵۳] او را عزل می‌کند و مولی فرج الله مشعشع را جانشین او قرار می‌دهد. مولی فرج الله نتوانست زیاد دوام بیاورد و در طول چند ماهی که در فلاحیه بود، جرأت خارج شدن از خانه را نداشت، لذا فلاحیه را

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۶۷

ترک نمود.<sup>۱</sup>

منوچهرخان در طول اقامت خود در فلاحیه، دست به خرابکاری‌های زیادی زد در نتیجه اهالی فلاحیه از او متنفر شدند و او را ملقب به «خصی» یعنی عقیم کردند. شیخ حسن به احمد بن فلاح المحسنی در دو بیت این واقعه را تاریخ‌گذاری نمود، شیخ حسن چنین سرود:

اتانا الخصی اتاه العذاب      و اخفی ضد اماله بالهنا  
یحاول غدر اباہ الاله      لذلک ارخ (غدر بنا) ۱۲۵۳<sup>۲</sup>

شیخ ثامر همان طوری که پیش بینی می‌کرد، دیگر به فلاحیه بازنگشت و در نهر یوسف فوت کرد که در همان جا به خاک سپرده شد.<sup>۳</sup> بعد از فوت ثامر همان طوری که گفتیم، تا مدتی به ترتیب عبدالرضا و مولی فرج الله حکومت کردند که همچنین نتوانستند دوام بیاورند. با خروج مولی فرج الله، بنی کعب شیخ فارس بن غیث را انتخاب کردند.

#### □ شیخ فارس بن غیث (۱۸۳۸-۱۸۴۱)

با روی کار آمدن فارس، اختلاف داخلی بنی کعب دوباره شروع می‌شود و از هر طرف علم استقلال داخلی برافراشته می‌شود. از طرفی، داعی دیگری نیز بود که او لفته بن مبادر می‌باشد.

بنی کعب دو فرقه شدند. کسانی مانند دریس و اتباع آنها تابع شیخ فارس بودند و خنافر، و مقدم تابع لفته... تا اینکه اختلاف بین آنها چنان بالا گرفت که حتی به زد و خورد انجامید که ما در این جا نمی‌خواهیم به این وقایع اتفاق افتاده که جز دوباره‌ی

(۱) سید هادی آل بالیل، مجلة الموسوم، العدد الثامن، سنة ۱۹۹، ص ۱۲۲۷.

(۲) همان منبع.

(۳) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۶۷.

زنده کردن تعصبات و عقده‌های گذشته نیست، بپردازیم. شیخ فارس در سال [۱۲۹۴ هـ. ق.] کور می‌شود و لفته تنها بر کعب حکم می‌راند همان طور که قبلاً نقل شد لفته آدمی سخت‌گیر بود و از سیاست بی‌اطلاع، در زمان او اختلاف به بالاترین درجه خود می‌رسد و تنها کسی که نهایت استفاده را از این اختلاف می‌برد، حاج جابر بن مرداو بود. او با دامن زدن به اختلاف، اسباب تضعیف بنی‌کعب را فراهم نمود، تا بتواند از این آب گل آلود ماهی بگیرد.

زشت‌ترین کار لفته، کشتن فرزندان اهلل از تیره‌ی آل‌بو‌عبیث بود.

اکرید و ارعید و امرید سه برادر بودند و به همراه پسر عم آنها علوان در رکاب لفته بودند، اما با توطئه چینی حاج جابر و تحریض لفته از طرف جابر، لفته بر آنها خشم می‌گیرد و هر چهار نفر را به قتل می‌رساند.

قتل این چهار نفر، تنفر زیادی را سبب شد و همه دست دعا بر علیه لفته برداشتند تا اینکه لفته در تیر [۱۲۹۰-۱۸۷۸] جهت سرکشی بر املاک و جمع‌آوری خراج به صویره رفت و از پشت، هدف گلوله‌ی جعفر فرزند محمد بن فارس قرار می‌گیرد و در دم کشته می‌شود و این شعر معروف صدق پیدا می‌کند: ای کُشته که راکستی تا کُشته شدی باز...

با قتل لفته، بنی‌کعب، حتی از بچه‌های او هم نمی‌گذرند. بشیر و غضبان در همان ساعت اولیه کشته می‌شوند تا داعی ریاست از فرزندان لفته ظهور نکند. دابرسون دستیار نماینده سیاسی انگلیس در بصره چنین نقل کرد: خبر مرگ شیخ لفته و فرزندان وی احتمالاً کعب را علی‌العموم بسیار خشنود خواهد ساخت. او از مدت‌ها پیش دست‌اندازی به مراتع طایفه را شروع کرده بود، تا از این طریق بتواند بدهی‌گزاران خود را به حکمران خوزستان پرداخت کند.<sup>۱</sup>

با قتل لفته نمی‌توان دوره‌ی خاصی را برای یکی از شیوخ تشخیص داد. چون که

(۱) مصطفی انصاری، مترجم: جواهر کلام، تاریخ خوزستان، ص ۶۰.

## ● ..... کعب فلاحیه / ۱۰۱

از نظر سیاسی فلاحیه تابع خرمشهر گردیده و امرای آلبنو ناصر دایره نفوذ آنها به فلاحیه محدود گردید.

بعد از قتل لفته تا مدتی جعفر بر بنی کعب ریاست کرد. اما چون از شخصیتی ضعیف برخوردار بود، از ترس کشته شدن به حفر رفت و در آن جا فوت می‌کند.<sup>۱</sup> البته شایعات زیادی در مورد مرگ او پا گرفت که یکی از مضمونان همان شیخ خزعل بود.

بعد از جعفر رحمه بن عیسی در سال [۱۸۷۸] رمضان سال [۱۲۹۵] حاکم فلاحیه شد. اما چون از عهده مالیات وضع شده بر نیامد، برکنار شد و امور فلاحیه به شیوخ محقره واگذار شد. البته در هرج و مرج سنوات اخیر بنی کعب، حکمرانان خوزستان بی‌تأثیر نبودند. آنها با سیاست اختلاف بینداز و حکومت کن، سال‌ها باعث ایجاد ناامنی داخلی در فلاحیه شدند. تمام هم و غم شیوخ بعد از شیخ ثامر پرداخت مالیات و خراج تعیین شده بود؛ زیرا می‌دانستند که در صورت عدم وصول مالیات مقرر برکنار خواهند شد و تمام دارایی‌ها به شیخ جدید منتقل خواهد شد. لذا بار اصلی بر دوش مردم ضعیف و بیچاره حمل شد. زیرا آنها همیشه باید چوب بی‌تدبیری شیخ خود را بخورند. دوره کند انحطاط بنی کعب موقعی حاصل شد که آنها نتوانستند هدف اصلی خود را که همان حفظ قلمرو خود از تجاوزات بداندیشان بود به انجام رسانند.

اتحادی که در زمان شیخ سلمان بود، از میان رفت. هر کدام از تیره‌ها در فکر استقلال بودند، در نتیجه خاندان مرداو نهایت استفاده از وضع پیش آمده را بردند و با ضمیمه کردن فلاحیه به دایره‌ی نفوذ خود، سعی در گسترش قلمرو خود کردند، شاید می‌خواستند انتقام از تحقیرهای خود که تا زمان رحمه نیز ادامه داشتند را بگیرند، همان طوری که محسن الامین در کتاب «اعیان الشیعه» در باب حاج جابر ذکر کرده:<sup>۲</sup>

(۱) تاریخ اماره بنی کعب، ص ۷۰.

(۲) اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۹.

حاج جابر به عنوان خادم خانواده شیخ به حساب می آمد و هر چند روز یک بار با طبقی بر سر، احتیاجات خانواده شیخ را برآورده می کرد.

علنی کل حال، با انضمام فلاحیه به خر مشهر، مرکز سیاسی منطقه نیز به خر مشهر منتقل شد و فلاحیه با اختلافات داخلی خود، تنها شد.

### □ پایان کار اماره فلاحیه

خاندان آلبو ناصر، خانواده‌ی حاکم بر بنی کعب، نتوانستند میراث گذشته خود را که حاصل فداکاری و مجاهدت بود، حفظ کنند. این خاندان گرفتار جنگ قدرت داخلی شده بود و با تصفیه خونین، مردان کار آمد، یا به قتل رسیدند یا به طریقی کنار رفتند، لذا رحمه آل عیسی نتوانست بر مشکلات داخلی خاندان، فائق شود.

از طرفی، این مشکلات سبب شد که کشاورزی به علت وضع مالیات گوناگون و تقسیم شدن اراضی به زمین های کوچک، از رونق بیفتد و از طرفی دیگر، هیچ کس بر مال خود ایمنی نداشت، حتی خود شیخ المشایخ زیرا با جایگزین شدن شیخ، دیگر املاک او به شیخ جدید منتقل می شود. مشکلات داخلی از یک طرف و دسیسه بازی حکمرانان خوزستان از طرف دیگر، دست حاج جابر آل مرداو را برای اجرای نقشه های خود، باز گذاشت.

حاج جابر توانست بذر اختلاف را بین عشایر فلاحیه بپاشد و آنها را هر چه قدر که توانست تضعیف کرد. البته تضعیف و تحقیر بنی کعب را در آخر کار، دست فرزند جابر شیخ خزعل داد، زیرا بنی کعب یکی از عوامل سقوط شیخ خزعل شدند.

البته سقوط خاندان بنی کعب با توجه به قتل هایی که مرسوم بود، متوقع بود. زیرا شیوخ نخبه نتوانستند تمام برنامه های خود را پیاده کنند یا کشته شدند، یا تبعید، در هر دو حالت، زیانکار اصلی، خود بنی کعب بودند.

در هر حال، ریاست دو یست ساله‌ی آنها که همراه با اقتدار بود، منشاء حوادث



زیادی شد. حوادثی که عثمانیان، انگلیس‌ها و حکومت قاجاریه را نیز گرفته بود. مدت ۲۰۰ سال، خاندان بنی‌کعب، خواب خوش را از این سه قدرت منطقه ربودند، که در نتیجه، سقوط این خاندان، در وهله اول باعث خوشحالی این سه قدرت شده، در آن موقعی که اعراب از مغرب گرفته تا یمن گرفتار استعمار عثمانی یا فرانسه و یا انگلیسی بود.

این خاندان، اماره‌ی تشکیل داده بودند که تا حدودی مستقل بوده بود. شکست دادن انگلیس‌ها و عثمانی‌ها در بعضی از جنگ‌ها، به صورت افسانه، نُقل مجالس اعراب دیگر مناطق تحت استعمار، شده بود. شاید به جرأت می‌توان گفت که در تاریخ پانصد ساله اخیر اعراب، شخصیتی نظیر شیخ سلمان کعبی در خود ندیده است. این خاندان وارث شجاعت‌های شیخ سلمان بوده، اما متأسفانه نتوانستند آن را پاس بدارند.

اگر بخواهیم ظهور بنی‌کعب در فلاحیه را به یک تمدن تشبیه کنیم، فرضیه ظهور و سقوط تمدن‌ها که یکی از شاهکارهای ابن‌خلدون است، بر این خاندان صدق می‌کند.

#### □ درگیری‌های داخلی در سنوات اخیر حکمرانی خاندان

آبو ناصر معلول یک یا دو عامل نبود، بلکه تقسیم «طوایف» تعصب بیش از حد بر یک سری مسائل واهی باعث تقلیل شأن آنها در بین بقیه‌ی طوایف خوزستان شد. بعد از سقوط شیخ خزعل، بنی‌کعب که با امید به بازگشت قدرت قبلی خود به رضاشاه نزدیک شده بودند، بعد از یک یا دو سال متوجه اشتباه بزرگ خود شدند، زیرا رضاشاه نه برای حاکم کردن بنی‌کعب پا به خوزستان گذاشته بود، بلکه چشم طمع به ثروت شیخ خزعل دوخته بود.

در اولین سال ورود، رضا پهلوی آتش فتنه را شعله‌ور ساخت، مقدم از یک

طرف، عساکرها از طرفی دیگر، آلبوغبیش، خنافره، خلاصه اینکده همه به زد و خورد با همدیگر پرداختند. به طوری که افراده سالخورده نقل می‌کنند، در آن ایام کسی جرأت خارج شدن از خانه را نداشت. با بروز این اختلافات، فلاحیه جولانگاه عمال رضاشاه شد.

این عمال، چاره‌ی کار را در نزدیکی هر چه بیشتر عشایر به رضاشاه دانسته، و لذا آن را به عنوان یک ایده به عشایر پیشنهاد دادند.

گرایش یکی دو نفر از رؤسای عشایر به رضاشاه، باعث گرایش اکثریت گردید. علت اصلی این گرایش، خلاصی از جنگ داخلی و ظاهر عوامفریبانه رضاشاه بود، زیرا که رضاشاه اظهار به دینداری می‌کرد و عشایر فلاحیه تعصبی خاص نسبت به مذهب تشیع داشتند.

در مجموعه‌ی این عوامل، در ابتدا رضاشاه، نه فقط مقبول عشایر فلاحیه، بلکه کل خوزستان شد. البته منهای خرمشهر. با خلع قاجاریه و تأسیس سلسلهٔ منحوس پهلوی، چهره‌ی واقعی رضاشاه نمایان شد. اولین کاری که او کرد حجاب را به اجبار برداشت که این کار برای عشایر خوزستان بلکه تمام ایران گران تمام شد. از این جا بود که عشایر، با رضاشاه، که فکر می‌کردند می‌توان با او گفت‌وگو کرد، وارد گفت‌وگو شدند، اما نتیجه‌ی کار آنها تبعید و سرکوب بود. سال به سال رضاشاه در نزد اعراب خوزستان متنفرتر می‌شد. این تنفر بعدها با سقوط او تمام شد و مردم دل به خلف او محمدرضا بستند اما او، دست کمی از پدر نداشت.

تمسک محمدرضا به پان ایرانیسم مساوی شد با تحقیر هر چه بیشتر عشایر ایران. محمد رضاشاه با پرداخت مبالغی هنگفت و به کمک دستگاه مخوف او، ساواک هر ساله رؤسای عشایر را در دربار جمع می‌کرد و رؤسای عشایر یا از روی ناچاری یا به علت سرسپردگی شروع به دست بوسی شاه و ملکه می‌کردند.

دادن مدال‌ها و نشان‌های متعدد متأسفانه رؤسای عشایر را هر چه بیشتر

سرسپرده می‌کرد.

در خوزستان، شاه که از جانب بعضی از رؤسای عشایر اطمینان خاطر یافت، آنها را در کارهای پول سازگماشت.

البته در این بین نباید از ایستادگی بعضی از شیوخ در مقابل عمال محندرضاشاه به سادگی گذشت، در آن زمان پر التهاب، جرأت می‌خواست کسی با ساواک همراه نشود، ولی بعضی از شیوخ این کار را می‌کردند ولی نتیجه آن یا اعدام یا تبعید بود.

شیوخ سرسپرده، خود و خانواده و اعوان آنها در ناز و نعمت بودند و تابعین آنها یعنی قشر زحمتکش اکثریت در نهایت فقر و محرومیت به سر می‌بردند.

در زمان حکومت رضاشاه مدرک دکتری در میان عرب از انگلستان یک دست تجاوز نمی‌کرد. همین طور، مهندسی و بقیه کارهای دیگر.

اعراب ایران در نهایت فقر و محرومیت به سر می‌بردند و شأن آنها، شأن بقیه‌ی مناطق ایران بود.

این پدر و پسر با کارهای ناجوانمردانه‌شان روی بقیه‌ی حکومت‌های دیکتاتوری را سپید کردند. اعراب ایران منهای **اعراب** سر سپرده روز به روز فقیرتر می‌شدند، او از کمترین نعمات زندگی برخوردار نبودند. در همین شادگان فعلی قبل از انقلاب، راه شوسه یا مدرسه نبود. این یک واقعیت بود و کسی نمی‌توانست آن را انکار کند.

در آن زمان ویلای شاه در اعماق جنگل گیلان دارای نعمت برق و آب و تلفن بود، در حالی که در شادگان، یک تلویزیون بود که در قهوه‌خانه گذاشته می‌شد و با موتورهای دیزلی برق آن تأمین می‌شد که مردم با پرداخت چند قران، ساعتی را به تماشا می‌گذراندند. با ظهور علایم انقلاب، عشایر خوزستان و شادگان همدوش بقیه ملت ایران بر علیه شاه قیام کردند.

شاه که عمال خود را برای چنین روزی پیش بینی کرده بود، بین عشایر فرستاد تا

این حرکت خودجوش را متوقف کند. اما عشایر خوزستان هنوز تحقیرها و بگیر و بیندهای ساواک را فراموش نکرده بودند، در نتیجه بر علیه شاه و عمال ناجوانمردانه او به حرکت در آمدند.

امام خمینی(ره) که دارای پایگاهی در بین تمام اقشار ملت ایران بود، همیشه به حال این ملت ستم‌دیده تأسف می‌خورد که چرا گذشتگان برای آیندگان تصمیم می‌گیرند.<sup>۱</sup> در نتیجه حکومت پهلوی را دارای مشروعیت نمی‌دانست.

با پیروزی انقلاب، بعضی از سرسپردگان دیروز و حامیان منافع اعراب ایران امروز، سعی کردند از اکثریت فقیر و بیچاره اعراب سوء استفاده بکنند تا بتوانند همان طوری که در قبل امتیاز می‌گرفتند، باز صاحب امتیاز شوند. اما اعراب ایران این خائنان را می‌شناختند. اینها بودند که بعدها به عراق رفتند و نقشه‌های شهرهای خوزستان جهت بمباران نیروهای عراق می‌دانند.

این عمال سرسپرده چون از قبل خائن به آرمان توده‌ی عرب ایران بودند، هر کجا بروند نه خیانت آنها فراموش می‌شود و نه بین اعراب ایران دارای پایگاهی می‌شوند.

سال‌ها آن پدر و پسر، به چپاول و استثمار اعراب ایران مشغول بودند. عمال سرسپرده که داعی ریاست عشایر را داشتند، کجا بودند؟ البته حق را باید به اینها داد، زیرا دیگر بساط دست بوسی‌ها و نشان و مدال در کار نیست در نتیجه خبری از پیمانکاری‌های بزرگ که برای آنها پول ساز بود، نیز نیست.

آنها نمی‌توانند سخنگوی اعراب ایران باشند و همچنین عراق هم نمی‌تواند حامی منافع اعراب ایران باشد. از یاد ما نخواهد رفت که نیروهای عراقی چه بر سر شهرهایی که پر از اعراب بود آوردند. از یاد ما نخواهد رفت که با اسیران عرب ایرانی چه معامله‌ای را انجام می‌دادند. از یاد ما نخواهد رفت که جسد قطعه قطعه

(۱) نقل به مضمون.

شده‌ی عزیزانمان را با چه اندوهی به خاک سپردیم.

همین شادگان چندین بار برای چند سال مورد بمباران هوایی عراق قرار می‌گرفت. مگر در شادگان چه تأسیسات مهمی وجود داشت که باید در سال چند مرتبه مورد حملات هوایی قرار می‌گرفت. بهترین عزیزانمان را در همین حملات هوایی از دست دادیم.

چندین مدرسه مورد هجوم حملات هوایی قرار گرفتند، به بهانه تخریب دکل و تقویت برنامه‌های شبکه ایران. هر از چندی روستاهای اطراف مورد هجوم قرار می‌گرفتند، آیا این مردانگی بود؟ آیا این گونه باید از اعراب ایران حمایت کرد... البته نباید در نیت صدام، که همانا چپاول نفت این منطقه بود؛ شک کرد. اعراب ایران به عنوان قومی از اقوام تشکیل دهنده‌ی ایران احتیاج به وصی و وکیل ندارند، خود و با رأی خود جمهوری اسلامی را انتخاب کردند و تا آخر بر این انتخاب پافشاری خواهند کرد. ولی مسؤولین نیز قدر این محبت‌های عشایر را بدانند و وسایل پیشرفت آنها را فراهم کنند.

همچنین دستگاه‌های فرهنگی کشور باید مجال عرض اندام برنامه فرهنگی عشایر را فراهم کنند و گوش به حرف‌های کج اندیشان ندهند. اعراب ایران به این نظام دل بستند، در نتیجه نباید آنها را ناامید کرد که باعث ظهور طمّاعان می‌شود. با عرض پوزش از اینکه از بحث اصلی خود خارج شدیم، ولی این گفته‌ها، زبان حال و گذشته‌ی عشایر می‌باشد.

خلاصه اینکه، از اواخر قرن نوزدهم و تا یک ربع قرن بیستم آل مرداو سکان هدایت بیشتر اعراب خوزستان را به دست گرفتند و چون آل مرداو خود کعبی بودند و اماره آنها در خرمشهر به نوعی تابع حکمرانی بنی‌کعب خارج از خاندان آل‌بوناصر بودما در ابتدا و در بخش دوم تأثیر قراردادهای ایران و عثمانی بر منطقه را بیان می‌کنیم، سپس در بخش سوم به سراغ کعب محمّره (خرمشهر) خواهیم رفت.



---

**❖ بخش دوم**

---

**قراردادهای ایران و عثمانی  
و تأثیر آن بر منطقه**





## □ اشاره

قبل از اینکه وارد بحث قراردادهای منعقدہ بین ایران و عثمانی شوم توجه کردن به چند نکته ما را به درک هر چه بیشتر این بحث یاری خواهد کرد. اول اینکه، این قراردادها، بنا به مصالحی کوتاه مدت بسته شد، و در دراز مدت قابل اجرا نبود.

دوم اینکه، به علت عدم وجود حدود قابل حراست از یک طرف و کوچرو بودن عشایر اطراف مرزها از طرف دیگر، تحدید مرز کمی با مشکل مواجه می شد، زیرا با عبور عشایر از یک طرف به طرف دیگر دایره ی وسعت نیز متغیر می شد. و در اکثر معاهده ها زمین های محل سکونت نه به اسم مکان، بلکه به اسم عشایر ساکن آن نواحی برده می شد. مثلاً در معاهده ارزنة الروم در جایی که، در مورد حدود ایران بحث می شود، بعد از ذکر چند جای معین اضافه می کند که حدود ایران در سمت چپ شط العرب به علت سکونت عشایر که به تابعیت بودن آنها به ایران اعتراف می شود، امتداد دارد.<sup>۱</sup>

سومین نکته که باید مورد توجه قرار بگیرد، دخالت دو دولت استعماری آن زمان، روسیه و انگلیس است. زیرا این دو دولت با ملاحظه ی منافع خود همیشه در پی بی ثباتی در منطقه بودند، تا بتوانند هر چه بیشتر ایران و عثمانی را تضعیف بکنند. اما قراردادهایی که بین دولت ایران و عثمانی در طول تاریخ تا تجزیه مرد بیمار

---

(۱) شاکر الضابط، العلاقات الدولية، ص ۶۳ و ۷۳.

(عثمانی) بسته شد، یکسری پرسش‌هایی را در پی خود داشت، مخصوصاً قراردادهایی که قبل از سال [۱۸۴۸] به امضار رسیدند، در تعیین مرزهای یابی دقتی سهواً صورت گرفته و یا با دخالت روسیه و انگلیسی ابهاماتی به صورت عمدی در قراردادها گنجانده می‌شد، تا در آینده از این ابهامات به نحو احسن بهره‌برداری شود. همان طوری که بعد از قرارداد ارزنة الروم دوم سال ۱۸۴۸، از ابهامات ماده دوم قرارداد بهره‌برداری سیاسی زیادی کردند.

#### ۱. معاهده‌ی مراد چهارم

عراق و بلاد مابین النهرین برای حکومت تازه تأسیس صفویه اهمیت مذهبی زیادی داشت.

صفویه که نقطه متحول ایران از نظر مذهبی به علت اختیار مذهب تشیع به شمار می‌رود، اما کن متبرکه را هدف اساس خود قلمداد کرد. شاه عباس صفوی سیاست خارجی خود را معطوف به عراق کرد. در نتیجه، بین او و عثمانی‌ها در مرزهای غربی ایران و شرقی عثمانی تشنج ایجاد شد، عثمانی‌ها بر شیعیان عراق فشار می‌آوردند و ایران نیز بر اهل تسنن خود در مرزهای غربی، همین سختگیری‌های مذهبی را روا می‌دانست.

دولت صفویه عراق را جزء لایتجزای ایران می‌داند و بر این امر پافشاری می‌کند، که با این پافشاری‌ها، عثمانی‌ها نیز چنین ادعایی را دارند، اما در اصل هر دو دولت ادعای بی‌اساسی می‌کنند، چرا که خود عراق مرکز پایتخت اسلامی بوده و حتی در اواخر حکومت خلفای عباسیان و تا انقراض آنها به دست مغول، بغداد مرکز خلافت مسلمین بود. اما به علت موقعیت سوق الجیشی آن از یک طرف و صبغه دینی آن از طرف دیگر، هر کدام از دولت‌های متخاصم سعی در انضمام آن به خود را داشتند. این کشمکش که در بعضی مواقع منجر به جنگ گردید تا سال [۱۶۲۹ م] ادامه

یافت تا اینکه هر دو دولت بر سر میز مذاکره نشستند، که این نشست منجر به بستن معاهده‌ای شد که بعدها این معاهده، مراد چهارم<sup>۱</sup> یا ذهاب<sup>۲</sup> نام گرفت. در این معاهده عراق به دولت عثمانی واگذار گردید و ایران رسماً ادعای خود را در مورد آن پس گرفت، اما این معاهده نتوانست حدود ایران و عثمانی را به صورت مشخص و واضحی ترسیم کند و باعث ادامه یافتن این اختلاف تا قرن نوزدهم و بیستم گردید. بخصوص در مورد شط العرب، در معاهده ذکر از آن نشد.<sup>۳</sup> موقتاً اختلاف مرزی فروکش کرد، اما بعدها در قرن هجدهم باز اختلاف ایران و عثمانی شعله‌ور شد که منجر به بسته شدن معاهده‌ی دیگری گردید.

## ۲. معاهده‌ی امیر اشرف سال [۱۷۲۸ م]

این معاهده تقریباً بعد از یک قرن که از معاهده‌ی مراد چهارم گذشته بود، بین دولت عثمانی و امیر اشرف افغانی- که دولت صفویه را ساقط کرده بود و خود بر ایران حکومت می‌کرد- بسته شد. ضعف افغان‌ها در اداره‌ی کشور سبب گردید که حکومت مشعشعیان و مرکز حکومت آنها حویزه، جزو قلمرو عثمانی‌ها ملحوظ شود.<sup>۴</sup> اما باز هم در مورد حدود جنوبی شط العرب ذکر در معاهده نشد. شاید که تا آن موقع این رود اهمیت استراتژیکی نداشت. هر چه بود در مورد این رود و حدود آن در آن معاهده بحثی صورت نگرفت. باز هم موقتاً اختلاف‌ها فروکش کرد اما با ظهور نادرشاه حکومت ایران دوباره یکی از قدرت‌های قدر منطقه به شمار آمد.

(۱) مراد چهارم، یکی از سلاطین عثمانی بود.

(۲) شهری در اطراف قصر شیرین.

(۳) دکتر علاء نوری کاظم، الحدود الشرفیه، ص ۲۰.

(۴) شاکر الضابط، العلاقات الدولیه و معاهدات الحدود بین العراق و ایران، ص ۲۹ و ۶۲.

نادر که خوی نظامی‌گری داشت و سعی زیادی کرد که به قلمرو ایران بیفزاید حمله او به هندوستان و تملک جواهرات معابد آن سرزمین، او را هر چه بی‌شتر طماعت می‌کرد، در مورد مذهب نادر حرف‌های زیادی شده است. اما به صورت یقین، او به عنوان حاکم شیعی مذهب به شمار نمی‌رود. نادر موقعی که از حملات توسعه طلبانه خود در مرزهای شرقی فارغ گردید، متوجه مرزهای غربی شد، این توجه او سبب به وجود آمدن زد و خوردها و ظهور اختلاف و نمایان شدن آن بر صحنه گردید.

### ۳. معاهده‌ی نادرشاه سال [۱۷۴۶]

در این معاهده که بیشتر سیاسی بود تا ترسیم مرزها نتوانست اختلاف چندین ساله را حل کند.

این معاهده، هر دو طرف را که نیاز به آرامش در حدود خود داشتند ارضا می‌کرد. زیرا دولت عثمانی گرفتار جنگ با روسیه و اروپا بود و نادر گرفتار هرج و مرج داخلی، که خود به علت سوءظن به اطرافیان باعث و بانی آن بود.

برای عثمان‌ها مرزهای غربی دارای اهمیت زیادی بود، زیرا در آن مرزها منابع طبیعی زیادی وجود داشت و نیز جنگ با دولت کافر به زعم آنها نوعی جهاد تلقی می‌گردید. در نتیجه به ایران به عنوان یک دولت مسلمان نگاه می‌کردند. این معاهده، همان طور که گفتیم صبغه‌ی سیاسی داشت، و به مسأله اصلی که همان ترسیم حدود بود نپرداخت. انباشته شدن این عدم توجه‌ها و ظهور آن در قرن نوزدهم، حتی بعد از تجزیه دولت عثمانی ماندگار شد.

با ظهور استعمار و به زیر سلطه رفتن هند و تشکیل کمپانی‌های متعدد فرانسوی، هلندی و انگلیسی و لزوم انتقال کالاها هر چه سریعتر از مبدأ به مقصد شط العرب روز

به روز بر اهمیت آن افزوده گردیده، در نتیجه ارتباط با اهالی و ساکنان خلیج فارس و شط العرب و خور عراق تا سواحل مدیترانه در رأس کارهای دولت ذی نفع در این تجارت قرار گرفت.

گذشتن کاروان‌های تجاری خارجیان از عراق و ایران و سرزیر شدن کالای صنعتی لزوم ایجاد بندرها را ایجاب کرد.

در نتیجه، بصره که تا آن موقع گمنام بود، به عنوان منطقه‌ای اقتصادی شناخته شد که بعدها بوشهر و بندرعباس و خرمشهر به آن افزوده گردید.

چون دو دولت ایران و عثمانی در حلقه وصال این تجارت که شرق و غرب را به هم متصل می‌کرد، قرار گرفته بودند، بر دستیابی هر چه بیشتر به این تجارت به رقابت با هم پیوستند. البته در این رقابت که بعدها حالت خصمانه‌ای به خود گرفت، اروپائیان ذی نقش بودند، لذا روز به روز اختلاف بین این دو دولت مسلمان بیشتر می‌شد، تا اینکه منجر به معاهده‌ی ارزنة الروم اول گردید.

#### ۴. معاهده‌ی ارزنة الروم اول

قبل از اینکه به حوادثی که منجر به معاهده‌ی ارزنة الروم اول شد بپردازیم این نکته را باید فراموش نکنیم که معاهده‌ی ارزنة الروم برای دو دفعه در سنوات مختلف بین دو دولت عثمانی و قاجاریه بسته شد، که متأسفانه برخی از مورخان این دو معاهده را در غالب یک معاهده به نام ارزنة الروم می‌آورند که باعث به وجود آمدن ابهاماتی برای خوانندگان گردید. لذا ما در این جا، ضمن تفکیک این دو معاهده از یکدیگر در دو مقوله‌ی جداگانه به علل و پیامدهای ناشی از بستن آنها می‌پردازیم.

معاهده‌ی ارزنة الروم اول نتیجه‌ی در نور دیدن مرزها در شمال بود. در سال ۱۸۲۲ میلادی که عثمانی‌ها با اروپائیان در جنگ بودند، ایران منطقه‌ی قارص و بایزید را

اشغال نظامی کرد و عثمانی‌ها را مجبور به قبول شرایط خود نمود.<sup>۱</sup>

عثمانی‌ها چون در حال جنگ در جبهه‌ی غرب بودند تمایل به گشایش جبهه‌ی دیگری را برای خود نداشتند. در نتیجه، هر دو طرف در ولایت ارزنة‌الدوم عثمانی گرد هم آمدند که پس از بحث‌های زیاد، در سال [۱۸۲۳م] منجر به عقد معاهده‌ای شد که به ارزنة‌الروم اول معروف گردید.<sup>۱</sup>

در این معاهده صلح معاهده‌های قبلی مورد تاکید قرار گرفت بخصوص معاهده‌ی [۱۷۴۶] نادر شاه، که هر دو طرف بر آن صحه گذاشتند و آن را قابل اجرا دانستند.<sup>۲</sup>

همچنین روابط برادری دو جانبه، نصب‌العین هر دو طرف شناخته شده و ایران متعهد شد که در ولایت عراق و کردستان عثمانی دخالت نکند.<sup>۳</sup> اما با تمام این تمهیدات، باز هم اختلاف مرزی از بین نرفت. روس‌ها و انگلیس‌ها که در ایران و عثمانی منافع زیادی داشتند و این منافع در سایه آرامش حدود دو طرف قابل ازدیاد بود و هر دو دولت استعماری را به تکاپو انداخت و از سال [۱۸۲۳] یعنی معاهده ارزنة‌الروم تا سال [۱۸۴۸] یعنی معاهده ارزنة اول تا سال [۱۸۴۸] یعنی تا معاهده ارزنة‌الروم دوم این دو دولت سعی بلیغی کردند که فقط هر دو طرف متخاصم را بر میز مذاکره بنشانند، حتی اگر به حساب یکی از دو طرف باشد.

البته همچنین هم شد و معاهده‌ی ارزنة‌الروم دوم به حساب ایران بسته شد.

#### ۵. معاهده‌ی ارزنة‌الروم دوم سال [۱۸۴۷م]

این معاهده نسبت به معاهده‌ی پیشین، از شفافیت بیشتری برخوردار بوده، ولی با این وجود، با اضافه کردن قسمتی از طرف عثمانی‌ها بعدها مورد قبول ایران همان

(۱) دکتر عبدالعزیز، سلمان نواز، العلاقات العراقية الأيرانية، ص ۲۸.

(۲) دکتر محمدحسن العبدروس، استاد جامعة الكويت، دراسات في العلاقات العربية الأيرانية، سنة ۱۹۹۹ دارالكتاب الحديث الكويت، ص ۱۸۵.

(۳) همان منبع، ص ۱۸۵.

طوری که ذکر خواهیم کرد - قرار نگرفت.

لرد پالمرستن وزیر خارجه انگلستان در آن زمان به سفیر کبیر آن دولت در روسیه در نامه‌ای راجع به این معاهده چنین نتیجه گیری می‌کند: «سرحد ایران و عثمانی هرگز به طور قطعی تعیین نخواهد شد، مگر بوسیله‌ی تصمیم آمرانه‌ی انگلیس و روسیه»<sup>۱</sup>

از نتیجه گیری لرد پالمرستن چنین مستناد می‌شود که این معاهده نتوانست به اختلافات چندین ساله‌ی ایران و عثمانی پایان ببخشد.

این معاهده، بعد از سه سال بحث و بررسی دو هیأت از دو دولت متنازع، با مشارکت روسیه و انگلیس بسته شد.

از طرف هیأت ایرانی، امیرکبیر که آن زمان قائم مقام فراهانی نامیده می‌شد، ریاست آن هیأت را در دست داشت و در ولایت ارزنة الروم با هیأت عثمانی و نمایندگان روسیه و انگلیس بر سر توافقی که هر دو طرف را راضی کند تشکیل جلسه داد.

اما همان طوری که ذکر کردیم، سه سال طول کشید تا توافقی حاصل شود، در این سه سال، جلسات متعددی صورت گرفت که در بعضی وقت‌ها به بن بست می‌رسید و جلسات متوقف می‌شد.

مثلاً وقتی که نجیب پاشا (۱۸۴۲ - ۱۸۴۷ م) در سال [۱۸۴۳] به کربلا هجوم برد و باعث قتل و غارت شیعیان ساکن آنجا گردید، هیأت ایرانی جلسات منعقد شده را متوقف نمود که با اصرار دو دولت روسیه و انگلیس، بعد از مدتی حاضر شدند که جلسات را از سرگیرد.

البته هیأت ایرانی از این پیشامد نهایت استفاده را برد و درخواست غرامت برای شیعیان کربلا و همچنین درخواست غرامت بابت خساراتی که علی پاشا در حمله

---

(۱) اسناد مرزی ایران و عراق، وزارت خارجه ایران، سال ۱۳۶۸، ص ۲۱.

خود در سال [۱۸۳۷] به خوزستان وارد کرد، را از دولت عثمانی مطالبه کرد. دولت عثمانی در پاسخ مطالبه غرامت، از ایران خواست که از خرمشهر که مورد ادعای طرف عثمانی بود، عقب‌نشینی کند.

خلاصه در سال [۱۸۴۶] وضع بین دو طرف بحرانی شد. دولت عثمانی کشتی‌های جنگی خود را به کارون فرستاد تا زمام امور خرمشهر را در دست گیرد و کشتی‌های تجاری را مجبور به لنگر انداختن در بصره نماید.

ایران به دخالت عثمانی اعتراض کرد که مورد تأیید انگلیس‌ها قرار گرفت. عثمانی‌ها چون دخالت خود را مورد اعتراض طرف انگلیس دیدند عقب‌نشینی کردند و با اصرار روسیه و انگلستان دو طرف متخاصم حاضر شدند که جلسات خود را از سر بگیرد.

در نتیجه، دو طرف موافقت کردند که در بعضی مسائل مورد اختلاف به توافق برسند و بقیه را برای بررسی بیشتر به آینده موکول کنند. با این وجود، در ۳۱ ايار (مابو) سال [۱۸۴۷] در زمان سلطان عبدالمجید عثمانی و شاه محمد قاجار معاهده‌ای در ۹ ماده بین طرفین منعقد گردید.<sup>۲</sup>

بعدها همان طوری که نوشتیم، دولت عثمانی متممی با موافقت دو دولت روسیه و انگلستان و نماینده ایران که در این باب اختیاری نداشت، اضافه کرد، که بعد از ذکر این ۹ ماده توضیحات لازم را در مورد یادداشت دولت عثمانی ارائه خواهد کرد. ماده یکی: دو طرف متعهد می‌شوند که از مطالبات مالی خود به یکدیگر صرف نظر کنند به شرطی که این صرف نظر به اختلاف دو طرف، در ماده چهارم که بحث آن را خواهیم آورد شامل نشود.

(۱) سال ۱۲۶۴ ه. ق.

(۲) شاکر الضابط، العلاقات الدولیه ۶۳ و ۷۳ همچنین می‌توان به کتاب گزیده‌ی اسناد مرزی ایران و عراق از انتشارات وزارت خارجه رجوع کرد.



ماده دو: حکومت ایران متعهد می‌شود که بلندی‌هایی که در مغرب ذهاب موجود است را به حکومت عثمانی واگذار نماید، همچنین دولت عثمانی متعهد می‌شود که زمین‌های کوهستانی در شرق ذهاب بخصوص منطقه کرند را به ایران واگذار کند. همچنین دولت ایران متعهد می‌شود که از کلیه ادعاهای خود در مورد سلمانیه صرف نظر کند، همچنین تعهد می‌دهد که در مسائل داخلی عثمانی در آن منطقه دخالت نکند و یا تجاوز ننماید. در مقابل، طرف عثمانی به سیاست ایران بر خرمشهر و بندر آن و نیز به سیاست ایران بر جزیره‌ی خضر (آبادان) و بندرها و زمین‌های واقع شده در ساحل چپ شط العرب که تحت تصرف عشایری که تابع ایران هستند اعتراف رسمی می‌کند.

و نیز به ایران حق داده می‌شود که با آزادی کامل از دهه‌ی داخلی شط العرب تا آخر حدود مشترک دو طرف کشتیرانی بکند.

ماده سوم: همان طوری که دو طرف، از ادعاهای خود نسبت به همدیگر در خصوص زمین‌های مورد اختلاف به توافق رسیدند، متعهد می‌شوند فوراً هیأتی متشکل از مهندسين دو طرف برای ترسیم حدود مورد توافق دو طرف که در ماده دوم ذکر شده است تشکیل دهند.

ماده چهارم: دو طرف تعهد می‌کنند که نمایندگانی از طرف خود برای حل مسائلی که با قبول معاهده [۱۲۶۱هـ] به وجود آمده است، بفرستند. همچنین این نمایندگان به مسائل تابعیت اشخاص و خراج و رسوم مورد مطالبه‌ی هر دو طرف رسیدگی کند.

ماده پنجم: حکومت عثمانی متعهد می‌شود که بزرگان فراری ایران به عثمانی در آن جا اقامت گزینند و از نقل مکان آنها ممانعت به عمل آید و نیز هیچ‌گونه روابط سری با ایران<sup>۱</sup> نداشته باشند همچنین هر دو دولت س‌امی متعهد می‌شوند که همه‌ی مهاجرین دو طرف طبق معاهده‌ی ارزنة الروم [اول] به همدیگر بازپس داده شوند.

---

(۱) منظور با مخالفین دولت می‌باشد.

ماده هشتم: تجار ایران باید مالیات گمرکی بر کالاهای خود، چه به صورت نقد یا کالا، بر حسب قیمت کالای خود بر همان سال شرح داده شده در ماده بازرگانی معاهده‌ی ارزنة الروم [اول] منعقد شده در سال [۱۲۳۸ هـ ق، ۱۸۲۳ م] پرداخت نمایند و از مطالبه‌ی بیشتر از حدود تعیین شده خودداری شود.

ماده هفتم: دولت عثمانی متعهد می‌شود که زوار ایرانی طبق معاهدات پیشین، بتوانند با سلامت کامل اماکن مقدسه را زیارت نمایند و با مزاحمت‌ها، هر طوری که باشد، مواجه نشوند. همچنین دولت عثمانی جهت تقویت مناسبات دوستی دو طرف اسلامی، متعهد می‌شود که تمام وسائل و اجرائیات لازم برای فراهم کردن امنیت امتیازات ایران در زمین‌های عثمانی، نه فقط شامل حال زوار، بلکه شامل حال بقیه‌ی رعایا خواهد شد و آن هم به صورت حمایت از هرگونه ظلم و تعدی یا خشونت، چه تجاری باشد و یا غیره....

همچنین دولت عثمانی متعهد به اعتراف کنسول‌هایی که ایران در زمینه‌های عثمانی بنا بر مصالح تجاری خود تعیین می‌کند حمایت لازم را معمول دارد. البته فقط مدینه منوره و مکه‌ی مکرمه از این توافق مستثنی می‌شوند.

همچنین دولت عثمانی متعهد می‌شود که تمام حقوق یک کنسول و امتیازات آن که حق تمتع در آنها را داشته احترام بگذارد.

ایران نیز به دولت عثمانی اجازه می‌دهد که در هر کجا که تشخیص می‌دهد در خاک خود (ایران) کنسولی دایر کند و به تمام حقوق او احترام می‌گذارد.

همچنین ایران ملزم است طبق اصول معامله ذکر شده با تجار عثمانی و سایر رعایای آن دولت رفتار کند.

ماده هشتم: دو دولت اسلامی تعهد می‌نمایند که تمام وسایل و امکانات ممکنه، جهت منع هرگونه دزدی و سلب از طرف عشایر و اقوام ساکن دو طرف مرز را به کار برند بر این اساس. در بعضی مراکز حدودی سرباز مستقر نمایند که بر این مراکز

واجب است که به تعدی قتل و دزدی در زمین‌های یکدیگر از رعایای طرف مخالف رسیدگی نمایند.

همچنین دو دولت اسلامی در مورد عشایری که دانسته می‌شود تابع کدام دولت هستند، اجازه می‌دهد با آزادی کامل مکانی را برای سکونت دائمی خود انتخاب کنند.

اما عشایری که دانسته نمی‌شود تابع کدام دولت هستند، بر آنها مفروض است به داخل حدود دولتی که منتسب به آنند، مهاجرت کنند.

ماده نهم: دو دولت در این جا تمام مواد معاهدات پیشین بخصوص مواد معاهده‌ی ارزنة الروم اول (۱۸۲۳) را نه تأیید، نه ملغی می‌کنند.

همچنین دو دولت اسلامی متعهد، توافق می‌کنند که بعد از مدت دو ماه کمتر ضمن تبادل این معاهده به همدیگر آن را مهر و امضاء نمایند.»

این توافق همان طوری که شاهد بودیم در ۹ ماده به توافق دو طرف رسید، اما بعد از مدتی دولت عثمانی در تاریخ ۲۶ آوریل سال ۱۸۴۷ طی نامه‌ای به دو دولت انگلیس و روس خواستار الحاق متمم به این معاهده شد؛ چراکه باب العالی در بعضی مواد معاهده ابهاماتی تشخیص داده، لذا قبول معاهده را منوط به الحاق این متمم اعلام کرد.

اما ابهامات و ملحقات این معاهده چیست؟

دولت عثمانی در دو جا خواستار توضیحات نمایندگان روسیه در انگلیس شد و نیز با ذکر تفسیر خود از معاهده خواستار قبول آن شد.

۱. دولت عثمانی ماده دوم معاهده را چنین تفسیر کرده که دولت عثمانی فقط خرمشهر و بندر آن و جزیره (آبادان) را به مالکیت ایران به رسمیت می‌شناسد و زمین‌های دولت عثمانی خارج از این دو جا و بنادر دیگر را شامل نمی‌شود.

۲. در مورد ماده یک و چهار دولت عثمانی از اینکه دولت ایران آن را تفسیر

غیرقانونی کرده و از نو ادعاهای مالی جدیدی بکنند، مراتب نگرانی خود را به اطلاع آن دو دولت می‌رساند.

در جواب نامه و ایرادات باب‌العالی و اقتراحات آن اوستینوف واج و لیسلی نمایندگان روسیه و انگلستان طی نامه‌ای در ۱۴ نیسان سال ۱۸۴۷ به نامه‌ی قبلی دولت عثمانی چنین پاسخ دادند: «که بندر خرم‌شهر و آن قسم از اراضی که در مقابل خرم‌شهر در حفار موجود می‌باشد، با دولت عثمانی موافقت که ترک خرم‌شهر و بندر آن و جزیره خضر به معنی ترک بقیه مناطق در آن منطقه نیست و آنها کاملاً تابع و مختص دولت عثمانی می‌باشند.

اما در مورد احتمال وجود تفسیر غیرقانونی از طرف دولت ایران این نمایندگان ضمن احاله این دو بند به یک کمیته مخصوص طبق معاهده رفتار خواهد شد.» دولت عثمانی با دریافت این نامه و توضیحات دو دولت میانجیگر طی نامه‌ای در ۲۹ جمادی‌الأول سال ۱۲۶۳ مراتب طیب خاطر خود را از توضیحات دو دولت میانجیگر اعلام می‌کند و خواستار الحاق این تفسیر به عنوان یک متمم به معاهده می‌شود. که گفتیم آن دو دولت با نامه ارسالی خود در ۱۴ نیسان ۱۸۴۷ موافقت خود را اعلام نموده بودند.

اما نظر دولت ایران در باب این متمم الحاقی و تفسیر چه بود؟ دولت ایران که به وزیر مختار خود در پاریس دستور داده بود که به اسامبول برود و معاهده را امضا نماید، بعدها با امضای وزیر مختار خود که معاهده را امضا نموده، هم متمم، مخالفت کرد، زیرا متمم معاهده را خارج از اختیارات او می‌دانست.

البته سفیر ایران محمدعلی در نامه‌هایی به تاریخ ۳۱ کانون‌الثانی سال ۱۸۴۸ موافقت خود را با الحاق متمم اعلام نموده بود.

با بسته شدن این معاهده، با وجود بعضی ابهامات و ایرادات دو دولت خود را ملزم به اجرای آن دانستند و تا حدودی اختلاف فروکش کرد. ولی با این وجود، این

اختلافات ماندگار ماند و با ظهور شیخ خزعل تفسیرات متعددی از این معاهده شد که حتی بعد از سال ۱۹۲۵ خوزستان صحنه‌ی این سیاست‌ها شده بود. دولت عراق که وارث دولت عثمانی در حدود ایران با آن دولت بود با پیش کشیدن این معاهده، زخم‌های کهنه را از نو ساخت که ضمن شکایت‌های متعدد به جامعه‌ی ملل و بعدها به سازمان ملل در سنوات مختلف با تمسک به متمم این معاهده، خواستار اجرای ترتیبات جدیدی شد.<sup>۱</sup>

### □ نقش دولت‌های انگلیس و روسیه در این معاهدات

قبل از ظهور پرتغالی‌ها در قرن شانزدهم به عنوان یک قدرت خارجی در خلیج فارس، اصطلاح استعمار به معنای امروزی متداول نبود. آنچه اولین سردار پرتغالی آلبرکرک - که وارد خلیج فارس شد در سر داشت، فقط گسترش امپراتوری پرتغال بود و بس. آلبرکرک با تسخیر هرمز و بعدها مسقط، سوهر، قطیف و بحرین قدرت خود را در خلیج فارس تثبیت کرد.<sup>۲</sup> البته بعدها شاه عباس اول توانست پرتغالی‌ها را شکست دهد و اراضی ایرانی در تسخیر پرتغالی‌ها را آزاد سازی کند، اما با خروج پرتغالی‌ها، هلندی‌ها و فرانسویان و بعد از آنها پیر استعمار انگلیس وارد صحنه شدند که فقط انگلستان و تا حدودی فرانسویان توانستند تا عصر حاضر جایگاه‌هایی در خلیج داشته باشند. اگر منظور آلبرکرک در قرن شانزدهم توسعه دادن امپراتوری پرتغالی بود، در قرن هجدهم، انگلیس‌ها توسعه تجاری را مدنظر داشتند. تا با این حربه دولت‌ها را هر چه بیشتر و مطمئن تر وابسته به خود کنند. سیاست تجاری انگلیس در جنوب و

۱) خواننده گرامی، جهت اطلاع از این شکایات و جواب‌های طرف ایرانی همراه توضیحات کامل می‌تواند به کتاب گزیده‌ی اسناد مرزی ایران و عراق از انتشارات وزارت خارجه ایران، مراجعه کند.

۲) عبدالاعمر امین، «منافع بریتانیا در خلیج فارس»، ترجمه علی رجبی نیری، ص ۱۰.

سیاست نظامی تجاری روس‌ها در شمال، عرصه را بر تجارت محلی تنگ کردند. این سیاست در هر زمانی تغییر می‌کرد و ثابت نبود، گاه که تضعیف عثمانی مدنظر بود، هر دو دولت در پی تضعیف عثمانی‌ها نقشه‌های مفصلی را اجرا می‌کردند.

اگر تضعیف ایرانی‌ها مدنظر بود با لطایف الحیل، ایران را تضعیف و مجبور به قبول شرائط خود می‌کردند. همان طوری که در جنگ‌های شمالی ایران با روسیه در معاهدات گلستان و ترکمنچای به منصفانه ظهور رسید. ولی اگر تضعیف هر دو دولت به مصالح آنها خدمت می‌کرد، ایران و عثمانی را به جان همدیگر می‌انداختند و در آخر، خود به عنوان خیرخواهی و ساطت می‌کردند.

خلاصه، سیاست ثابتی در پیش نمی‌گرفتند و در نتیجه نقش آنها در معاهدات به صورت ملموس قابل رؤیت نبود.

برای انگلیسی‌ها، هند و برای روسیه، رسیدن به آب‌های گرم خلیج فارس اهداف نهایی به شمار می‌رفت.

انگلیس‌ها برای حفظ هندوستان سه کار مهم را باید انجام می‌دادند:

۱. از نظر تجاری هند را وابسته به انگلستان بکنند و پل ارتباطی از انگلیس تا

هندوستان را باید هر چه با امن تر کردن اوضاع به منصفانه ظهور برسانند.

۲. همسایه‌ی قدرتمندی که بتواند هند را گاه و بی‌گاه مورد حمله قرار بدهد،

وجود نداشته باشد.

۳. با حفظ این همسایه‌ی ضعیف، حایلی بین هندوستان و روسیه ایجاد کند.

برای تحقق این سه هدف، انگلیس‌ها مجبور بودند ایران را در معادلات خود به

حساب آورند، در نتیجه، ما شاهد بودیم که هر وقت ایران به مرز اقتدار می‌رسید،

انگلستان با ایجاد مشکلاتی ایران را تضعیف می‌کرد و هر وقت ایران به مرز تفکیک

می‌رسید، انگلستان ظهور می‌نمود و توازن را حفظ می‌کرد.

هر دو حالت را می‌توان در زمان‌های مختلف مشاهده کرد. اولین حالت که تضعیف ایران مدنظر بود، در زمان فتحعلیشاه قاجار عملی شد، و با تحمیل معاهده‌ی ناعادلانه به ایران این دولت را تضعیف کرد. نمونه‌ی دیگری برای حالت دوم که جلوگیری از تفکیک ایران در اوایل دوره قاجاریه رخ داد. با پایان یافتن جنگ جهانی اول، ایران بشدت تضعیف شد و از گوشه و کنار ایران علم استقلال برافراشته شد. که البته بدون تحرک انگلیس‌ها نبود. ولی با چرخش ۱۸۰ درجه‌ای، رضا پهلوی را تقویت نمود و از تفکیک ایران جلوگیری کرد. این سیاست سال‌ها به عنوان یک دکترین بر وزارت خارجه انگلیس و روسیه حاکم بود.

در نتیجه، می‌بینیم در معاهدات منعقد شده در آن زمان؛ چه بین ایران و روسیه؛ چه بین ایران و عثمانی؛ و نیز، بین عثمانی و روسیه، همیشه کفه‌ی ترازو به نفع دول خارجی پایین می‌آمد.

معاهداتی که بین ایران و عثمانی بسته می‌شد، بخصوص معاهده‌ی ارزنه‌ی دوم سال ۱۸۴۸ را اگر بخواهیم تحلیل واقع بینانه بکنیم، می‌بینیم هر دو طرف متخاصم در این معاهده دارای منافع زیادی نبودند. چه بسا در بعضی ماده‌ها به نفع یکی و به ضرر دیگری تمام شده بود. مثلاً الحاق رسمی خرمشهر به ایران در آن معاهده به نفع بریتانیا بود. چراکه کارون مدنظر انگلیسی‌ها بود، و سیاست بلند مدتش در تسلط بر این شاهراه حیاتی متمرکز بود.

همان‌طور هم شد. زیرا تقریباً بعد از چهل سال از معاهده‌ی ارزنه‌الروم دوم سال ۱۸۴۸ در سال ۱۸۸۸ انگلستان در لوای شرکت رنج توانست امتیاز کشتیرانی کارون را تصاحب کند.

خلاصه، دولت‌های استعمارگر همیشه در فکر منافع خود بودند و این از حس توسعه‌طلبی انسان به صورت عام و اروپائیان به صورت خاص نشأت می‌گرفته است. ضعف کارگزاران سیاست در ایران و عثمانی در بازگذاشتن میدان برای این دول

برای جولان هر چه بیشتر بی‌تأثیر نبود این کارگزاران که از روی لیاقت به این مناصب نرسیده بودند، بلکه از راه خرید و فروش پست‌ها و رشوه دادن به دربار به این‌گونه مناصب دست یافته بودند و در تحقق اهداف انگلیس‌ها به صورت غیر مستقیم شراکت و مساعدت می‌کردند.

وابسته بودن رجال دولت به یکی از دُول استعمارگر جا را برای خدمتکاران صدیق تنگ کرد. نمونه‌ی آن امیرکبیر بود. که با لطایف الحیل کنار گذاشته شد. و به طرز مخوفی کشته شد. دربار هر دو دولت ایران و عثمانی آن قدر در فساد غوطه‌ور بودند که از نقش دُول استعمارگر در شعله‌ور کردن جنگ‌ها بین کشورهای ضعیف منطقه بی‌خبر بودند یا خود را به «کوچه علی‌چپ» می‌زدند!

فساد دربار در آخر هم کار دست دو خاندان قاجاریه و عثمانی داد و همین دول که به ظاهر یار و رفیق آنها بودند، حکم تجزیه عثمانی را دادند،<sup>۱</sup> و زوال قاجاریه را در سال [۱۳۰۴ هـ ش] صادر کردند.

توده مردم هر دو دولت در عالم بی‌خبری به سر می‌بردند و از این بده و بستان‌ها نه ذینفع بودند و نه بی‌تأثیر،.... می‌بینیم که سلیمانیه به دلخواه مذاکره‌کنندگان معاهده ۱۸۴۸ به عثمانی واگذار می‌شود، بدون اینکه مردم این منطقه بتوانند بر این الحاق اجباری تأثیری بگذارند. در بقیه‌ی جاها همین طور هم شد و توده‌ی مردم فقط به عنوان ابزار داد و ستد در این‌گونه معاملات نقش داشتند.

آخرین عاملی که دست دول استعمارگر در تحصیل امتیازات در معاهدات را باز گذاشت، ضعف سیاسی مردم بود. این ضعف باعث شد که همیشه به اروپائیان به عنوان دوست نگاه شود و اگر اختلاف دینی نبود، چه بسا آنها را در تمام شؤون خود شریک می‌کردند.

مجموعه‌ی این عوامل سبب شد که مردم به نقش دول استعمارگر در معاهدات پی

(۱) در کنفرانس ورسای بعد از جنگ جهانی اول، دول محور حکم تجزیه عثمانی را صادر کردند.



● ..... قراردادهای ایران و عثمانی / ۱۲۷

نبردند و هم با ضعف بینش سیاسی - اقتصادی خود جاده را برای آنها هموار کنند. روسیه و انگلیس دو ابرقدرت آن زمان به حساب می آمدند که با به وجود آمدن ابرقدرتی دیگر مخالف بودند؛ بخصوص اگر این ابرقدرت صبغی اسلامی می داشت، زیرا به راحتی می توانست تمام نقاط مسلمان نشین جهان را تحت لوای خود در آورد، همان طوری که دولت عثمانی در این اندیشه بود.

اما این دول باکشاندن دولت عثمانی به جنگ - چه در شرق و چه در غرب - زمینه را برای تضعیف آن فراهم آوردند.

دولت عثمانی می توانست بالقوه به عنوان یک قدرت بسیار تأثیرگذار ظاهر شود، اما مجموعه عوامل گفته شده مانع تحقق چنین کاری شد. این بحث شاید ما را در درک هر چه بیشتر مقصود نهایی معاهدات که با ابتکار دول روس و انگلیس بسته شده بود، کمک نماید.



❖ بخش سوم

کعب محمّره [امارة آلبوکاسب]



## □ اصل و نسب امرای کعب خرمشهر

بخش سوم این کتاب را اختصاص به حساسترین مرحله از تاریخ بنی کعب که همانا تاریخ اماره بنی کعب خرمشهر می باشد، داده ایم. این مرحله از تاریخ بعللی برای مطالعه کنندگان تاریخ دارای اهمیت می باشد.

اولین دلیل اهمیت این مرحله از تاریخ خوزستان به صورت عام و تاریخ بنی کعب، به صورت خاص، این بود که این مرحله در واقع آخرین مرحله از مراحل حکومت ملوک الطوائفی به شمار می رفت که در خلق و خوی مردم عرب منطقه عجین شده بود. یعنی این طور نبود که اگر مردم از یک شیخی ناراضی بودند، علاوه بر ساقط کردن او، نحوه ی اداره و چهارچوب کلی نگرش سیاسی شان عوض شود.

همان طور که در بخش دوم کتاب خواندیم، مردم کعب فقط موقعی که یک شیخ به عللی نمی توانست امور عشیره را بگرداند او را ساقط می کردند. در این حال یا او را تبعید و یا - در اغلب اوقات - به قتل می رساندند. ولی طرز حکومت کردن و نظام عشیره گردانی بدوی تغییر نمی کرد، و کماکان ریاست در دست شیخ جدید که اگر بخواهیم آن را به شیوه های جدید اداره حکومت تشبیه کنیم، قابل تشبیه نیست، ولی حکومت های باقی کشورهای منطقه تا حدودی قابل تشبیه به شیوه های جدید حکومتی می باشند. مثلاً حکومت ایران در طول تاریخ، پادشاهی بود و یا حکومت یونان باستان تقریباً دارای نظام دموکراسی مشروطه بود.

پس این مرحله به علت آخرین مرحله بودن و مرحله ی انتقالی از مرحله ی سنتی و عشیره ای نظام پادشاهی که مستلزم تغییر اکثر آداب و سنن اجتماعی بود، برای

مردم این منطقه دارای اهمیت می‌باشد. دومین اهمیت این مرحله، کشف نفت و جایگاهی بود که این ماده در دوران مدرن پیدا کرد.

وجود مقادیر بسیار زیاد نفت و گاز در این منطقه باعث سرازیر شدن بیگانگان شد که بالطبع با ورود اجانب به منطقه، دسایس و حيله‌ها برای استثمار مردم نیز در کار آمد. در نتیجه، این منطقه برای استعمار از اهمیت زیادی برخوردار گردید.

سومین عامل اهمیت این مرحله از تاریخ اعراب خوزستان، وقوع جنگ جهانی اول بود که در آینده خواهیم خواند که چه گونه این منطقه در آن برهه از تاریخ باعث تنگتر کردن حلقه محاصره امپراتوری عثمانی و بالطبع تجزیه مرد بیمار اروپا گردید. مجموعه‌ی این عوامل و عوامل ریز و درشت دیگر در آن برهه از زمان که مصادف بود با آخرین سال‌های حکومت عشیره‌ای، این مرحله از تاریخ را با اهمیت جلوه داده است.

با توضیح اهمیت این مرحله از تاریخ منطقه که مصادف با حکومت آل مرداو (جد شیخ خزعل) در خرمشهر بود، بحث تاریخی این کتاب را ادامه می‌دهیم، ولی واقعاً امرای این اماره که مرکز آن در خرمشهر بود، چه کسانی بودند؟ از کجا آمدند؟ و تاریخ آنها چیست؟

در این بخش، علاوه بر ذکر تاریخ این اماره کعبی، به یکسری سؤالات جدیدی که پیش می‌آید جواب خواهیم داد. اما تاریخ اجداد مؤسس این اماره شبه مستقل چه گونه است؟

جد حاکم مقتدر این اماره، یعنی خزعل، مرداو و پسر علی بود. مرداو در فلاحیه ساکن بود، او مردی صاحب عشیره نبود، ولی در عوض، مردی متنفذ و باکیاست بود که همیشه امرای بنی‌کعب از او به عنوان مشاور خود استفاده می‌کردند. خلاصه، در بین شیوخ فلاحیه دارای منزلت و اعتبار بخصوص بود. او کعبی بود و در کعبی بودن او نباید شک و شبهه‌ای نمود. گر چه اخیراً به علت تنفری که به عللی از شیخ خزعل در بین عموم مردم پدید آمده، بعضی او را در اساس کعبی نمی‌دانند ولی تمام شواهد تاریخی بی‌طرف، حکم به کعبی بودن امرای این اماره داده‌اند. ولی چون مرداو، نه

دارای مال و مکنّت اقتصادی بود و نه به عشیره و خاندان با نفوذی در بنی کعب متصل می شد، مردی گمنام بود.

مرداو که در زمان غیث و ثامر می زیست، مشاور آنها بود. موقعی که ثامر به ریاست بنی کعب می رسد، برای جلوگیری از توطئه های پسران برادر خود غیث، فرزند او حاجم (حاکم) را از تصدی امور بندر جدید محمّره (خرمشهر) برکنار می نماید و به پاس خدمات مرداو، دو پسر او یوسف و جابر (یابر) را روانه آن بندر تاریخی می کند. البته تمام رشته امور در دست جابر بود که در صفحات آتیه در مورد او بحث خواهیم کرد.

یوسف بعد از مدتی فوت می نماید و جابر به تنهایی در خرمشهر والی گری می کند. البته وفات یوسف بعد از وفات پدر اتفاق افتاده است. مرداو در فلاحیه می ماند و کماکان مشاورت شیوخ فلاحیه را یدک می کشد، که در اواسط قرن نوزدهم فوت می کند.<sup>۱</sup>

گرفتار بودن بنی کعب به جنگ داخلی، عرصه را برای پیشرفت جابر فراهم کرد. برای درک بهتر تاریخ این مرحله از زمان، به ترتیب ادوار تاریخی جابر، مزعل، و خزعل را همانند سیر تاریخ بنی کعب فلاحیه ذکر خواهیم کرد، تا خواننده ضمن مطالعه تاریخ امرای کعب خرمشهر به حوادث دوران آنها واقف شود.

### □ شیخ جابر بن مرداو بن علی (۱۸۲۹-۱۸۸۱)

جابر بعد از پدر خود که در سال ۱۲۰۰ فوت کرد، شریک برادرش، یوسف شد. یوسف نیز در سال ۱۲۴۸ فوت می نماید و او تنها باید امور خانواده خود را اداره می کرد.

از اینکه بعضی مورخین تأسیس اماره آلبو کاسب<sup>۲</sup> در خرمشهر را از زمان پدر

(۱) البته تا چندین سال اخیر آثار خانهای او در کنار نهر فلاحیه موجود بود.

(۲) چون جدّ اعلاّی آنها کاسب (جاسب) بود و هم عصر شیخ سلمان اما زمانی که نوادگان او در

آنها مرداو ذکر می‌کنند، قابل قبول نمی‌باشد، زیرا خرمشهر اولاً قبل از خود مرداو به عنوان منطقه‌ای مهم تشخیص داده می‌شد و همیشه جماعتی از بنی‌کعب در آن جا ساکن بودند. ثانیاً مرداو دارای قدرتی نبود که بتواند اماره‌ی همسان بنی‌کعب در زمان خود تأسیس کند، بلکه بعد از ضعف بنی‌کعب و به پاس خدماتی که او انجام داد ثامر پسران او یوسف و جابر را به عنوان کارگزاران آن نواحی رهسپار خرمشهر کرد و الاً خود آنها دارای قدرتی نبودند که از همان اول دست به تأسیس اماره‌ی آلبوکاسب بزنند.

شیخ جابر در سال [۱۷۸۶م] در فلاحیه متولد شد و تا دم مرگ پدر که در مکه در سال ۱۲۰۰ اتفاق افتاد، ملازم پدر بود و بعد از اینکه خرمشهر به عنوان یک بندر در سال [۱۸۱۲م] تأسیس شد، همراه برادر بزرگتر خود، یوسف به آنجا منتقل گردید؛ اما نه به عنوان حاکم، بلکه به عنوان خدمتگزار بنی‌کعب. او بعد از وفات برادر خود، یوسف که در سال [۱۸۲۶م] اتفاق افتاد، بعد از حاجم (حاکم) بن غیث دومین شخصیت آن بندر مهم بود.

چنانچه گفته شد ثامر به ریاست بنی‌کعب رسید. حاجم بنی‌غیث را برکنار و جابر را متصدی خرمشهر کرد. جابر از سال ۱۸۲۹ به عنوان حاکم سیاسی مستقل از بنی‌کعب شناخته نشد، بلکه بعد از سال [۱۸۵۲م] روز به روز مقتدرتر گردید، زیرا آن ایام معاصر با افول اماره‌ی بنی‌کعب بود.

اما در مورد شخصیت جابر این را باید عنوان کنیم که مردی بود شجاع که در همان وقت، سیاست بهره‌برداری از حوادث را خوب یاد گرفته بود و از ضعف بنی‌کعب نهایت استفاده را برده بود و حکومتی هم طراز بنی‌کعب در خرمشهر تأسیس کرد. جابر حیات سیاسی خود را همانند پدر و برادرش به عنوان تابع کعب ادامه داد و به امر آنها خاضع بود.<sup>۱</sup>

خرمشهر اماره‌ی تأسیس کردند، معروف به آلبوکاسب شد.

(۱) اعیان الشیعه، ص ۴۲، ج ۴.



جابر تا زمان شیخ رحمه الله بن عیسی تابع کعب بود. زیرا در زمانی که زن شیخ رحمه قصد زیارت عتبات را داشت از خرمشهر عازم سفر شد، اما مشاهده کرد که مردم آن نواحی با احترام با جابر برخورد می‌کنند، در عین حالی که نامی هم از همسرش رحمه برده نمی‌شود.<sup>۱</sup> از این جا بود که رحمت کینه او را به دل گرفت، ولی به علت ضعف درونی و دو دستگی بنی کعب قادر به انجام کاری نبود.

از سال ۱۸۳۰ به بعد، خرمشهر به عنوان تابع مطلق بنی کعب نبود و کم‌کم از زیر سلطه‌ی شیوخ بنی کعب خارج شد تا اینکه در سال ۱۸۶۲ به عنوان امارتی مستقل شناخته شد و به عنوان دشمن امرای فلاحیه قد علم کرد.<sup>۲</sup>

جابر موقعی که دید بنی کعب گرفتار اختلافات داخلی شده‌اند، به طرف والی بغداد و شاه ایران متمایل گشت و برای حفظ استقلال خود، هر دو طرف را از خود راضی کرد. جابر در کوت زین بصره برای خود قصری ساخت و همیشه در حال تردد بین خرمشهر و این نقطه بود که حکومت عثمانی برای سهولت تردد از کشتی بخاری در اختیار او گذاشتند.<sup>۳</sup>

در همان وقت که سعی در کسب اماره بود، از تجارت غافل نشد که با تدبیر او خرمشهر به عنوان یک بندر - که بعدها رقیب بندر بصره شد - شکل یافت.<sup>۴</sup> اما با این وجود، تا بود نگذاشت کشتیرانی کارون و بندر خرمشهر در دست انگلیس‌ها بیفتد.<sup>۵</sup> خرمشهر در آن زمان پذیرای تجاری مناطق مختلف شد و روز به روز به رونق آن اضافه گردید و وزنه‌ی اقتصادی آن فزونی یافت.<sup>۶</sup> جابر در حمله‌ی علی رضا پاشا در سال ۱۸۳۷ رشادت‌های زیادی از خود نشان داد که

(۱) محسن‌الأمین، اعیان‌الشیعه، ج ۴، ص ۴۹.

(۲) lokgrigg; fourcetnt aries of mode MI ragp. 20-8

(۳) محمد خلیفه‌النهانی، التحفه‌النهانیه، ج ۹، ص ۳۱.

(۴) عباس‌العزازی، عشایر‌العراق، ج ۴، ص ۱۸۲.

(۵) محمود علی داوود، احادیث من‌الخلیج‌العربی (فارس)، ص ۱۷.

(۶) جلیل‌المانع، مسیر‌الی قبائل‌الأهواز، ص ۲۴۵.

برای همیشه مایه‌ی مباحثات او شد. او بعد از عقب‌نشینی عثمانی‌ها از خرمشهر، از نو خرمشهر را بازسازی کرد.

جابر در برابر کمیته‌ی تحدید حدود که متشکل بود از فرمانده ولایت انگلیس و اوردس روسی از تابعیت ایرانی خرمشهر دفاع کرد و در مقابل درویش پاشا، نماینده عثمانی ایستادگی نمود و از اینکه خرمشهر جزو دولت عثمانی بماند، شدیداً مخالفت نمود.

اما این دفاع در مورد الحاق خرمشهر به ایران، نه به خاطر دولت قاجاریه بود، بل برای استقلال سیاسی خود در سایه دولت ضعیف قاجار زیرا دولت قاجار گرفتار فساد دربار بود و پادشاهان آن فقط در فکر خوشگذرانی در اروپا بودند، با این وجود، او این نیت خود را به کسی اظهار نکرد.

البته درویش پاشا مدارک متعددی برای تابعیت خرمشهر به عثمانی ارائه داد، اما با اصرار جابر نقشه‌ی او عقیم ماند. جابر علاوه بر اینکه استقلال سیاسی را در سایه‌ی مخالفت با درویش پاشا می‌دید، می‌خواست به نحوی از زیر سلطه‌ی اسمی بنی‌کعب نیز خارج شود. چراکه طبق یادداشت دولت عثمانی که به عنوان یک متمم به معاهده ارزنة الروم ۱۸۴۸ اضافه گردید، زمین‌های خارج از خرمشهر و جزیره خضر (آبادان) تابع ایران به حساب می‌آمد که شامل املاک بنی‌کعب هم می‌شد.

شیخ جابر از اینکه توانسته بود برای اماره خود نوعی استقلال کسب کند، بسیار مسرور بود، ولی باز هم باید حتی اگر به صورت اسمی که شده، تأیید همسایه هم‌کیش خود قاجاریه را کسب می‌کرد، لذا در پی کسب رضایت دولت قاجاریه برآمد. دولت قاجاریه از جرأت بنی‌کعب خیلی بیمناک بود و از اینکه می‌دید آنها حساسی برای دولت قاجار باز نکرده‌اند، بسیار خشمگین بودند. در نتیجه از ضعف بنی‌کعب نهایت استفاده را می‌کردند.

در بحث بنی‌کعب گفته بودیم که حکمرانان خوزستان، مدعیان قدرت داخلی بنی‌کعب را به جان هم انداختند تا بنی‌کعب فلاحیه ضعیف و ضعیف‌تر شوند. یادآوری این نکته را با این بحث پی می‌گیریم که شیخ جابر با حکمران خوزستان

روابط نزدیکی برقرار کرد.

چون در این مرحله، هر دو هدف مشترکی را داشتند، روابط آنها به صورت مخفیانه بود.

آنها با هم عهد بستند که هر کدام به طریقی بنی کعب را تضعیف نمایند، که حکمران کل خوزستان تعهد کرد که در قبال آن امارات او را به رسمیت می شناسد. اولین کاری که کرد جابر در پی ساقط کردن لفته برآمد، ولی چون در این کار توفیق نیافت، او را بر برخی بزرگان بنی کعب فلاحیه تحریض کرد.

لفته چون خوی نظامی گری اش بر خوی سیاسی اش غلبه داشت، زود تحت تأثیر جابر قرار گرفت و همان طوری که گفتیم، چهار نفر از آل غبیش را که حراست مرزهای شمالی فلاحیه را در دست داشتند، به طرز وحشیانه ای به قتل رساند.

با این قتلی که لفته مرتکب گردید، پایه ی لرزان ریاست او، بیش از پیش لرزانتر شد و همان طوری که دیدیم، توسط جعفر بعد از مدتی به قتل رسید.

اولین مرحله از نقشه ی شیخ جابر به نحوی اجرا شد که سبب شعله ور شدن اختلاف داخلی گردید.

در این جا حکمران خوزستان از شیوخ بنی کعب مطالبه مالیات کرد و چون توان مقابله با او را نداشتند، مجبور به قبول آن شدند، اضافه کردن به مالیات فلاحیه عرصه را بر شیوخ آن دیار تنگ نمود.

لذا هر که توان پرداخت دیون مالیاتی را داشت، قباله ی ملک به اسم او نوشته می شد و این هم مزید بر علت شد و کشت و کشتار بین شیوخ بنی کعب فزونی یافت. بعد از مدتی شیخ جابر از مسافرت ناصر الدین شاه به عتبات استفاده برد و به خدمت او رسید و خواستار کسب تأیید از او برآمد.

گویند که ناصر الدین شاه، از جابر خواست که لباس عربی خود را کنار بگذارد و لباس نظامیان قاجاریه را بپوشد ولی جابر به ناصرالدین شاه چنین پاسخ داد که تو از من خدمت و اطاعت می خواهی، و به لباس من کار نداشته باش.

ناصرالدین شاه از حاضر جوابی و جرأت جابر مسرور شد و امارات او بر خرمشهر

خرمشهر را به رسمیت شناخت<sup>۱</sup>؛ ولی جابر این رسمیت را بر ملا نکرد و وقتی که ضعف بنی‌کعب را تا آخر مطمئن نشده بود، از فاش کردن آن ابا می‌کرد. البته بعد از سال [۱۸۶۲م] این رسمیت را ظاهر کرد که در آن زمان بنی‌کعب فلاحیه، نه فقط توان مقابله با او را نداشتند، بلکه بعضی از شیوخ فلاحیه به او متمایل شدند.

شیخ جابر بعد از اینکه به عنوان حاکم کلی خرمشهر و آن نواحی شناخته شد، مقر حکومتی خود را از خرمشهر به چند کیلومتر دورتر؛ جایی که ابوجذیع نامیده می‌شد، انتقال یافت که بعدها در سال [۱۸۶۵م] ضمن نقل مکان کامل به آن جا، آن مکان را فیله نامیده و قصر حکومتی او بدین نام مشهور گردید.

شیخ جابر روابط بسیار خوبی را با شیوخ کویت برقرار کرد و وقتی که در سال [۱۸۶۸م] به جنگ قبیله‌ی تصلی رفت، توانست از کمک راشد السعدون شیخ منتفیج و عبدالله الثانی الصباح [۱۸۶۶-۱۸۹۲م] شیخ کویت برخوردار گردد.

شیخ جابر برای بار دوم از مسافرت ناصرالدین شاه به عراق در سال ۱۸۷۱ استفاده برد و با واسطه گذاشتن مدحت پاشا والی بغداد نزد شاه ایران بر کسب حقوق و ارادات گمرکی آن نواحی به صورت رسمی صحه گذاشت. ناصرالدین شاه بعد از موافقت با این درخواست، شیخ جابر او را ملقب به نصره الملک و امیر تومان کرد!

اما روابط خارجی شیخ جابر بعد از کمک عبدالله الثانی الصباح روز به روز گسترش یافت و همیشه موقعی که جابر با قبایل خوزستان درگیر می‌شد، شیخ عبدالله الصباح به کمک او می‌شتافت، در مقابل شیخ جابر سالیانه ۷۰ کاره<sup>۲</sup> خرما به کویت می‌فرستاد.<sup>۳</sup> اما روابط او با انگلستان نه سرد بود و نه گرم، نوعی اعتدال بر روابط او با انگلیس‌ها حاکم بود.

او با تجار انگلیسی بیه داد و ستد می‌پرداخت، اما از جواب دادن به درخواست‌های مکرر آنها مبنی بر باز کردن کارون برای امور کشتیرانی آنها

(۱) محسن‌الأمین، اعیان‌الشیعه، ج ۴، ص ۵۰.

(۲) نوعی مقیاس برای نوزین کالا معادل ۱۰ من دورق.

(۳) عبدالعزیز الرشید، «تاریخ‌الکویت»، ص ۱۰۹.

خوداری می‌کرد. زیرا با باز نمودن نهر کارون، چه بسا گرفتار عواقبی می‌شد که او از آنها تا آن زمان احراز می‌کرد.<sup>۱</sup>

شیخ جابر علاوه بر استحکام پایه‌ی امارات خود از جلب نظر عشایر به طرف خود غافل نشد. او توانست از اتحاد بعضی عشایر کوچک که تا آن زمان ناشناخته و گمنام بودند. ائتلافی تشکیل دهد که با بنی‌کعب فلاحیه قابل مقایسه بود. این اتحاد محسن نامیده شد.

شیخ جابر بعد از اینکه توانست خطراتی که امارات او را تهدید می‌کرد، پشت سر بگذارد، در فکر جانشینی از اولاد خود برآمد. شیخ پنج پسر داشت: عیسی، محمد، مزعل، سلمان و خزعل. در مورد سلمان گفته می‌شود که فردی کند ذهن بود و نمی‌توانست رقیبی جدی باشد. عیسی هم قبل از مرگ پدر فوت نمود. خزعل نیز کوچک بود و به عنوان جانشین پدر در نظر گرفته نمی‌شود اما برادران بزرگ با علم به مرگ قریب الوقوع پدرشان، آماده‌ی آن بودند که جانشین او شوند.

در گزارش رابرتسون به روسای خود، درباره‌ی دو برادر بزرگ چنین آمده‌است:

شیخ محمد کم استعداد و دارای شخصیتی نامطلوب است، اما چون پسر ارشد است، پدرش با او به عنوان جانشین خود رفتار می‌کرد و در اجرای بسیاری از کارهایش به او اعتماد داشت؛ اگر چه می‌دانند که خیلی هم ضرر خواهد کرد. اما او مورد احترام و محبوب طوایف نیست و رفتارش نسبت به مزعل چنان خشن است که اخیراً در صدد کشتن او برآمده بود. اما چون آلت قتل وی نامناسب بود، نتوانسته بود نیت خود را عملی سازد. شیخ مزعل به پدرش شباهت دارد و به نظر می‌رسد که در هر زمینه با او برابری می‌کند. او جنگاور و دمان است، بی‌باکی، سخاوت و صداقت او سبب شهرت وی گشته است. پدرش از استعداد و فداکاری او نسبت به خودش آگاه بود، اما چنین است که با نوعی حسادت سنن پیری، به وی می‌نگرد. اگر به این دو برادر مهلت داده می‌شد که با هم در افتند، شیخ مزعل شاید به زودی قضیه‌ی جانشینی را حل می‌کرد، اما باید مداخله‌ی ایران را هم به حساب آورد. عبدالله خان دستیار شاهزاده‌ی حاکم اخیراً در بصره، در حین مستی گفته بود که در صورت مرگ حاجی جابر، پسرانش به جان هم انداخته خواهند شد تا همدیگر را

(۱) محمود علی دارد، «احادیث عن الخلیج العربی» (فارس)، ص ۱۷.

تباه و عرب‌ها را تضعیف‌کنند و آن‌گاه یک عجم به حکومت محمّره منصوب شود.<sup>۱</sup>

شیخ مزعل از چند لحاظ از برادر خود برتری داشت. یکی اینکه با پدرش در قبیله زندگی می‌کرد و به نیابت پدرش بر امور اتحاد نظارت داشت. در سال [۱۸۷۷م/ ۱۲۹۴هـ.ق] که شیخ عیسی پسر ارشد آن زمان شیخ جابر، درگذشت، مزعل با بیوه او ازدواج کرد و به این ترتیب ثروت گزافی را صاحب شد و از آن برای جلب حمایت قبایل و پیش بردن خواسته‌های خود استفاده کرد.<sup>۲</sup>

عاقبت بعد از بیش از نود سال زندگی در سال [۱۸۸۱م] و بعد از نیم قرن اماره، شیخ جابر درگذشت، و پیکر او به نجف منتقل شد. با مرگ شیخ جابر شیخ محمد زمام امور را به دست گرفت، اما بزرگان قبایل محسین، مزعل را به عنوان شیخ خود برگزیدند. حکومت استان در این مرحله با پیروی از شیوه تفرقه بینداز و حکومت‌کن خلعت سنتی مربوط به این شغل را به هر دو برادر اعطا کرد.

شیخ مزعل به عنوان مسؤل جمع‌آوری مالیات و اداره منطقه و شیخ محمد به عنوان شیخ محمّره بدون تفویض هرگونه اختیار از سوی حکومت استان منصوب شدند. این تقسیم بی ثبات و ظایف، ماندگار نبود و مزعل بدون شک در عاقبت کار می‌توانست با برخی ترتیبات میمون، حکومت ایران را وادار کند که او را به عنوان شیخ محمّره به رسمیت بشناسد.

شیخ محمد که از پیشنهاد خود برای احراز عنوان شیخی، طرفی نبسته بود، ناگزیر بد که به رقیب محمّره یعنی اتحاد کعب پناه برد.<sup>۳</sup> اما در نهایت شیخ محمد رهسپار تهران شد تا با کمک دولت قاجاریه به جای پدر بنشیند، اما او نتیجه‌ای نمی‌گیرد، لذا مجبور می‌شود در بصره سکنی‌گزیند؛ طوری که تا آخر حیات خود در

(۱) مصطفیٰ انصاری، «تاریخ خوزستان»، ترجمه محمد جواهر کلام، ص ۲۶.

(۲) همان منبع، ص ۶۶.

(۳) همان منبع، ص ۶۸.

سییلیات مانند.<sup>۱</sup>

مزعل که توانسته بود با مهارت هر چه تمامتر رقیب و برادر خود را از صحنه خارج کند، به عنوان شیخ اماره آلبو کاسب شناخته شد، ولی قبل از اینکه وارد زندگانی شیخ مزعل و حوادث آن شویم، اوضاع و احوال آن زمان را باید بررسی کنیم و ببینیم در عهد شیخ جابر چه تحولاتی در منطقه و جهان صورت گرفته بود. اروپا در قرن نوزدهم به صورت شگرفی ترقی کرد. انقلاب صنعتی که در انگلستان روی داد، کلاً قاره را تحت الشعاع خود قرار داده بود. کارخانه‌های صنعتی روز به روز گسترش می‌یافتند، لذا به مواد اولیه احتیاج مبرم بود. این امر مهمترین دلیل برای بسط سلطه‌ی استعماری کشورهای صنعتی در کشورهای عقب افتاده‌ای بود که از منابع و مواد اولیه مورد نیاز کارخانه‌ها و کارگاهها تولیدی اروپا سرشار بودند.

استعمار در قرن نوزدهم به کشورهای تحت نظر خود به عنوان تأمین‌کننده‌ی مواد اولیه و بازار فروش محصولات اروپایی نگاه می‌کرد. بر این اساس کشورهای قدرتمند آن زمان از بُعد انسانی به کشورهای دیگر نگاه نمی‌کردند، بلکه روابط تجاری انحصاری بر روابط ملل آن زمان حاکم بود.

علم نیز پا به پای انقلاب صنعتی که خود نتیجه و ثمره‌ی آن بود گسترش یافت. اروپا روز به روز از کلیسا فاصله می‌گرفت و چنین پنداشته شد که ترقی بدون دین ممکن می‌باشد. این طرز تفکر سبب شد که شیوه‌ی زندگی و فرهنگ مردم اروپا دگرگون شود که بعدها منجر به الحاد گردید.

فاصله گرفتن از دین عامل مهمی در گسترش استعمار بوده است؛ چراکه تعلیمات انسانی مسیحی، دیگر در نظر گرفته نشد و کسی که نظری به آنها می‌داشت به عنوان فردی ارتجاعی شناخته می‌شد. در قرن نوزدهم اما، کشورها برای جلوگیری از جنگ‌های مختلف مجبور شدند که حدود خود را ترمیم کنند. این پدیده به صورت

---

(۱) عباس عزووی، «عشایر العراق»، ج ۴، ص ۱۸۲.

بین المللی شناخته شد و کشورها مرزها را روی نقشه می آوردند. در نتیجه کشورهای کوچکی از این تقسیمات سربر آوردند که باعث گسترش حس ملی گرایی گردید. در اواخر قرن نوزدهم، دولت عثمانی که داعیه اسلام را داشت گرفتار مشکلات عدیده‌ای گردید. از یک طرف به طور سنتی دولت‌های اروپایی در پی تضعیف آن بودند و از طرف دیگر سیستم حکومتی آن دستخوش نابسامای زیادی شد. آنها هر چند که با صبغه‌ی اسلام به پیش می رفتند، طرز رفتارشان با اقوام تحت تصرف خود، دست کمی از دولت‌های انگلیس و روسیه که در آسیای پایایی را برای خود درست کرده بودند، نداشتند.

اعراب پر جمعیت ترین قومیتی بودند که تابع دولت عثمانی شناخته می شدند. اما اعراب در فقر و محرومیت فلاکت باری به سر می بردند. در اواخر قرن نوزدهم نیز حس ملی گرایی اعراب تحریک شد و دولت عثمانی با سران حرکت ملی گرایی اعراب با خشونت برخورد کرد و آنها را به جوخه اعدام سپرد. قلع و قمع اعراب سبب شد که غالب سران این حرکت به انگلیس‌ها متوسل شوند. همان طوری که در اوایل قرن بیستم خواهیم این امر دید نتیجه داد، ولی باز آن آرمان عربی که همه‌ی اعراب دولت عثمانی داعیه‌ی آن را داشتند، تحقق نیافت.

لذا می بینیم این مرد بیمار اروپا در اواخر قرن نوزدهم نتوانست با صبغه‌ی دینی؛ اقوام داخلی را با خود همراه کند. سلاطین عثمانی به علت فساد دربار خود از یک طرف و از طرفی دیگر، به علت ترس از کشته شدن، هیچ وقت به ملت خود فکر نکرده‌اند. آنچه برای آنها مهم بود خوشگذرانی و سرکوب مردمی بود که به نحوی به این طرز حکومت کردن اعتراض داشتند.

آزادی در دولت عثمانی اصلاً وجود نداشت و اگر داشت محدود به بعضی مسائل کم اهمیت بود. سیستم حکومتی آنها سنتی بود و از مجلسی که در آن زمان طرفداران زیادی داشت، خیری نبود و اگر در بعضی مواقع تشکیل می شد، کاملاً دست نشانده بود و همواره اعمال سلطان را تأیید می کرد. و اگر روزی این مجلس نیم نگاهی به منافع توده‌ی مردم نظری می کرد با دستور قانونی سلطان منحل می شد!



هر چه به پایان قرن نوزدهم و سال‌های اوایل قرن بیستم نزدیک می‌شویم، ضعف دولت عثمانی که به حق به مرد بیمار اروپا لقب گرفته بود، مشهود می‌شد و در حقیقت این دولت مقتدر از چند قرن پیش به یک دولت دست‌نشانده تبدیل شده بود.<sup>۱</sup>

دولت قاجاریه که احوال آن همانند همسایه خود عثمانی بود با مختصری اختلاف... حکومت قاجاریه که جایگزین دولت زندیه شده بود با مکر و تزویر آقا محمدخان پا گرفت و با ریختن خون‌های زیادی مستحکم شد. ولی به زودی گرفتار مشکلات گردید و نفس آن به شماره افتاد.

آقا محمدخان که نفوذ خود را گسترش داده بود، اخلاف او نتوانستند این میراث را حفظ کنند و هر روز قطعه‌ای از سرزمین ایران جدا می‌گردید تا اینکه در اواخر تصدی قاجاریه به مرزهای فعلی رسید.

اما مهمترین حادثه‌ای که در عهد قاجاریه در قرن نوزدهم اتفاق افتاد، انقلاب مشروطیت بود، که به شدت با آن برخورد شد. ناصرالدین شاه انقلابیون را به زندان انداخت، ولی با ترور او به جریان مشروطه طلبی سرعت بیشتری داده شد، تا اینکه مظفرالدین شاه فرزند ناصرالدین شاه در سال [۱۳۲۴ ق] فرمان مشروطیت را امضا می‌کند. اما بعد از ده روز فوت می‌شود، و فرزند مستبد او محمدعلی شاه بر تخت سلطنت جلوس می‌کند. او با استبداد هر چه تمام‌تر با مشروطه طلبان برخورد می‌کرد، مجلس را به توپ بست و سران مشروطه طلب را در باغ شاه اعدام می‌نمود.

اما این جریان زیاد دوام نمی‌آورد تا اینکه از ایران به روسیه فرار می‌کند و پسر خردسال او، به عنوان آخرین شاه قاجار به ریاست انتخاب می‌شود.

در جریان مشروطه، ابتدا سران آن نیت پاکی داشتند، اما با مرور زمان افراد ناپاکی وارد این جریان شدند که قصد ایجاد خلل در آن را داشتند، به طوری که بعضی از روحانیون آن زمان با این گونه پیش رفتن مشروطیت مخالفت کردند، که نمونه‌ی

---

(۱) کسانی که می‌خواهند ابتدا و انتهای این امپراتوری را مطالعه کنند به کتاب شاخ زرین مراجعه نمایند.

آن شیخ فضل‌الله نوری بود که بعدها اعدام شد. البته شیخ نوری معروف به ضدیت با انقلاب مشروطیت بود. در آن دوران فساد در دربار ریشه دوانده بود و ایالات به صورت مزایده هر سال فروخته می‌شد.

مردم ایران نتوانستند با پیشرفت دنیا همگام شوند، در نتیجه به عنوان یک طعمه برای استعمار در آمدند. دولت‌های روسیه و انگلیس در تمام شؤون مملکت دخالت می‌کردند، به طوری که ناصرالدین شاه در جایی گفته است اگر به شمال سفر کنم، انگلیس‌ها اعتراض می‌کنند و اگر به جنوب مسافرت کنم، روسیه اعتراض می‌کند، خاک بر سر شاهی که با آزادی نتواند در مملکت خود مسافرت کند!

در قرن نوزدهم بخصوص نیمه‌ی دوم آن، دولت‌های استعمارگر توانستند با قرض دادن به شاهان قاجاریه آنها را وام‌خواه خود کنند. شاهان که نمی‌توانستند این قروض را ادا کنند، مجبور به دادن امتیازاتی به آنها شدند. دادن امتیازات طبق رویه معینی نبود و مصالح کشور در نظر گرفته نمی‌شد. این‌گونه اعمال باعث انزجار توده‌ی مردم از قاجاریه گردید، لذا با تغییر سلطنت در آبان ماه سال [۱۳۰۴ هـ.ش] توسط مجلس از طرف توده مردم اعتراضی صورت نگرفت.

حادثه‌ی دیگری که در قرن نوزدهم در ایران اتفاق افتاد، ظهور فرقه‌ای به نام بهائیت بود. اینها که تعالیمی درست و حسابی نداشتند، به مقابله با اعتقادات مردم برخاستند، لذا منفور مردم شدند. اما استعمار بخصوص انگلیسی‌ها، از آنها حمایت زیادی کردند که باعث انحراف مردم از مذهب تشیع می‌گردید. البته این فرقه زیاد دوام نیاورد. لذ مجبور شد که به فعالیت زیرزمین متوسل شود و تاکنون نیز اعقاب آنها وجود دارند که در آمریکا آزادانه به فعالیت می‌پردازند. البته تمام مصائبی که بر ایران گذشت را نباید معلول فقط استعمار و بیگانگان به حساب آورد. بلکه خود ایرانیان در عقب افتادن ایران بی‌تأثیر نبودند که در صفحات آینده کتاب به صورت مفصل راجع به آن بحث خواهیم نمود.

با تشریح اوضاع آن زمان، یعنی قرن نوزدهم، می‌خواستیم به عصر مجهول تاریخ خوزستان، یعنی عصر شیخ مزعل و شیخ خزعل آلبوکاسب وارد شویم تا در درک

حوادثی که در عصر این دو شیخ اتفاق افتاده با بینش خاصی که متکی بر داده‌های تاریخی آن زمان است، به خواننده عزیز کمک نماییم. اما قبل از اینکه وارد این مرحله بشویم، تأکید می‌کنیم که با پیش فرض‌های ذهنی نباید به مطالعه‌ی تاریخ پرداخت. وارد نشوید

### □ شیخ مزعل بن جابر ال مرداو (۱۸۸۱-۱۸۹۷م)

شیخ مزعل بعد از کشمکش زیاد با برادر خود محمد، در نهایت توانست گوی سبقت را از برادر خود بر بیاورد و جانشین پدر خود شود. او همان طوری که از قرائن پیداست، مردی صلحجو و تجار پیشه بود و با رعیت با نرمی برخورد می‌کرد. شاه ایران بعد از اینکه دید مزعل زمام امور را به دست گرفته است با لحاظ تمام القاب پدر، لقب معزالسلطنه را نیز به او اضافه کرد و همراه یک خلعت آن را به مزعل پیش کش نمود.

شیخ مزعل در سال [۱۸۳۳م] در خرمشهر متولد شد و بالحق جانشین شایسته‌ای برای پدرش بود. او در طول زمامداری پانزده ساله‌ی خود، با رعیت جز به احسان، رفتار دیگری نداشت، او در طول این سال‌ها، بیشتر گرفتار تجارت خود بود و کمتر به امور سیاسی می‌پرداخت. اما با این وجود، از برقراری روابط صمیمانه با انگلیس‌ها خودداری کرد. در زمان مزعل انگلیسی‌ها، نفوذ خود را در خوزستان تجدید گرفتار بخصوص اینکه انگلیس‌ها از گسترش نفوذ روسیه بیمناک بودند. لذا مصرانه از مزعل می‌خواستند که نهر کارون را بر روی آنها باز کند، اما مزعل همیشه با تردید به خواسته‌های آنها نگاه می‌کرد. انگلیس‌ها برای اینکه اطمینان مزعل را جلب کنند، از به وجود آمدن استحکامات در آن سوی رود اروند (شط العرب) توسط ترک‌ها اعتراض کردند و آن را برخلاف مصالح بریتانیا در نتیجه مغایر با معاهده‌ی ارزنة الروم دوم دانستند.

با این وجود، نتوانستند اعتماد کامل مزعل را جلب کنند. شیخ مزعل حتی در برابر

حکومت قاجار مقاومت نشان داد و از ربط دادن طهران به خرمشهر از طریق راه آهن که تا شوشتر کشیده خواهد شد، ممانعت کرد.<sup>۱</sup>

همان طوری که گفته بودیم، نظر به تاجر پیشه بودن مزعل، او روابط تجاری زیادی با کشورهای اروپایی نظیر روسیه و فرانسه برقرار کرد. در سال [۱۸۸۳م] تعدادی تجار فرانسوی که مورد تأیید کنسول فرانسوی بصره بودند، از اماره البو کاسب دیدن کردند. و نیز در همان سال مهندس فرانسوی فوی از خوزستان دیدن کرد و گزارشی در مورد کشتیرانی و تأسیس آب انبار را تقدیم مزعل نمود.<sup>۲</sup>

انگلیس‌ها که اصرار عجیبی بر حصول امتیاز کشتیرانی در کارون داشتند، موقعی که نتوانستند از طریق مزعل این امتیاز را به دست آورند، به دولت ایران روی آوردند و با پرداخت رشوه‌های کلان به درباریان در سال [۱۸۸۸م] توانستند این امتیاز را کسب نمایند.

شرکت برادران لنج که صاحب امتیاز کشتیرانی دجله و فرات بود، به این امتیاز دست یافت، اما به نظر می‌رسید، آنها بعدها از دست ایرانی‌ها گله‌مند شدند، زیرا در جایی برادران لنج مرقوم نمودند: «ایرانی‌ها به ما نصف نانی داده‌اند که از هیچ بهتر است، ولی حالا نمی‌گذارند آن را بخوریم»<sup>۳</sup>

البته این کشتیرانی فقط تا اهواز بود، و از اهواز تا شوشتر را شرکت ایرانی ناصری عهده‌دار بود. یکی از نتایج گشوده شدن رودخانه این بود که میزان دخالت دولت مرکزی در امور محلی افزایش یافت.<sup>۴</sup> دخالت دولت مرکزی موقعی تقویت شد که مأموران گمرک به اهواز و خرمشهر اعزام شدند.

این رویدادها را شیخ مزعل با سوء ظن بسیار می‌نگریست. زیرا باز شدن رودخانه را پیش در آمد نظارت مستقیم دولت مرکزی بر منطقه می‌دانست.

(۱) محمود علی داود، الخلیج العربی (فارس) والعلاقات الدولیه، ص ۵۹.

(۲) صلاح‌الدین العقاد، الأستعمار فی خلیج الفارسی، ص ۱۵۸.

(۳) مصطفی انصاری، تاریخ خوزستان، ص ۱۱.

(۴) همان منبع، ص ۹۳.

نگرانی‌های او را سرکنسول انگلیس در محمّره، در خلاصه‌ی گزارشی که برای رؤسای خود فرستاد، چنین توصیف کرد:

«شیخ، خطر حقیقی را در این می‌بیند که ایرانیان حکومت مستقیم را به دست بگیرند و شیوخ عرب اقتدار خود را از دست بدهند.»

شیخ مزعل که در برابر امر واقع و مسلم باز شدن نهر کارون قرار گرفت، مجبور شد با دولت‌های خارجی بخصوص دولت‌های استعمارگر آن زمان با سیاست بیشتری برخورد کند. او در ابتدا به روس‌ها و فرانسوی‌ها که روابط خوبی با آنها قبل از فتح نهر کارون داشت، متمایل شد.

این تمایل را انگلیس‌ها تحمل نکردند. به طوری که کروس نایب پادشاه هند، طی نامه‌ای به وزارت خارجه در سال [۱۸۸۷ م] تأکید کرد که بریتانیا باید تمام رقبیان خود را در تسلط بر اهواز پشت سر بگذارد و خود تنها تجارت آن نواحی را به دست بگیرد.<sup>۱</sup>

با توجه به تمایل مزعل به غیر از انگلیسی‌ها، کارگزاران آن به امپراتوری همیشه نسبت به مزعل اعتماد کامل نداشتند. اما اوضاع اماره آلبوکاسب از نظر داخلی بعد از یک سری اقدامات مستقر شد. زیرا مزعل مجبور شد با اعزام یک لشکر به فرماندهی خزعل، مولی مطلب را که در هویزه شورش کرده بود، گوشمالی دهد، طوری که مولا مطلب به قبیله‌ی اوس پناهنده شد.<sup>۲</sup>

بنی‌کعب فلاحیه که گرفتار فتنه‌های داخلی بودند از درگیر شدن با مزعل پرهیز می‌کردند و نوعی روابط عدم دخالت در شؤونات یکدیگر بر هر دو اماره حاکم بود. شیخ مزعل برای اداره‌ی شؤون داخلی خود از حاج محمدعلی دشتی کمک می‌گرفت و روز به روز به اقتدار او افزوده می‌گردید. اما این حاج محمد دشتی چه کسی بود؟ و او چگونه توانست اطمینان مزعل و بعدها خزعل را نسبت به خود جلب

(۱) جابر المانع، سیره الی قبائل الأهواز، ص ۱۴۹.

(۲) جابر المانع، مسیر الی قبائل الأهواز، ص ۲۴۹.

کند؟ او در ظاهر حافظ مصالح این اماره محسوب می‌شد، اما در واقع در تمام پیش‌حوادث فعلی آینده دخیل بود. حتی بعضی از موخین او را در قتل مزعل دخیل می‌دانستند. محمدعلی دشتی بعدها امین‌التجار خرمشهر شد. به طوری که خزعل بدون مشورت با او، کاری را انجام نمی‌داد. در صفحات آینده بیشتر در مورد او خواهیم نگاشت.

شیخ مزعل خود نیز کشتی بخاری خرید و آن را در کارون به کار انداخت که نام آن کشتی هم کارون بود. این کشتی رقیب کشتی برادران لنج شد. مزعل سعی می‌کرد که در تجارت انگلیس‌ها سنگ بیندازد، به طوری که ال - ام مدیر شرکت برادران لنج در بصره به کلنل ا - سی تالبرت مقیم سیاسی انگلیس در خلیج فارس طی شکایتی نوشت:

«شیخ مزعل که مخالفتش با همه‌ی گروه‌های متمایل به توسعه کارون، معلوم و مسلم است. از هنگام باز شدن رود کارون در سال [۱۸۸۸م]. با ما نیز از در مخالفت در آمده است. جریان کار او، به محض اینکه بدان مصمم شده از ایجاد هیچ مانعی بر سر راه ما، به منظور جلوگیری از حمل بار به وسیله‌ی کشتی‌های بخار خود داری نکرده است. ممنوعیت فروش محصول به ما، بازداشتن بار برای ما، اقدام به هر عمل ممکن جهت غیرقابل دفاع نمودن و وانهادن موضع ما، از جمله‌ی این مواضع می‌باشد. او می‌پندارد که توسعه منطقه در عین حال که عظمت بیشتری به آن می‌دهد، باعث باز شدن پای ایرانیان به آن می‌شود و او را از اقتدار می‌اندازد.

وی امیدوار است که با بی‌فایده جلوه دادن کار ما، ما را وادار به عقب‌نشینی از رودخانه کند و منطقه را بار دیگر به شرایط قبل از [۱۸۸۸م] برگرداند.

مخالفت مزعل چندان مؤثر بود که در مارس ۱۸۹۱ [رمضان ۱۳۰۹ ق] نماینده‌ی برادران لنج شکایت کرد که شرکت هیچ محموله‌ای ندارد.<sup>۱</sup>»

هدف شیخ مزعل از تمام این کارها فقط انگلیس‌ها نبود، گرچه با انگلیس‌ها هم به طور مستقیم در نیفتاد و در بعضی مواقع تجارت خود را با آنها گسترش داد. هدف اساسی مزعل ایران بود. او امیدوار بود که وقتی رودخانه به روی رفت و آمد کشتی‌ها

(۱) مصطفی انصاری، تاریخ خوزستان، ص ۹۶.

بسته شود، مأموران ایرانی منطقه را ترک می‌کنند و خودش می‌تواند بار دیگر آزادی عمل خود را باز یابد. با وجود این، شیخ میل داشت که دست از مخالفت بردارد و با انگلیس‌ها همکاری کند، به شرطی که آنها دوام وطن او را تضمین کنند. مقیم سیاسی انگلیسی در خلیج فارس در گزارش به کاردار انگلیس در تهران در این مورد چنین نوشت:

«انگیزه‌هایی که موجب تحریک شیخ مزعل خان شده است، با توجه به رفتار حکومت ایران با شیوخ عرب در سال‌های اخیر، به آسانی قابل درک است. این انگیزه‌ها آن قدر به کار خود ادامه خواهند داد تا اعتراضات ارائه شده دو دولت را مقهور سازند، مگر آنکه بتوان وسایلی پیدا کرد که یا کمک او جلب شود یا مخالفت او بی اثر گردد.

آقای رابرتسون فقید که هیچ کس بهتر از او شیخ مزعل را نمی‌شناخت، همیشه او را چنین توصیف می‌کرد که حداقل تا وقتی که ترسش از دولت ایران اجازه چنین کاری را به او می‌دهد با ما دوست است.

این نتیجه‌گیری معقول است که اگر او در اثر حسن تدبیر حکومت انگلیس، خود را از صدمه و آزار مصون بیند، رویه‌ی فعلی او جای خود را همکاری صمیمانه بدهد. من مشکل این موضوع را دست کم نمی‌گیرم، زیرا که متقاعد ساختن شیخ در مورد ارزش وعده‌های دولت ایران دشوار است. مگر آن که این تضمین همراه باشد که خود دولت انگلیس هم از اجرای آن نفع می‌برد.

شاید هنوز بتوان چنین پیشنهاد کرد که این شرایط برای دولت ایران، سهم زیادی در رونق مناطق تحت اختیار شیخ تأسیس می‌کند، آن چنان زیاد که به نظر مفیدتر می‌آید شیخ را به طور دائم در قدرت خویش نگه دارد تا تغییر در حکومت این مناطق بدهند. چنین چیزی شاید برای شیخ هم به اندازه‌ی کافی خرسند کننده باشد.

راه حل ظاهراً باید یکی از این دو باشد: ادامه سیاست اعمال فشار برای گسترش تجارت در کارون، در زمان حیات شیخ با این نتایج نامرضیه‌اش، یا برکناری او از قدرت که شاید به طور کامل مؤثر باشد، شاید هم نه... و در هر حال، مطمئناً به نفوذ انگلیس‌ها نسبت داده خواهد شد.»

از کل بحث گشایش نهر کارون، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که انگلیس‌ها در کل از شیخ مزعل ناراضی بودند. حال این موضوع را در ذهن داشته باشیم، تا به موضوعی دیگر

بیردازیم و در آخر با تلفیق این دو بحث، ببینیم چه نتیجه‌های حاصل خواهد شد. موضوع برادر کوچک مزعل یعنی خزعل در این مدت حائز اهمیت است. در زمان فوت شیخ جابر در سال [۱۸۸۵م] خزعل نوزده سال داشت؛ لذا مزعل در ابتدا از جانب خزعل احساس خطر نمی‌کرد. ولی بعدها نسبت به تحرکات او سوءظن پیدا کرده، در نتیجه او را همیشه تحت مراقبت قرار می‌داد.

مورخین نسبت به رفتار مزعل در این مدت، اظهار نظرهای به متفاوتی را کرده‌اند: بعضی اعتقاد داشتند که مزعل نسبت به خزعل سختگیر بود. بعضی دیگر نظر دارند که مزعل، خزعل را همیشه در کنار دستش قرار می‌داد و از او مراقبت می‌کرد.

خلاصه اینکه نقل قول‌ها متفاوت است. اما حقیقت تلفیق هر دو بود: زیرا که مزعل عقیم بود و فرزندی نداشت و تنها خزعل از اولاد جابر است که با برادر خود از در مخالفت بر نیامده بود.

اما با بزرگ شدن خزعل، و ظهور نبوغ فکری ریاست و سیاست در او، مزعل جانب احتیاط را در پیش گرفت. به طوری که در بعضی جاها از قول خزعل نقل شده است که گفته بود: از ترس برادر خود مزعل، هر شب که به خواب می‌رفتم، می‌ترسیدم که صبح بر من دمیده نخواهد شد! و نیز نقل می‌کنند که گفته بود:

که از ترس کشته شدن به دست برادر، فکر می‌کردم که هر روز، آخرین روز حیات من می‌باشد. لذا در طول ریاست مزعل، خزعل در پی گردآوردن دوستانی بود که در موقع ضرورت به او کمک نمایند.

هر کس جای خزعل بود و تباتی، چون او در سر داشت، غیر از انگلیس‌ها کسی را پیدا نمی‌کرد، زیرا دلیلی توجیه‌کننده بر عداوت با مزعل داشتند.

خزعل در این مدت هر چه بیشتر به انگلیس‌ها نزدیک می‌شد و نیز با شیوخ کویت روابط بسیار دوستانه‌ای برقرار کرد. او بخصوص با ولیعهد، شیخ مبارک بن صباح الثانی روابط نزدیکی داشت.



مبارک و خزعل به علت هم موقعیت بودن، هر دو همیشه با هم با یکدیگر مکاتبه داشتند و در بعضی وقت‌ها در خفا با همدیگر اجتماع می‌کردند. روابط نزدیک این دو که از سال [۱۸۹۲م] شروع شده بود، در سال [۱۸۹۵م] ثمره داد.

در سال [۱۸۹۵م] شیخ مبارک ولیعهد برادر بزرگ و حاکم کویت، شیخ محمد و برادر دیگرش جراح را به قتل رساند. این قتل باعث شد نوعی هرج و مرج در کویت به وجود آورد تا اینکه شخصی به نام یوسف الابرهم دوست شیخ محمد به خونخواهی هر دو برادر مقتول علیه مبارک قیام کرد. اما با وساطت مزعل اختلاف تا حدودی فروکش نمود و برای حل و فصل نهایی آن، مزعل هر دو طرف درگیر را دعوت کرد که در سال ۱۸۹۷ در قصر قبیله اجتماع نمودند تا اختلاف به صورت نهایی حل و فصل شود.

اما با قتل شیخ مزعل این اجتماع برگزار نشد. قتل مزعل باعث شد تمام معادلات اطراف ذی نفع در منطقه به هم بخورد. ولی سؤالی که در این جا برای خواننده به وجود می‌آید این است که شیخ مزعل چه گونه به قتل رسید؟ و قاتلان او چه کسانی بودند؟ و چه داعیه‌ای را برای این قتل داشتند؟  
مجموعه‌ی این سؤالات ما را بر آن می‌دارد که بحث انگلیس‌ها را در یک جا و مبحث خزعل را در جایی دیگر نقد و بررسی کنیم.

چنانچه گفته بودیم، انگلیس‌ها از مزعل ناراضی بودند و همیشه فکر خلاص شدن از دست او را در سر داشتند و نیز خزعل را بهترین جانشین برای مزعل، تشخیص داده بودند. البته بعضی از مورخین قتل مزعل به دست خزعل را شدیداً نفی می‌کنند، و انگشت اتهام را به سوی انگلیس‌ها نشان می‌روند.

جابر المانع که تألیفات زیادی را در این خصوص دارد در کتاب خود «مسیرة الی قبائل الأهواز»، قاطعانه خزعل را از این قتل مبرا می‌کند و می‌گوید: مردم گمان می‌کنند که خزعل قاتل مزعل است، اما این طور نیست؛ چون بعد از اینکه مدارک و مستندات انگلیس در آن دوره انتشار یافت، چیز دیگری مسلم شد. در این مستندات

آمده بود که یک کشتی کعبی به شط العرب برای قتل مزعل آمده بود و انگلیس‌ها از این نقشه اطلاع کاملی داشتند. به همین منظور، یک کشتی را از چند روز قبل به شط العرب فرستادند تا بتوانند در شب حادثه در آن جا باشند. همچنین جابر المانع اضافه می‌کند که خزعل در شب حادثه در فراش خواب بود که انگلیس‌ها بر او الحاح کردند که ریاست را قبول کند تا حقیقت قتل مزعل نمایان نشود.<sup>۱</sup>

عباس العزاوی مؤلف عشایرالعراق نیز چنین دیدگاهی را دارد. اما در حقیقت خزعل به صورت فعال در این قتل شرکت داشت. او و مبارک عهد بسته بودند که هر کدام از شر برادر خود خلاص شوند. ابتدا مبارک برادر خود محمد را به قتل رساند و شیخ کویت شد و بعد خزعل، مزعل را کشت و خود امیر آلبوکاسب شد. اما قتل مزعل چه گونه اتفاق افتاد؟

شیخ خزعل قبل از آن نیز قصد قتل مزعل را داشت که موفق به چنین کاری نشد. اما خزعل از پاننشست تا اینکه مزعل را به قتل رساند<sup>۲</sup>

مزعل که همراه هفده نفر از خواص خود یک کشتی که در کنار قصر لنگر انداخته بود، خارج شود هدف گلوله‌های پی در پی، غلام شیخ خزعل قرار گرفتند و مزعل در همان دم کشته شد. التبه در این نقشه سلمان پسر عم شیخ مزعل نیز شریک بود، اما خزعل در همان دقایق اولیه‌ی زعامت، سلمان را به تهمت دزدی ده کیسه طلا به قتل رساند<sup>۳</sup>!

با قتل مزعل، کسی غیر از خزعل امکان ریاست را نداشت. لذا خزعل بدون هیچ گونه رقیبی به ریاست آلبوکاسب تکیه زد. پس گرچه خزعل مباشر قتل مزعل بود، اما انگلیس‌ها به علت عدم کنار آمدن مزعل با آنها، حامی خزعل بودند.

در نتیجه حقیقت این قتل این است که خزعل آماده بود که به ریاست برسد و انگلیس‌ها با آگاهی از این موضوع زمینه را مهیا کردند. به طوری که در یک گزارش

(۱) جابر المانع، سیره الی قبائل الأهواز، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

(۲) سنت جون فیلیبی، ایام فی العراق، ص ۳۷.

(۳) الندوای، تاریخ العماره و عشایرها، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

محرمانه و سری بعد از قتل مزعل چنین نگاشته شد:

«وقتی که به ریاست رسید (خزعل) به وعده خود با دقت و امانت رفتار کرد و از باوفا‌ترین شخصیت‌ها برای ما شد و از او هیچ‌گونه مخالفتی سر نزد و به تمام مشورت‌های ما ایمان آورد که علاوه بر گوش دادن به اندرزهای ما، کلیه‌ی مطالب ما را برآورده کرد، بدون اینکه به ما کوچکترین آسیبی برساند.»

خزعل قاتل مزعل بود و نباید در این موضوع شک و شبهه‌ای داشت. چنان‌که گفتیم، با قتل مزعل دوران زمامداری خزعل رسید. اما قبل از اینکه وارد زمامداری خزعل شویم، چند نکته را باید مدنظر داشته باشیم که اگر چه بعضی از این موضوع‌ها را در خلال کتاب نگاشته‌ایم، ولی یادآوری آنها هیچ ضرری ندارد. اول اینکه خزعل حقیقت مسلم چندین ساله‌ی منطقه‌ی خوزستان می‌باشد و هیچ‌کس نمی‌تواند از کنار این دوران به سادگی بگذرد. خزعل برای همه‌ی اطراف ذی نفع در خوزستان مهم بود. در نتیجه دوستان زیادی داشت و البته در مقابل، بدون دشمن هم نبود. خزعل آیین دشمن تراشی را خوب فرا گرفته بود و همیشه و در هر کاری برای خود دشمن تراشیده بود؛ که از مردم عوام گرفته تا رضا پهلوی! دومین مسأله‌ای که باید در پرداختن به دوران شیخ خزعل در نظر گرفت، عدل و انصاف تاریخی است. اکنون از خاندان این شیخ مقتدر، کسی در خوزستان وجود ندارد تا حداقل، اعمال او را توجیه کند.<sup>۱</sup> باید با توجه به واقعیت‌ها و با دیدگاهی واقع بینانه دوران حکومت او را مورد تحلیل و نقد قرار داد.

سومین مسأله‌ای را که باید در نظر گرفت، سیاست فعال انگلیس بود. انگلیس را باید در تمام حوادث دوران شیخ خزعل دخیل دانست، و انشاءالله در خلال بحث شیخ

---

(۱) البته فرزندان او در خلیج و عراق زندگی می‌کنند و کتاب‌های متعددی را نگاشتنند که در تمام آنها فقط از اعمال خوب او نوشته شده که در بعضی جاها که پای آزار و اذیت او و بعضی اشخاص به میان می‌آید قصد توجیه داشتند که از دید تاریخی چنین کتابهایی دارای امتیاز نیستند. چه خوب بود به خوب و بد او می‌پرداختند، اما عواطف و احساسات مانع این کار بود. اشخاصی نظیر حسین، خلف شیخ خزعل خیلی در باب جد خود قلم فرسایی کردند، اما در کل کتاب‌های او و امثال او برای یک مورخ با انصاف ارزش ندارد.

خزعل و دوران او به آن خواهیم پرداخت. چهارمین و آخرین مطلبی که قبل از پرداختن در بحث شیخ را باید در نظر گرفت، جایگاه ادبی اوست. نباید چنین تصور کرد که خزعل آدمی امی و بدون اطلاع بوده است، بلکه او همیشه با ادیبان عرب نشست و برخاست داشته است. بر این اساس، باید دانست که شیخ خزعل آدمی ساده‌نوح و عامی نبود، بلکه از سیاستمداران معروف عرب در زمان خود به شمار می‌رفت.<sup>۱</sup>

### □ شیخ خزعل بن جابر الکعبی (۱۸۹۷-۱۹۲۵م)

شیخ خزعل از شخصیت‌های مطرح تاریخ معاصر اعراب منطقه‌ی خوزستان به شمار می‌رود. چراکه در حوادث خلیج در ربع اول قرن بیستم، نقش فعالی داشت. او بر ملوک عرب بعد از شریف حسین از نظر سن و شهرت برتری داشت.<sup>۲</sup>

در عهد شیخ خزعل معلوم نیست از بخت بد او و یا از بخت خوب او، نفت در خوزستان فوران کرد. با اکتشاف نفت، مصالح دولت‌های اجنبی نیز در منطقه فزونی یافت. شیخ خزعل در سال [۱۸۶۲م] متولد شد. او آخرین فرزند ذکور شیخ جابر بود. مادر او نوره بنت طلال، شیخ قبیلہ‌ی باوی بود که شیخ خزعل در خرمشهر، مراحل تعلیم خود را گذراند و زیر نظر بعضی از علمای نجف درس خواند.

شیخ خزعل بعد از قتل مزعل در سال [۱۸۹۷م] ریاست اماره‌ی آلبوکاسب را به دست گرفت. قاجاریه در برابر شیخ خزعل همان عملی را انجام دادند که در برابر برادر بزرگ او مزعل، انجام داده بودند. مظفرالدین شاه علاوه بر القاب برادرش،

(۱) البته دوران شیخ خزعل دوران مهمی بوده است و علاوه بر اهمیت ذکر شده در بالا، اهمیت او از نظر ایران را نباید فراموش کرد. او امیری مقتدر و اهل تجارت بود. اقتدار مالی او و تهی شدن خزانه ایران و... سبب توجه دولتمردان ایران به این شیخ مقتدر شد. در نتیجه او نتوانست در برابر رضا پهلوی و نیات او مقاومت از خود نشان دهد. انشاءالله بحث او با رضاشاه را در سطور آینده خواهیم نوشت.

(۲) امین الریحانی، ملوک العرب، ج ۲، ص ۱۸۶.

سردار ارفع، سردار اقدس، امیر تومان و امیر نویان را به او پیش کش کرد. شیخ خزعل مردی با صلابت بود و در شؤون خلیج فارس و ایران، عراق و نجد، دارای اطلاعات وسیعی بود.<sup>۱</sup> او روابط بسیار نزدیکی با امرای خلیج داشت و با انگلیس‌ها معاهدات زیادی را منعقد نمود.<sup>۲</sup>

البته در این جا لازم است نکته‌ای را روشن نمایم و آن اینکه نگارنده‌ی این سطور به هیچ عنوان قصد عُسل تعمیم دادن شیخ خزعل را ندارد و نمی‌خواهد که با این نوشته، او را از ارتکاب اعمال ناصوابش در حق مردم خود مُبرا نماید، ولی چون باید تاریخ را آن طور که وقوع یافته انعکاس داد، ملزم به درج واقعیات آن گونه که اتفاق افتاده، یا حداقل آن طور که اسناد نشان می‌دهند، می‌باشم.

در نتیجه درباره‌ی این شخصیت، آن چیزی را می‌نویسم که او انجام داده است، حال این چیزها خوب باشند، یا بد... از این روست که نگارنده‌ی این سطور، با امانت تام در مورد شیخ خزعل و هرکس که در این کتاب، نامی از او برده شد، قلم فرسایی کرده.

برای اینکه از بحث اصلی خارج نشویم، نظریات بعضی از ادیبان عرب که با او مراوده داشتند و از خوان او مستفید شدند نقل می‌کنیم:<sup>۳</sup>

عبدالمسیح الأنطاکی<sup>۴</sup>، که در صفحات آتی از او نامی خواهیم برد در مورد شیخ خزعل چنین جملاتی را آورده: گشاده رو و دارای جذابیتی خاص و فصیح بوده

(۱) محمود علی داود، الخلیج العربی (الفارسی) و العلاقات الدولیه، ص ۷۱.

(۲) فلیپ دیلاود ایرلند، عراق، ص ۷۱.

(۳) بعضی از این ادیبان که در مورد شیخ خزعل قلم فرسائی کرده‌اند اشخاصی بودند مزد بگیر، که برای پر کردن جیب خود از مدح هر شخصیتی ولو نا بکار خود داری نمی‌کردند. در نتیجه گفتار آنها دارای سندیت نبوده و نیست و ما فقط برای نقل کردن نظریات مختلف که درباره‌ی شیخ خزعل داده شده، در این جا ذکری از آنها خواهند شد.

(۴) عبدالمسیح الأنطاکی یک عرب مصری بود و مؤلف کتاب‌های زیادی در مدح شیخ خزعل است. کتاب الدر الحسان فی مدح السمو الشیخ خزعل خان، یکی از این کتاب‌هاست. او در سال ۱۸۷۴ در حلب متولد شد و در مصر روزنامه‌ی عمران را چاپ می‌کند.

است؛ او مهمانان خود را همیشه شاد می‌گذازد و درگذشت بسیار حلیم بود. همچنین مردی بسیار متقی بوده است و به عنوان یک مسلمان حقیقی دائم الصلاة بود. سلیمان فیضی<sup>۱</sup>؛ او یک عالم بود و برای علما، حامی بزرگ شناخته می‌شد. او شاعری چیره دست بوده و قصائد شعری زیادی دارد. او مردی کریم و شوخ طبع بود. نسبت به زندگی خوشبین بود و در قصر خود مثل یک سلطان با تمام امکانات زندگی می‌کرد.

اما محمد لطفی جمعه در کتاب خود، از شیخ خزعل به عنوان مردی باج‌بگیر یاد می‌کند که به ناحق اموال مردم را تصاحب می‌کرد. و ادامه می‌دهد که خون مردم خود را با عداوت و سنگدلی می‌ریخت. او سلطانی هوسران بود<sup>۲</sup>.

امین ال‌ریحان<sup>۳</sup> که یک نفر سیاح بود و با شیخ مراوده داشت، او را چنین توصیف کرد: که خزعل مردی غنی و دانا و کریم النفس بود که در تأسیس یک کلیسا در زمین کلدانیان سرکوب شده، شرکت کرد. و خزانه‌ی او برای همه جور آدمی همانند علماء باز بود.<sup>۴</sup>

محسن‌الأمین او را چنین توصیف کرد: حال این مرد امیر بر پدر و برادر خود بیشتر شد، به طوری که اموال را جمع کرد و کاخ‌های پر از خدم ساخت<sup>۵</sup>.

اما مورخین انگیزی در مورد او چه گفته‌اند؟ آنها به شیخ خزعل به عنوان یک دوست نگاه می‌کردند. سرار تولد ویلسون<sup>۶</sup> در

(۱) سلیمان فیضی نزد شیخ خزعل به عنوان یک معتمد و مشاور زندگی می‌کرد که نامه‌نگاری ملوک به عرب به عهده‌ی او بود. او در اصل عراقی بود.

(۲) محمد لطفی جمعه، حیات الشرق، ص ۱۱۱.

(۳) امین ال‌ریحان، لبنانی بود که بر ملوک عرب زمان مراوده و حشر و نشر داشت. او یک ادیب بود که مشاهدات خود را در کتاب ملوک العرب در چند جلد به چاپ رساند.

(۴) امین ال‌ریحانی، ملوک العرب، ج ۲، ص ۱۸۷.

(۵) محسن‌الأمین، اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۶.

(۶) ویلسون رئیس شرکت نفت بود و روابط بسیار نزدیکی با شیخ داشت و روابط خارجی او را ترسیم می‌کرد.

مورد شیخ خزعل چنین نوشته است: در هر کجای جنوب ایران سفر نماییم، بانام شیخ خزعل مواجه می‌شوم، او بهترین نمونه از ریاست قبیله‌ای بود که در طرح‌های انگلیسی مشارکت کرد و نتیجه این مشارکت را دید<sup>۱</sup>.

بولارد در کتاب خود از خزعل یاد کرده است: او مکانی رفیع در خلال سال‌های متمادی برای خود کسب کرده است.

آنچه ذکر شد خلاصه‌ای بود که بعضی از شخصیت‌ها در مورد شیخ خزعل در کتاب‌های خود نگاشته‌اند. اکنون ما مضافاً بر آنها از او چنین یاد می‌کنیم: شیخ خزعل مردی بود که چون چندین سال از عمر خود را در خلال سالهای مرگ پدر و مدت ریاست برادر خود، در نگرانی و تشویش گذرانده بود، هنگامی که به ریاست رسید، به هیچ‌کسی اطمینان پیدا نکرد، حتی به اولاد خود، چرا که می‌بینیم، هر مدتی آنها را که به عنوان حکمران بعضی مناطق فرستاده بود، جابجا می‌کرد. حتی در اواخر عمر خود، چاسب فرزند بزرگ خود را تبعید نمود.

علاوه بر آن، شیخ خزعل نقطه‌ی ضعفی داشت و آن هم لهو و لعب بود. گفته می‌شود که فزون بر شصت زن داشت. البته اگر از او پرسیده می‌شد چنین استدلال می‌کرد که می‌خواهد قلوب شیخ‌های مخالف خود را با ازدواج با دختران آنها، به دست آورد اما در حقیقت چنین نیست. زیرا می‌بینیم موقعی که دستگیر شد و بالای شصت سال سن داشت، برای زاهدی بزم و شادی در کشتی درست کرده بود.

شیخ خزعل بلند پرواز بود زیرا همان‌طور که خواهیم دید، ریاست بر عراق را بعد از جنگ جهانی اول، در سر پروانده بود و اشخاص زیادی بودند که به این دلیل از او موجب بسیار گرفتند بدون اینکه کاری را پیش ببرند.

با این احوال شیخ خزعل به اشخاص زیادی که نباید به آنها اعتماد می‌کرد، اعتماد کرد. نظر او همواره تحت تأثیر همه‌کاره خرمشهر، محمد علی دشتی بود.<sup>۲</sup> دشتی

---

(۱) و البته که شیخ خزعل نتیجه‌ی چنین مشارکت‌هایی را چه خوب دید!

(۲) در مورد این شخص به طور خلاصه گفته می‌شود که جاسوس دولت بود و تمام تحرکات شیخ را به مرکز مخابره می‌کرد.

همیشه شیخ را بر علیه بنی‌کعب تحریض می‌کرد و نمی‌گذاشت روابط خوبی بین این دو مرکز قدرت پدید آید.

شیخ خزعل برای پر کردن خزانهای خود به مردم فشار آورد. این سبب شد که مردم نسبت به او بیگانه شوند، زیرا که می‌بینیم وقتی که دستگیر شد، جز علمای شیخ، قاطبه‌ی مردم بی‌خیال بودند!

با این تفصیل انشاءالله توانسته باشیم تصویری کلی از شیخ خزعل برای خواننده‌ی گرامی ترسیم کرده باشیم. پس از شناخت کلی از زندگی و روحیات شیخ، به اتفاقات به دوران او می‌پردازیم. در سال ۱۹۰۰ یعنی سه سال بعد از ریاست شیخ خزعل حرکتی شبه کودتا علیه او به وقوع پیوست که اگر به موقع از آن مطلع نمی‌شد، چه بسا حوادث، مسیر دیگری را طی می‌کرد.

جریان از این قرار بود که در سال ۱۹۰۰ شیخ عبود بن عیسی بن جابر، برادر زاده‌ی شیخ خزعل و حاکم اهواز به کمک غضبان بن شیخ سلمان بن جابر، برادر زاده‌ی دیگر شیخ خزعل با همدستی شیخ وادی شیخ عشیره دریس و شیخ سلطان و شیخ داوود رؤسای عشایر مقدم فلاحیه، علیه شیخ خزعل هم پیمان شدند که شیخ خزعل را به قتل برسانند و به جای او شیخ عبود بن عیسی را حاکم خرمشهر کنند.

اما این توطئه علیه خزعل به موقع فاش شد و او تمام آنها را زندانی کرد و به صورت وحشت آوری آنها را شکنجه داد که بعدها چنان ترسی بر بقیه‌ی شیوخ ایجاد شد که کسی جرأت مخالفت با او را پیدا نکرد.<sup>۱</sup> در سال ۱۹۰۳ قبیله‌ی نصار کعبی علیه شیخ تمر کرد.

تمرد این قبیله از قبل هم بود زیرا در سال ۱۸۶۸ م این قبیله تابع کعب فلاحیه از دفع خراج به جابر امتناع کرده بودند که با وساطت شیخ عبدالله الثانی الصباح قبیله‌ی نصار حاضر به تمکین شد.

(۱) جهت اطلاع از تفصیل این حادثه می‌توانند به کتاب تألیفی حسین خلف شیخ خزعل به نام تاریخ کویت السیاسی، ج ۲، ص ۲۴۶ مراجعه کنید.



اما در سال ۱۸۶۹ بعد از یک سال از حادثه‌ی اولی، دوباره این عشیره راه تمرّد را در پیش گرفت که این بار خود شیخ عبدالله امیر کویت آنها را گوشمالی داد و تمام املاک آنها را در قصبه (اروندکنار) تصرف نمود. در این جا بود که شیخ جابر هفتاد کاره خرما برای کویت تخصیص داد و فرستاد<sup>۱</sup>.

این تمرّد حتی در زمان شیخ مزعل ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۹۰۳ در زمان شیخ خزعل تمرّد خود را تکرار نمود و این قبیله از پرداخت خراج امتناع کرد. شیخ خزعل چنان عرصه را بر آنها تنگ کرده آنها مجبور شدند به جهت شفاعت نزد شیخ مبارک الصباح دوست شیخ در کویت بروند که با وساطت مبارک، الحبشی را بر آنها حاکم کرد.

سپس متوجه حویزه شد، زیرا سید نعمه، مولی سید طعمه را که برگزیده‌ی شیخ خزعل در آن نواحی بود، کشته بود و با شیخ عبود بن عیسی که شرح او آمده، در مورد ساقط کردن شیخ خزعل عهد بسته بود. البته با کشف این توطئه همان طور که گفتیم تمام تحریک کنندگان را به زندان انداخت. اما سید نعمه آن موقع در بادیه بود، لذا خزعل به او دسترسی پیدا نکرد.

سید نعمه که با قتل طعمه بر حویزه مسلط شده بود، عشایر را بر علیه خزعل تحریک کرد تا اینکه خزعل را مجبور به لشکرکشی به حویزه می‌کند که نتیجه‌ی آن سید نعمه به دست خزعل اسیر گردید<sup>۲</sup>.

شیخ خزعل با تعهد مالیات فلاحیه به دولت مرکزی، این منطقه را جزو اقلیم تحت تصرف خود قرار داد و شیخ عبود بن زیاب را در فلاحیه به جای خاندان آلبوناصر که سالها بر فلاحیه حاکم بودند، قرار داد. خزعل که توانست قبایل متمرد را تحت تصرف خود در آورد متوجه سیاست خارجی شد. زیرا اگر قبل از تمرّد قبایل به چنین عملی دست می‌زد، چه بسا سقوط می‌کرد.

(۱) عبدالعزیز الرشید، تاریخ کویت، ص ۱۰۹.

(۲) جابر المانع، مسیر الی قبائل الأهواز، ص ۲۷۵.

سیاست خارجی شیخ خزعل، اساس آن بر روابط با انگلیسی‌ها ریخته شد و زود هم نتیجه داد! در هفتم دسامبر ۱۹۰۲ انگلیسی‌ها به خزعل پیامی اطمینان بخش بدین شرح دادند: «ما محمّره (خرمشهر) را در برابر حمله دریایی هر قدرت خارجی، به هر بهانه‌ای که باشد، حفظ خواهیم کرد و تا وقتی نیز که شما (خزعل) به شاه و قانون وفا دارید، به مساعی حسنه‌ی خود نسبت به شما و حمایت شما ادامه خواهیم داد.»

در واقع درست یک سال پس از دادن اولین قول، شیخ خزعل با انگلیس‌ها وارد مذاکره شد و درخواست کرد که رابطه‌ی رسمی آنها گسترش یابد.

در گفت‌وگویی در هشتم دسامبر سال ۱۹۰۳ با وزیر مختار انگلیس که از سفر به خلیج فارس، از طریق محمّره به تهران باز می‌گشت، خزعل شدیداً به سیاست‌های دولت مرکزی در قبال خویش حمله برد و این دولت را متهم کرد که سعی دارد مواد توافق گمرکی را که در سبتمبر ۱۹۰۲ منعقد شده نادیده بگیرد.

او (شیخ خزعل) می‌پرسد که با توجه به تمام خدماتی که به انگلیسی‌ها ارائه کرده، چرا آنها نمی‌خواهند همان حمایتی را که نسبت به سایر حکام عرب خلیج، مثل حکام کویت، بحرین می‌ذول می‌دارند، نسبت به او انجام دهند؟<sup>۱</sup>

هاردینگ وزیر مختار انگلستان در تهران از دولت متبوع خود می‌خواهد که تعهدات جدید، اگر چه در حدی نبود که خزعل می‌خواست. ولی در آنها قول حمایت مشروط انگلستان گنجانیده شده بود و شیخ را مجاز می‌کرد که در برابر هر اقدام از جانب دولت مرکزی برای انکار توافق گمرکات ایستادگی کند.<sup>۲</sup>

شیخ خزعل که نسبتاً تحرکی در سیاست خارجی خود به وجود آورده بود، روابط خود را با بقیه‌ی قدرت‌های منطقه گسترش داد. او که ایران را گرفتار مشکلات زیادی می‌دید از دفع هر گونه خراج خود داری کرد و برای اینکه دولت قاجاریه را علیه خود

(۱) مصطفی انصاری محمد جواهر کلام، تاریخ خوزستان، ص ۱۳۵. واقعاً چرا این حمایت را از خزعل نکردند؟! انشاءالله در صفحات آتی به این سؤال جواب خواهیم داد.

(۲) همان منبع، ص ۱۲۵.

برنینگیزد، هدایایی به صورت شخصی برای شاه ایران، در هر مدتی می‌فرستاد.<sup>۱</sup> شیخ خزعل که زوال قاجاریه را هر روز از روز دیگر روشن‌تر می‌دید، در پی فرصتی بود که استقلال سیاسی کاملی برای خود دست و پانماید.<sup>۲</sup>

بر این اساس بود که شیخ روابط خود را با انگلیس‌ها بر خلاف پدر و برادر خود گسترش داد و آن اختلافاتی که در نتیجه‌ی گشایش رود کارون بین انگلیس‌ها و شیخ مزعل به وجود آمده بود، از بین رفت.<sup>۳</sup> انگلیس‌ها هم به خزعل روی خوش نشان دادند و به او مدال «KC\_ SI» که نشان ستاره‌ی هند می‌باشد را پیش‌کشی کردند، همچنین هر موقع که یک کشتی جنگی از کنار قصر او می‌گذرد به نشان احترام، توپ‌ها را شلیک می‌کند که به صورت رسم تا موقعی که دستگیر شد ادامه داشت.<sup>۴</sup>

روابط او محدود به مناطق مجاور نبود، بلکه روابط بسیار نزدیکی با پاپ در رم داشت و از او مدال‌هایی نیز دریافت کرد.<sup>۵</sup>

### □ سیاست داخلی شیخ خزعل

همان طوری که می‌دانیم، نظام حکومتی در جاهایی که روابط قبیله‌ای حاکم است موروثی می‌باشد و نه انتخابی، در نتیجه شیخ خزعل بر تمام شؤون اماره خود اشراف داشت. در همان حال که شیخ خزعل شیخ اتحاد محسن بود به علت تسلط او بر بقیه‌ی

(۱) جک بیربی، الخلیج العربی (فارسی)، ص ۷۲.

(۲) محمود علی داود، الخلیج العربی (فارسی) و العلاقات الدولیه، ص ۷۲.

(۳) همان منبع، ص ۷۱.

(۴) محسن‌الأمین، اعیان‌الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۶.

در مورد دلیل این کار انگلیس‌ها، محسن‌الأمین می‌گوید: در یک زمانی دزدان دریایی کالاهای قدیمی از انگلیس‌ها دزدیدند در نتیجه انگلیس‌ها به شیخ خزعل متوسل شدند و او کالاهای آنها را پس از جست‌وجو، از دزدان دریایی پس گرفت و بر این انگلیس‌ها به نشانه‌ی احترام این رسم را به وجود آوردند.

(۵) محمد لطفی جمعه، حیاة الشرق، ص ۱۱۱.

نواحی به امیر نیز ملقب شد، به طوری که حاکم مطلق آن مناطق در آمد. البته بعضی از مؤلفان از قدرتی که شیخ خزعل در نتیجه‌ی حوادث و اتفاقات کسب کرده بود، دچار ابهامات زیادی شده‌اند. الحق چرخ روزگار بر مدار شیخ خزعل گردید و به عقیده‌ی ماکیاولی<sup>۱</sup>، یک رهبر علاوه بر هوش و ذکاوت باید شانس و اقبال نیز داشته باشد تا حوادث بروفق مراد او بچرخد. شیخ خزعل تمام عوامل یک رهبر مقتدر را داشت، الا مشاورین راستگو...!

بعضی از مورخین که دچار ابهاماتی هستند، اظهار می‌دارند که خزعل می‌توانست در خلال چند روز چهار هزار سرباز مسلح گرد هم آورد، تا در برابر شاه ایران ایستادگی کنند<sup>۲</sup>. اما این گفتار درست نیست، زیرا که شیخ خزعل نتوانست حتی به مدت سه روز در برابر ارتش ایران مقاومت کند و ناگزیر شد که تسلیم شود.

شیخ خزعل برای اداره‌ی اماره‌ی خود از وجود شخصیت‌هایی استفاده نمود. اما این اشخاص نتوانستند حقایق را درک بکنند و یا به قول اصح سیاستمدار حادثی نبودند و بیشتر آنها فقط برای کسب پول و منال به خزعل خدمت می‌کنند. زیرا وقتی که او گرفتار شد. هیچ کدام از اینها - به اصطلاح وزرا، - تحرکی برای نجات ارباب خود انجام ندادند.

اولین شخصیت که بعد از شیخ خزعل در خرمشهر و آن نواحی قدرت داشت و به عنوان وزیر شیخ انجام وظیفه می‌کرد، همان طور که گفتیم رئیس‌التجار، محمد علی دشتی بود.<sup>۳</sup>

دومین وزیر شیخ خزعل که امور عشایر تابع شیخ خزعل در عراق، بخصوص بصره را اداره می‌کرد، میرزا حمزه جواد شریفی بود که مصطفی فهمی محمد خان بهادر و حاج حسین عطیه بعد از میرزا حمزه عهده دار این شغل بودند و سلیمان فیضی

(۱) ماکیاولی سیاستمدار فلوراسی بود که به نظریات غیر اخلاقی خود مشهور شد. او بر خلاف سیرون نظریه پرداز یونان باستان اعتقادی به اخلاقیات در سیاست نداشت.

(۲) از جمله این مورخین جک بیربی و محمود علی داوود می‌باشند.

(۳) wilson:south\_west persia p: 81.

●..... کعب محمّره / ۱۶۳

مستشار شیخ در روابط با بقیه‌ی ملوک و شیوخ عرب انجام وظیفه می‌کردند که به اصطلاح امروزی، وزیر خارجه شیخ خزعل بود و ابوالحسن میرزا مستشار شیخ خزعل در امور ایران بود و عبدالصمد حمزه در شوون عشایر خرمشهر به شیخ خزعل کمک می‌کرد.

شیخ خزعل نوعی دیکتاتوری مطلق به وجود آورد و او در رأس تمام امور بود و از تفویض اختیارات به اطراف و پسران خود بی‌مناک بود.

شیخ خزعل چاسب را که در انگلستان فنون جنگی تحصیل کرده بود، در سال ۱۹۰۴ و لیهده خود کرد و در سال ۱۹۰۶ او را به فرمانداری خرمشهر تعیین نمود. او که استعداد زیادی در امور سیاسی و نظامی داشت، همیشه از پدر می‌خواست که تشکیل ارتشی کلاسیک بدهد، اما با مشورت‌هایی که شیخ با محمد علی دشتی داشت، با این درخواست موافقت نمی‌کرد، زیرا طبق توصیه دشتی به خزعل، چاسب با تشکیل این ارتش در فکر نوعی کودتا بود.

محمد علی دشتی که چاسب را سر راه خود می‌دید، شروع به دسیسه‌چینی علیه چاسب کرد و عاقبت، شیخ خزعل در سال ۱۹۲۱ چاسب را از ولیعهدی برکنار ساخت و عبدالحمید، حاکم اهواز را به جای او تعیین کرد و چاسب را به انگلستان تبعید نمود. شیخ خزعل عبدالمجید را فرماندار خرمشهر کرد و پس از مدتی دوباره عبدالمجید را برکنار و عبدالله فرزند دیگرش را ولیعهد نمود و تا آخرین روز شیخ خزعل در خرمشهر در این مقام بود. البته فرزند دیگر شیخ خزعل، عبدالکریم ملازم پدر بود. اما در مورد امنیت داخلی اماره، شیخ خزعل اهتمام زیادی نمود و دزدی که در مناطق جنوبی ایران بیداد می‌کرد با اتخاذ تدابیری سخت آن را ریشه‌کن ساخت.<sup>۱</sup> معاهده‌ی ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس که ایران را به دو قسمت تحت نفوذ تقسیم کرده بود به شیخ خزعل فرصت داد که با آزادی بیشتری به کار خود ادامه دهد.

این قرارداد در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ بین روسیه و انگلستان راجع به ایران و افغانستان و تبت بسته شد. از این قرارداد در فصل اول و دوم و سوم، چنین مستفید می‌شود که

1) wilson: south west persia p: 264.

عملاً استقلال سیاسی ایران نقض شده است. زیرا به طور واضح جنوب تحت نفوذ انگلیس‌ها و قسمت شمالی تحت نفوذ روس‌ها بود.

البته با توجه به نامه نگاری‌های انجام شده، بین وزارت خارجه ایران و وزیر مختار بریتانیا پرلچمن امرسن طرف انگلیس‌ها تقسیم ایران به مناطق تحت نفوذ را با وجود سیلنگنا هجراخت رازو ۷۰۹۱ داداررقی امضا زامعه‌مام‌ود. اندکی مریاکننا استفسار وزیر مختار ایران در لندن اظهار داشت که صحبت تقسیم ایران به منطقه‌ی نفوذ در میان نیست. اولین چیزی که در قرارداد ذکر شده، استقلال و سالم ماندن ایران است. فقط قراری که داده شده این است که در بعضی نقاط جنوبی ایران، از قبیل سیستان و آن حدود، روس در صدد تحصیل امتیازات از دولت ایران بر نیایم. از خلیج فارس و قسمت‌هایی دیگر هم در قرارداد ذکر نشده است. مقصد عمده رفع ماده رقابت و برقراری صلح است و گمان نداریم که دولت ایران بعد از ملاحظه‌ی متن آن، ایرادی بر این قرارداد به هیچ یک از ما امتیاز ندهد، در حقیقت این قرارداد کأن لم یکن می‌باشد.<sup>۲</sup> در حقیقت این قرارداد، به طور واضح ایران را تقسیم کرده است و این قرارداد به خزع‌ل امکان داد که با انگلیس‌ها معاهدات و قراردادهایی بر خلاف مصالح ایران به امضا برساند.

اما وضع خرمشهر چه گونه بود؟ خرمشهر که تاریخ آن به صدر اسلام بر می‌گردد، در سفرنامه‌های متعددی از آن ذکری به عمل آمده بود. اما در باب وجه تسمیه آن، به اسم تاریخی آن «محمّره» نقل قول‌های زیادی به عمل آمده است. از میان آنها شاید این یکی درست باشد که به علت خاک قرمز آن ناحیه، به محمّره معروف گردیده است.

همان طور که نگاشتیم شیخ جابر، خرمشهر یا محمّره را ساماندهی کرد و در زمان مزعل به وسعت آن افزوده گردید، تا اینکه در زمان شیخ خزع‌ل کل خرمشهر به سه قسمت تقسیم گردید.

(۱) سرپرس لورین، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ماجرای شیخ خزع‌ل و پادشاهی رضاشاه، ص ۱۰۱.

(۲) وحید مازندرانی، قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس راجع به ایران، ص ۳۷.

(۱) محقره: که مرکز فرماندار کل خرمشهر در آن و اداره‌ی گمرک نیز واقع بود.  
(۲) فیلیه: که کاخ امرای کاسب در آن واقع است.  
(۳) خزعلیه: همان طوری که از نام آن پیداست، به نام شیخ خزعل نامیده شد که مقرر اصلی ریاست شیخ خزعل می‌باشد.

خرمشهر در زمان شیخ خزعل دوباره بازسازی شد و در آن بازارهای متعددی به وجود آمد و برای اداره شؤون شهر، شهرداری در آن تأسیس گردید که وظیفه‌ی آن نظافت شهر و برقراری روشنایی در شب بود. البته برای برقراری امنیت، پلیس تشکیل گردید که مظاهر تمدن در بلاد خویش را نشان دهد که در این راه توفیق چندانی نصیب او نشد.

اما فیلیه که کوچکتر از محقره است، مقر سکونت شیخ خزعل و حاشیه‌ی او بود، به طوری که کاخ الخزعلی که به کمالیه نیز معروف است، در کنار شط العرب (اروند رود) ساخته شد. این کاخ در دو طبقه بنا گردید که با فرش‌های مزین به حاشیه‌ی طلا مفروش بود. در این قصر نیز مجالس طرب و نیز مجالس شعر و ادب که مورد علاقه‌ی شیخ بود برگزار می‌شد.

یکی از شاعران که در سال ۱۹۴۶ از آنجا می‌گذشت و متوجه ویرانه‌ی این کاخ شد، ابیاتی را سرود:

هذه الدار لنا كانت حمى	یوم کانت تنجى عظما
قد نعمنا زمناً فى ظلها	نغرس الحمد و نجنى نعما
غير ان الدهر افنى اهلها	و الذاذات استحالت حلما

شیخ خزعل در قصر خود در سال ۱۹۱۱ روشنایی را به کار گرفت که مولد برق آن از شیخ سالم المبارک خریداری شده بود<sup>۱</sup>.

اما در مورد خزعلیه، شیخ خزعل آن را در سال ۱۹۰۸ بین محقره و فیلیه بنا نمود. که خزعل در آنجا نیز قصری برای خود ساخت. در مورد ارتشی که شیخ خزعل، آن را تأسیس نمود، همان طور که قبلاً اشاره کردیم ارتش منظمی را نداشت و مورخین

(۱) عبدالله حاتم، من هنا بدهاء الكويت، ص ۱۱۸.

در این امر مبالغه کردند. گاه شیخ خزعل برای گوشمالی بعضی از عشایر که تمر دکرده بودند، ارتشی را با هماهنگی رؤسای عشایر تابع او به صورت موقت تشکیل می‌داد که علیه عشایر یاغی حرکت می‌کرد و بعد از گوشمالی عشایر مخالف شیخ، منحل می‌شد.

همان طوری که در سال ۱۹۱۴ شیخ حنظل پسر برادر شیخ خزعل علیه بنی لام به ریاست شیخ شجاع آنها غضبان البنه خارج شد و بعد از اتمام عملیات لشکر شیخ خزعل منحل گردید.

در رجب آن سال، حسن الداخل و غضبان البنه با حنظل در یک جنگی درگیر شدند که بعدها این جنگ به جنگ جحیف مشهور گردید. در این جنگ، شکست از آن بنی لام بود.<sup>۱</sup>

اما در مورد وضع اقتصادی اماره باید گفت که اخیراً استاد گرامی محمد جواهر کلام، کتابی از مصطفی انصاری ترجمه نمودند که اطلاعات ذی قیمتی - تا ترجمه‌ی کتاب اطلاع چندانی از وضع اقتصادی منطقه در دسترس نبود - را به تاریخ دوستان می‌داد که ضمن تشکر از جواهر کلام، خوانندگان عزیز را برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد وضع اقتصادی منطقه به این کتاب راهنمایی می‌کنیم.

در مورد زراعت این نواحی باید بگوییم که زمین‌های خوزستان دارای استعداد زراعتی مناسبی می‌باشد. و در طول تاریخ مورخین زیادی در وصف این زمین‌ها مطالبی را گفته‌اند.

اراضی زراعی منطقه تقریباً استعداد کاشت هر نوع محصولی را دارد. از برنج گرفته که از قدیم مشهور است<sup>۲</sup> تا پنبه، و از خرما گرفته تا انواع میوه‌جات... اما در مورد گمرک خر مشهور به علت ازدهار این بندر تجاری انواع و اقسام کالاها از این بندر حمل و یا تخلیه می‌شد که عواید زیادی از نظر مالیاتی و اقتصادی عاید منطقه

۱) تفصیل این موضوع در کتاب مسیره الی قبائل الأهواز، جابر المانع، صفحات ۱۲۵ به بعد ذکر شده است. (مؤلف)

2) LoAgrigg source Atariesof madern I ray p.5.



می‌گشت. سالیانه چهل هزار پوند انگلیس عواید شیخ خزعل از مالیات بندر بود<sup>۱</sup>. البته اداره‌ی گمرک به دست یک بلژیکی بود که از سال ۱۹۰۲ اداره‌ی گمرک را به دست گرفته است.

عواید شیخ خزعل محدود به این گونه اعمال نبود، زیرا باکشف نفت در سال ۱۹۰۳، شرکت نفت برای انتقال نفت مجبور شد که لوله‌ها را از اراضی شیخ خزعل تا آبادی امتداد دهد و سالیانه مبلغ ۶۵۰ پوند انگلیس، بابت این کار به شیخ خزعل پرداخت می‌کرد.<sup>۲</sup> شیخ خزعل در امور حمل و نقل دریایی و زمینی نیز سرمایه‌گذاری زیادی کرده بود. او چهار کشتی حمل و نقل بسیار بزرگ داشت که اسم آنها یخت کارون، یخت ایران، یخت مظفری، یخت بهمشیر بود و در کنار آنها صدها کشتی کوچک در شطّ العرب در حال تردد بودند.

اما در مورد ادیبانی که با او مراوده داشتند، باید از شاعران و کاتبان زیادی نام برد. الرصافی که قصیده‌ی الدهر و الحقیقه را در مدح شیخ خزعل سروده بود، باعث شد که مقرری ماهیانه برای او تنظیم شود.

سید جعفر الحلی که دیوان سحر بابل و سجع البلابل را نیز در مدح شیخ خزعل سرود، انعام زیادی دریافت کرد.

اما بقیه‌ی شاعران نیز نظیر محمدرضا الشیبی، عبدالکریم الجزائری، عبدالمسیح الأنطاکی و عبداللطیف الجزائری هر کدام قصائدی در مدح شیخ سرودند و از خوان او مستفید شدند.

گفته می‌شود که شیخ کتابخانه بزرگی داشت که حاوی کتاب‌های بسیار نفیسی بود که متأسفانه در ماجرا دستگیری او از بین رفتند. البته کتابی به نام الریاضة الخزعلیه فی السیاسة الأنسانیة موجود می‌باشد که تألیف آن به شیخ خزعل نسبت داده می‌شود.<sup>۳</sup>

(۱) محمود علی داود، الخلیج العربی (فارسی) و العلاقات الدولیه، ص ۷۱.

(۲) بحران جهانی نفت هاروی اوکونور، ص ۳۵۰.

(۳) آغا بزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۲۴.

باید دانست که شیخ خزعل یک فرماسون بود و وقتی که لژ فرماسون مصر کوشید که حوزه‌ی نفوذش را گسترش دهد، پیشنهاد عضویت به شیخ خزعل داد و شیخ خزعل در سال ۱۸۹۴ در بغداد به عضویت آن در آمد.

البته بعدها شیخ خزعل در خرمشهر لژ مخصوص خود به نام محفل خزعل خان به شماره‌ی ۲۶۳ پدید آورد که در تاریخ ۲۸ نوامبر سال [۱۹۲۳م] المحفل الاکیرالوطني المصری به پاس تلاش‌های شیخ خزعل رئیس محفل خزعل خان در راه آرمان‌های فراماسونگری، امتیاز الشرف را به وی اعطا کرد<sup>۱</sup>.

### □ روابط شیخ خزعل با دیگر قدرت‌های خلیج فارس

روابط شیخ خزعل با قدرت‌های خلیج فارس و مشخصاً خاندان آل صباح در کویت و بنی رشید و آل سعود در نجد محدود به این زمان فقط نبود، زیرا همان طوری که در بخش دوم کتاب گفتیم که کویت ایالتی بود، تابع دورق و خاندان عرار در کاظمیه کویت سیاست خصمانه‌ای در برابر بنی‌کعب در پیش گرفتند. کویتی‌ها همیشه با کعب فلاحیه در ستیز بودند و از کعب فلاحیه نوعی کینه به دل داشتند، حتی موقعی که فلاحیه کانون قدرت نبود، آل صباح نسبت به آنها بد بین بودند.

جنگ‌های بین کعب و آل صباح در دوران حاکمیت بنی‌کعب سبب شد که روابط خوبی بین آل صباح و کعب فلاحیه برقرار نشود. حال اگر سبب اختلاف را مصالح و دست اندازی به زمین‌های یکدیگر قلمداد کنیم، باید عامل مذهب را مزید بر علت بدانیم.

آل صباح سنی مذهب بودند و کعبیان حداقل در اواسط دوره‌ی اقتدار خود، متمایل به تشیع گردیدند که بعدها تعصب خاصی نسبت به این مذهب پیدا کردند. خلاصه اینکه، آل صباح تا اواخر سقوط شیخ خزعل با کعب فلاحیه روابط خوبی را نداشتند و حتی با شیخ خزعل همان طور که خواهیم آورد، در موقع ضرورت به کمک او نشتافتند.

اما به هر حال، روابط آل صباح در زمان جابر و مزعل رشد کرد و آن هم به سبب

(۱) دکتر عبدالهادی حائری، جنبش‌های فرماسونگری در کشورهای اسلامی، ص ۱۰.

کمک و مساعدت‌های کویته‌ها در سرکوب عشایر متمرّد بود و در زمان شیخ خزعل به اوج خود رسید، زیرا هر دو اماره، وضع مشابهی را داشتند. آنها در صدد کسب استقلال سیاسی عثمانی‌ها بودند و شیخ خزعل در کسب استقلال سیاسی از ایران. روابط شیخ خزعل با شیخ مبارک همان طوری که ذکر کردیم، به عللی خوب بوده و هر کدام برای خود در اماره طرف دیگر، قصری بنا کردند<sup>۱</sup>.

شیخ خزعل به مبارک در برابر یوسف‌الابراهیم، مدعی ریاست، کمک نمود. همچنین در جنگ‌های مبارک با آن رشید، با او مساعدت‌های لازم را انجام داد، لذا می‌بینیم در تمام محنت‌های شیوخ کویته، خزعل مساعدت‌های لازمه را به آنها تقدیم کرد. اما کویته‌ها چه پاسخی به این محبت‌های شیخ دادند؟ در سطور آتی جواب آن را خواهید دانست.

باید گفت مبارک به شیخ خزعل در موقعی که بعضی عشایر در خلال جنگ جهانی اول علیه شیخ طغیان کردند، شش عدد کشتی جنگی و صد و هشتاد نفر مسلح فرستاد<sup>۲</sup>.

با شروع جنگ جهانی اول، روابط مبارک و خزعل فزونی یافت و انگلیس‌ها در تحکیم این روابط دخیل بودند. زیرا وجود هر دو برای آنها مهم بود، اما زیاد طول نکشید، تا اینکه، مبارک در ۲۹ نوامبر سال [۱۹۱۵م] فوت می‌کند و به جای او شیخ جابر، فرزند او، به ریاست کویته‌ها برگزیده می‌شود، اما روابط خزعل با جابر به اندازه‌ی زمان مبارک صمیمانه نبود، با این وجود، روابطی که مبتنی بر مصالح نوع دوستی بود، ادامه پیدا کرد.

زیرا می‌بینیم در نوامبر ۱۹۱۶ شیخ خزعل با جابر همراه ابن سعود و دیگر رؤسای عشایر حمایت‌کننده انگلیس‌ها در خلال جنگ جهانی اول در معیت السر پرس کوکس نماینده تام‌الأختیار انگلیس‌ها در خلیج فارس در کویته تشکیل داد که از اهم تصمیمات این اجتماع لزوم جنگیدن علیه اتراک بود. شیخ خزعل همیشه به جابر به

(۱) امین الریحانی، ملوک العرب الریحانی، ج ۲، ص ۱۸۹.

(۲) الرشید، تاریخ الكويت، ص ۱۷۴.

عنوان پسر برادر خود نگاه می‌کرد، زیرا در خلال سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ که روابط کویتی‌ها به انگلیس‌ها به خاطر بعضی مسائل تیره شده بود، شیخ خزعل وساطت می‌کند تا انگلیس‌ها معامله خوبی با سالم مبارک الصباح که جانشین برادر خود شده بود، داشته باشد<sup>۱</sup>.

همچنین می‌بینیم شیخ خزعل به شیخ سالم در موقع ضرورت کمک‌های شایانی کرد و در برقراری صلح بین شیخ سالم و آل سعود نهایت سعی خود را به کار برد که در آخر، صلحی زیر نظر شیخ خزعل بین آل صباح و آل سعود واقع شد و اگر تمهیدات شیخ خزعل نبود، چه بسا حوادث جریان دیگری پیدا می‌کرد. در این جا وقت آن رسیده که سؤال بدون جواب مانده‌ی اول را مورد بحث قرار دهیم.

شیخ احمد الصباح (۱۹۲۱ - ۱۹۵۰) که معاصر دوران مشکلات شیخ خزعل بود، هیچ‌گونه کمکی به شیخ خزعل نکرد و به درخواست شیخ خزعل مبنی بر ارسال مقادیری اسلحه و مهمات برای ایستادگی در برابر رضاخان پاسخ نداد و آن را موکول به کسب رضایت انگلیس‌ها کرد. این طور بود که آل صباح جواب محبت‌های شیخ خزعل را دادند! اما اگر بخواهیم تحلیل بیشتری از این بی وفایی ارائه بدهیم و تحلیل بکنیم که چرا احمد الصباح کمک به خزعل را موکول به کسب رضایت از انگلیس‌ها کرد، به این نتیجه می‌رسیم که هر چه بر شیخ خزعل آمد، زیر سر انگلیس‌ها بود! البته در صفحات آینده راجع به آن بحث خواهیم کرد.

#### □ جنگ جهانی اول و تأثیر آن بر منطقه

این جنگ که با ترور ولیعهد اتریشی به دست یک صرب متعصب شروع شده بود، با شکست آلمان‌ها و عثمانی‌ها پایان یافت.

البته انگلیس‌ها از خیلی وقت پیش در نظر داشتند که مرد بیمار اروپا (عثمانی) را تجزیه کنند، لذا در پی تحریک قومیت‌های تشکیل دهنده دولت عثمانی برآمدند. اعراب ساکن در دولت عثمانی که از جمعیت خوبی بر خوردار بودند، مهمترین هدف انگلیس‌ها به شمار می‌رفتند. آنها با اعزام سیاستمداران خود به مناطق عربی در

(۱) العقاد - الأستعمار فی الخلیج، ص ۱۹۲.

پی تحریک اعراب بودند و از نهضت آزادی اعراب حمایت می‌کردند. انگلیس‌ها که پس از جست‌وجو توانستند شریف حسین امیر مکه را برای طرح ریزی اهداف خود کشف کنند، لذا در پی تقویت این امیرگمنام برآمدند. انگلیس‌ها به شریف حسین که از دو دودمان امام حسن علی‌علیه‌السلام بودند، اما مذهب تسنن داشتند، قول دادند که اگر اعراب را تحریک نکنند و علیه عثمانی‌ها وارد جنگ شوند، دولت بریتانیا قول می‌دهد در تشکیل کشور متحد عربی به او کمک نماید و وقتی که از امیر مکه اطمینان پیدا کردند، متوجه بقیه‌ی امرای خلیج فارس شدند. آنها به آل صباح وعده‌ی استقلال دادند و با آنها معاهدات لازم را بستند. سپس متوجه شیخ خزعل شدند. احتیاج آنها به شیخ خزعل مبرم بود. لذا برای جلب نظر او از دادن هرگونه امتیاز، چه به صورت شفاهی یا کتبی خود داری نکردند. ابتدا در ۱۵ اکتبر سال ۱۹۱۰ معاهده‌ای بین سروان پری زا چار باکوکس نماینده دولت انگلیس و شیخ خزعل در خرمشهر بسته شد که مفاد آن چنین است:

«دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان آماده است تا حمایت لازم را از شما به عمل آورد، به نحوی که راه حل رضایت بخشی در صورت هرگونه تجاوز حکومت ایران به قلمرو شما، به عمل آورد و حقوق شما را نسبت به دارایی‌ها تان در ایران، به رسمیت بشناسد.»

یک ماده تعریفی مهم در این قرارداد این بود که شیخ و اولادش تعهدات خود را در برابر دولت مرکزی ایران حفظ کرده و از راهنمایی دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان برخوردار شوند.<sup>۱</sup>

همچنین در نوامبر سال [۱۹۱۴م] معاهده‌ای بین دولت انگلستان و شیخ خزعل بسته شد که در آن به وضوح قید شده است که انگلستان به شیخ خزعل اطمینان می‌دهد که در برابر هرگونه تعدی و هجوم به منطقه‌ی او حمایت لازم را از او به عمل می‌آورد.

---

۱) سرپرسی لورین، ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۵۸ و ۵۹.

انگلیس‌ها مفاد قرارداد را به دولت ایران اطلاع ندادند.<sup>۱</sup> خزع‌ل بعد از اینکه به وعده‌های انگلیس‌ها اطمینان پیدا کرد، به صورت فعال در جنگ جهانی اول شرکت نمود و بی طرفی ایران را نقض کرد.

اما دولت عثمانی که آخرین ایام خود را طی می‌کرد، آن قدر گرفتار مشکلات خود بود که نسبت به مرزهای شرقی‌اش توجهی نکرد و یا اگر می‌خواست توجه لازم را بکند، امکانات آن را نداشت.

اعراب دولت عثمانی با تحرک رؤسای عشایر علیه عثمانی‌ها خروج کردند. عثمانی‌ها چون می‌دیدند در برابر این موج نمی‌توانند ایستادگی کنند، متوجه حربه‌ی دین شدند. لذا متوجه مراکز دینی گردیدند و موفق شدند. بر این اساس، بعضی از علمای عالم تشیع علیه انگلیس اعلام جهاد دادند.

انگلیس‌ها مجبور شدند امتیازات بیشتری به قدرت‌های منطقه بدهند، به طوری که سر پرسی کوکس در یک گزارشی مرقوم نمود: «الان واجب است که دولت بریتانیا سیاسی را اتخاذ کند تا بتوانیم از خلال آن، امرای عرب را که به عنوان دوستان ما هستند در کنار خود بیابیم، زیرا که دوستی آنها برای ما از اهمیت بسیاری برخوردار است.» همچنین جردتولد سفیر مختار انگلیس در عراق، در این خصوص چنین توضیح داد: «هیچ‌گونه مخالفتی در خلال جنگ از آنها (یعنی شیوخ حامی انگلیس) که دلالت بر دشمنی با ما باشد صادر نشد و دوستی ما با امرای بزرگ آنها نظیر شیخ محمّره و شیخ کویت مبتنی بر دوستی پایدار بود.<sup>۲</sup>»

انگلیس‌ها از نفوذ عثمانی‌ها در خوزستان بیمناک بودند، چرا که شاه‌رگ حیاتی آنها یعنی نفت در این منطقه استخراج می‌شد.

جنگ جهانی اول در سال [۱۹۱۴م] تقریباً در تمام جبهه‌ها شروع گردید. بر این

(۱) همان منبع، ص ۵۸.

(۲) مسیز بیل، فصول من تاریخ العراق القریب، ص ۲.

اساس نماینده انگلستان طی نامه‌ای به شیخ خزعل از او خواست:

«شما باید سعی کنید با کمک مبارک الصباح حاکم کویت و عبدالعزیز بن سعود امیر نجد به بصره هجوم کنید و آن جا را از عثمانی‌ها آزاد سازید و اگر این وظیفه بالاتر از حد نیروی شما باشد، باید سعی بلیغی بکنید که نیروهای کمکی اتراک به بصره و قرنه نرسد تا اینکه نیروهای انگلیس در کمترین زمان ممکن انشاءالله در معیت سه کشتی جنگی به کمک شما خواهند بیایند.»

جنگ بعد از رسیدن کشتی جنگی انگلیس‌ها به اروند رود شروع گردید و با حمایت‌های شیخ خزعل، انگلیس‌ها توانستند اول فاو و بعد از ده روز در ۲۶ نوامبر سال ۱۹۱۴ بصره را تصرف کنند!<sup>۱</sup>

با اعلام جهاد از طرف بعضی علمای تشیع در عراق علیه کفار (انگلیس) نوعی تعاطف با عثمانی‌ها در منطقه حاکم شد. عثمانی‌ها که تا دیروز مخالف مذهب تشیع بصورت خاص و سرکوب کننده‌ی اعراب به صورت عام بودند، توانستند از این پیشنهاد نهایت استفاده را ببرند.

بر این اساس، محمدفاضل الداغستان فرمانده ترک در معیت بعضی از شیوخ منطقه شمالی اهواز، هویزه را تصرف کند.

شیوخ بنی لام بخصوص غضبان‌البنه، عوفی‌بن مهاوی و عاصی‌ابن شهران، شیوخ بنی طرف، قاسم‌بن علی رئیس عشیره زرگان، عنایه‌بن ماجد رئیس قبیله ربیع، او را در این هجوم همراهی کردند.

اینها به علت عداوت با شیخ خزعل به عثمانی‌ها متمایل شدند و بر خود نام مجاهدین را اطلاق کردند. البته در بین آنها بعضی علمای دین نیز دیده می‌شود.

در ۲۶ دسامبر سال ۱۹۱۵ ژنرال باریت طی گزارشی به حکومت هند اعلام کرد که عشایر بنی طرف و بنی لام با راهنمایی اتراک به طرف اهواز در حرکت هستند و بر این اساس به شدت چاه‌های نفت آبادان در معرض خطر می‌باشد.

در ۲۹ همان ماه لشکری متشکل از انگلیس‌ها و اعوان شیخ خزعل علیه عشایر

(۱) محمود بهجت سنان، الکویت زهره الخلیج، ص ۴۲.

(۲) همان منبع، ص ۴۴.

فوق‌الذکر حرکت کردند و در هجدهم فوریه جنگی بین دو طرف متخاصم در گرفت، که در این جنگ انگلیس‌ها و اعوان شیخ خزعل شکست سختی خوردند، به طوری که سیصد کشته و مجروح دادند. سپس بعضی از انقلابیون به دستور داغستانی خطوط لوله‌ی مسجد سلیمان را که به طرف آبادان کشیده شده بود، منفجر کردند<sup>۱</sup> و باعث شدند که جریان نفت متوقف شود، اما در اواسط مارس [۱۹۱۵م] نیروهای انگلیس و با کمک شیخ خزعل به مدت سه روز سوسنگرد را محاصره کردند و چنان بر قیام کنندگان سخت گرفتند که تاکنون در یادها ماندگار شده است. در نتیجه محمد فاضل داغستانی مجبور شد از نواحی خوزستان خارج و به سوی عمارة عراق همراه نیروهای خود عقب نشینی کند.<sup>۲</sup> بنی‌لام و بنی‌طرف با این شکست سختی که خوردند، مجبور شدند که از منطقه خارج شوند.

اما جریان منقطع شده نفت در سال ۱۹۱۵ دوباره از سر گرفته شد و شیخ خزعل با گماردن نگهبانانی از عشایر، امنیت خطوط لوله را تضمین کرد. شیخ خزعل به تمام درخواست‌های علمای شیعه که از او می‌خواستند علیه انگلیس‌ها قیام بکنند، جواب رد داد. همچنین به درخواست والی بغداد در کمک به نیروهای عثمانی جواب منفی داد. خدمات شیخ خزعل به انگلیس‌ها منحصر به این امور نشد. او حتی برای رضای انگلیس‌ها به قبیله مادری خود - باوی - رحم نکرد و آنها را گوشمالی داد و بنی‌کعب را که بیش از پیش ضعیف بودند، مورد هجوم قرار داد و به ریاست خاندان آل‌بوناصر خاتمه بخشید و به جای آنها شیخ عبود بن زیاب را رئیس کعب فلاحیه انتخاب کرد که ذکر آن در صفحات قبل آمد.

بعد از اینکه بریتانیا به تمام وعده‌های خود به اعراب عمل نکرد و دست شریف حسین را در حنا گذاشت، اعراب عراق چون دیدند که انگلیس‌ها به وعده‌های خود عمل نکردند در سال ۱۹۲۰ علیه انگلیس‌ها قیام نمودند و برگی زرین از تاریخ معاصر اعراب قلمداد گردید.

علمای شیعه نجف پایه و اساس این حرکت را ریختند و توانستند توده‌های مردم

(۱) مسیز پل، فصول من تاریخ العراق القریب، ص ۱۰.

(۲) تحسین العسکری، مذاکرات عن الثورة العربیه الکبری، ج ۱، ص ۵۸.



را به حرکت در آورند، اما در نهایت، گرفتار غصب انگلیس‌ها شدند، به طوری که زعمای این حرکت آزادی بخش دستگیر و تبعید شدند.

اما حمیت دینی شیخ خزعل به او اجازه نداد که در این امر دخالت نکند، لذا او توانست با استفاده از نفوذ خود با انگلیس‌ها در طی نشست در ۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۰ با کوکس برای علمای تبعید شده به هند تخفیف بگیرد و آنها را نزد خود در خر مشهر نگه دارد. از جمله‌ی این اشخاص محمدجواد جزائری سید علی بحر العلوم، و سید صالح الحلی بودند.

شیخ خزعل در خلال دوره جنگ جهانی اول، به صورت فعال با انگلیس‌ها همکاری نمود. زیرا مراد و نیت خود را در معیت آنها قابل تحقق می‌دید. او برای کسب استقلال سیاسی کامل، حاضر بود که دست به هر کاری بزند و این اشتباه او بود. او به مردم خود اطمینان نداشت، لذا به اهمیت آنها پی نبرد. اما قبل از اینکه بحث جنگ جهانی اول و تأثیرات آن بر منطقه را به اتمام برسانیم، خواستیم چند نکته را در مورد قیام بنی لام و بنی طرف توضیح بدهیم.

نگارنده‌ی این سطور عقیده دارد که قصد و هدف قیام‌کنندگان فقط جنبه‌ی دینی مسأله نبود، بلکه قیام‌کنندگان یا حداقل زعمای این حرکت، اهداف مشخص سیاسی نیز داشتند و الا چه لزومی داشت که محمد فاضل داغستانی همراه چند صد نفر از اتراک در هویزه اطراق کند و حرکت را رهبری نماید. محمد فاضل داغستانی که سنی مذهب بود، چه ربطی به فتوهای علمای شیعه داشت! اما در هر حال، چون این قیام با نیت پاک مردم آن نواحی صورت گرفت و افتخاری به افتخارات این منطقه افزود، موجب تقدیر می‌باشد.

با فروکش کردن جنگ جهانی اول، دولت قاجاریه که حتی نتوانست از مرزهای خود دفاع کند، گرفتار ضعف درونی و دسته بندی سیاسی گردیده بود.

حکومت تزاری بعد از جنگ جهانی دوم، جای خود را به یک انقلاب توده‌ای داد. دولت اسلامی عثمانی یا مرد بیمار اروپا به آخر خط رسیده و در حال کشیدن آخرین نفس‌های خود بوده و علایم تجزیه‌ی آن از دور نمایان شد. به طوری که تا سال [۱۹۲۰م] معادلات جدیدی بر خاورمیانه حاکم گردید، که ما در صفحات آینده

سیر حوادث را پی خواهیم گرفت.

### □ بهره برداری شیخ خزعل از نتایج جنگ جهانی اول

شیخ خزعل که خود را فاتح این جنگ می‌دید، در پی کسب منافی بود که به خاطر آنها با دولت بریتانیا همکاری می‌کرد. شیخ خزعل که با انعقاد معاهدات از بودن بریتانیا در جنب خود مطمئن شده بود، فکر توسعه طلبی در او پیدا شد. پس از خاتمه‌ی جنگ جهانی اول، اعراب از بریتانیا خواستند که به قول‌های خود مبنی بر تشکیل یک کشور عربی بزرگ اقدام کند. ولی انگلیس‌ها سیاست دفع الوقت را پیش گرفته بودند و به امروز و فردا موکول می‌کردند.

اما با تشکیل کنفرانس ورسای همه چیز به هم ریخت. فاتحین این جنگ در فرانسه گرد آمدند تا فتوحات خود را در جنگ جهانی اول تقسیم کنند. در نتیجه، سرزمین‌های اعراب از مغرب تا عراق به سود فرانسه و انگلیس تقسیم شدند. شامات از آن فرانسه و عراق از آن انگلیس‌ها شد.

شریف حسین چون وضع را چنین می‌دید، فرزندان خود فیصل و عبدالله را در رأس سپاهی، روانه‌ی شامات کرد، تا با فرانسویان بجنگند. اما سپاه شریف حسین شکست سختی را خورد و عقب نشینی کرد. انگلیس‌ها چاره نداشتند؛ از یک طرف رفتار انقلاب ۱۹۲۰ عراق شده بودند و از طرف دیگر با اصرار شریف حسین مواجه بودند، در نتیجه با خلق یک کشور جدید در بین عراق و سوریه، آن را اردن نام نهادند و عبدالله را بر آن حاکم کردند.<sup>۱</sup>

اما وضعیت عراق هنوز مبهم بود و انگلیس‌ها در پی انتصاب پادشاهی بر عراق بودند، ولی هنوز شخصیت لازم را برای این کار پیدا نکردند در این جا بود که سودای پادشاهی بر عراق در مغز خزعل خطور پیدا کرد. اما خزعل برای کسب پادشاهی

(۱) امین سعید، النهضه العربیه الکبری، ج سوم، ص ۴۱.

عراق رقیبان زیادی داشت.

طالب النقیب شخصیت معروف اهل بصره و برادر او عبد الرحمن النقیب، عبد الهادی العموی، برهان الدین عثمانی، آقاخان رئیس طائفه اسماعیلی هند، غلام رضا خان والی پشنگوه ایران که مهمتر از همه‌ی آنها فیصل فرزند شریف حسین بود. البته ابن سعود نیز نیم نگاهی به پادشاهی عراق داشت، اما چون امکانات آن را نداشت، زود منصرف شد.

فیصل برگ برنده‌ی انگلیس‌ها بود و در کنفرانس قاهره، چرچیل وزیر مستعمرات انگلیس در آذار سال [۱۹۲۱م] او را برای پادشاهی عراق کاندید کرد<sup>۱</sup>. شیخ خزعل زود دست به کار شد و برای خارج کردن رقیب خود از صحنه، مبالغ زیادی را صرف این کار کرد. او به نماینده بریتانیا در عراق، در نisan سال ۱۹۲۱ نامه نوشت و از او کمک خواست<sup>۲</sup>.

علمای تشیع ساکن در عتبات نیز از او می‌خواستند که خود را کاندید کند، زیرا که او را اولی‌تر از همه در اداره‌ی شئون عراق می‌دانستند. شیخ خزعل برای پیش برد اهداف خود مزاحم امین الاجی را برای فراهم کردن مقدمات این کار به عنوان نماینده خود در عراق انتخاب کرد که او را در این مأموریت نوری سعید، یاری می‌دهد<sup>۳</sup>. مزاحم امین نتوانست کاری را پیش ببرد و با نامه نوشتن به خزعل او را از این کار بر حذر دانست و او خواست که از این فکر منصرف شود.

علاوه بر این، انگلیس‌ها نیز جانب خزعل را در این کار نگرفتند و مستر بیل از خزعل خواست که صحنه را برای فیصل خالی بگذارد، چرا که کنفرانس قاهره تمام جوانب را بررسی کرد و فیصل را برای این کار انتخاب کرده است.

---

(۱) انگلیس‌ها قصد داشتند که پادشاه را با انتخابات، انتخاب کنند.

(۲) الحسینی، تاریخ عراق الحدیث، ج ۱، ص ۱۶۹.

(۳) نوری سعید بعدها یکی از نخست‌وزیران مقتدر فیصل انتخاب می‌شود.

اما در حقیقت بریتانیا می‌خواست با کنار گذاشتن خزعل از پادشاهی عراق خود را از مشکلاتی که در آینده گریبانگیر او خواهد شد خلاص یابد. زیرا اگر خزعل به پادشاهی عراق انتخاب شود، طبیعتاً نوعی وحدت جغرافیایی بین عراق و مملکت شیخ در خوزستان به وجود می‌آمد و بریتانیا نمی‌خواست که سر و صدای ایرانیان در این خصوص بلند شود.

بر این اساس چرچیل طی نطقی که به صورت وسیع چاپ و توزیع شد، اعلام کرد:

«حکومت اعلیٰ حضرت انگلستان عقیده دارد که فیصل کاندیدی مناسب، بلکه مناسبترین آنهاست و حکومت اعلیٰ حضرت آرزو می‌کند که بتواند مردم عراق را جلب خود کند»<sup>۱</sup>.

خزعل تا آخرین لحظه میدان را ترک نکرد ولی موقعی که متوجه شد فیصل به طرف عراق حرکت کرده است، طی جلسه‌ای در بصره که شخصیت‌های زیادی حضور داشتند، اعلام کرد: «موقعی که اینجانب، خود را برای پادشاهی عراق کاندید کردم، دیدم که کسانی که خود را برای پادشاهی عراق کاندید کرده‌اند از من قابل‌تر نیستند، بر این اساس، چون خود را احق از آنها در این کار می‌دانستم، کاندید شدم، ولی چون اکنون فیصل خود را کاندید کرده است، اینجانب خود را از کاندیدا توری کنار می‌کشم، زیرا فیصل را برای این کار، دارای تمام امکانات و شرایط لازمه می‌دانم.» کنار کشیدن شیخ خزعل، همان طوری که دانستیم با اراده‌ی او نبود، بلکه مجبور بود که از این کار منصرف شود.

او بعد از انصراف خود از پادشاهی عراق خواست که بصره را ضمیمه‌ی خاک خود کند، اما در این جا نتوانست موفق عمل کند. خزعل چون از این کارهای خود طرفی نبسته بود، در فکر حفظ مملکت خود در جنوب ایران بر آمد، اما در این کار با مشکلات زیادی مواجه شد.

(۱) انیس ضایع، هاشمیون و الثورة العربیه اکبر، ص ۲۰۷.

## □ تغییر در سیاست انگلستان

انگلیس‌ها با عقد قرارداد ۱۹۱۹ با دولت ایران رسماً آن را تحت الحمايه خود قرارداد، اما با کودتای سید ضیاء طباطبائی و رضا پهلوی در فوریه ۱۹۲۱ این قرارداد ملغی گردید و همان طوری که می‌دانیم، بعد از مدتی رضا پهلوی، سید ضیاء را کنار گذاشت و خود به تنهایی نخست وزیر ایران شد، که با سفر بدون بازگشت احمد شاه قاجار به اروپا، رقیب بدون معارض در ایران گردید.

اما رضا پهلوی که بود؟ او روستا زاده‌ای شمالی بود که ابتدا در فوج قزاق خدمت می‌کرد، ولی به علت استعداد خوب خود مدارج ترقی را خوب، طی کرد و در کودتای انگلیسی ۱۹۲۱ (۱۲۹۹) نقش اصلی را بازی می‌کرد و تمام ترقیات او مدیون انگلیس‌ها بود.

انگلیس‌ها برای پیشبرد اهداف خود از تماس مستقیم با رضا پهلوی خودداری کردند، تا به محبوبیت او لطمه وارد نشود. آنها با چرخش ۱۸۰ درجه‌ای در سیاست خود وجود ایرانی متمرکز و قوی را به نفع مصالح خود دیدند! در این جا بود که نوعی تضاد در سیاستشان در جنوب به وجود آمد. ولی این تضاد مانع نشد که در سیاست آنها نوعی خلل ایجاد شود، لذا لزوم حذف خزعل مطرح شد. اما چه گونه؟ نقشه‌ی سردار سپه و دیپلماسی بریتانیای طرفدار او این بود که سر و صدای شیخ را در بیاورند. و در خوزستان فتنه‌ای راه بیندازد تا بتوانند با این وسیله به آن حدود قشون کشی کرده، شیخ را که مانع روی کار آمدن سردار سپه و حامی دربار و معتقد به برگردادن احمد شاه بود، دستگیر کنند.

برای اجرای این نقشه، دکتر میلیسپو را که سمت ریاست مالیه ایران را داشت و مشغول جمع آوری مالیات‌های عقب افتاده رؤسا و گردن کلفت‌های ایالات و ولایات بود تحریک کردند که برای وصول چهار صد و سی هزار تومان مالیات عقب

افتاده خزعل به او فشار بیاورد.<sup>۱</sup>

دکتر میلسپو برای وصول مالیات فشار آورد، اما شخص خزعل که بی نهایت عصبانی شده بود، به وزیر مالیه (رونوشت به سردار سپه) تلگراف کرد که این مرد اجنبی کیست که از من مطالبه‌ی پول می‌کند.<sup>۲</sup>

در این جا انگلیس‌ها به طور پوشیده‌ای حمایت خود را از رضا پهلوی اعلام کردند. اما شیخ خزعل از همه چیز بی خبر با پشت‌گرمی به معاهدات انگلیس‌ها بی‌محابا به دولت ایران می‌تاخت. لورین وزیر مختار بریتانیا در تهران طی تلگرافی به کرزن وزیر خارجه انگلستان مرقوم نمود: «از این پس ما باید از هرگونه تظاهر به اینکه رضاخان زیر حمایت ما می‌باشد، خودداری کنیم».<sup>۳</sup>

لورین سعی کرد که حمایت آنها از رضا پهلوی مخفی باشد و چنین استدلال می‌کند که اگر امروز (آشکارا) از او حمایت کنیم، این حمایت موجب نابودی‌اش می‌شود. تبدیل او به یک آلت دست انگلستان برایش مهلک است.<sup>۴</sup>

لنکز و فسکی مؤلف نامدار غربی در این خصوص اظهار داشت: «دولت بریتانیا با موافقت با سیاست جدید، خزعل را زیر رحمت حاکم جدید ایران قرار داد.»  
جان جاک بیربی مورخ انگلیسی، در مورد تغییر سیاست خارجی انگلیس در کتاب خود نوشت: «اگر انگلیس‌ها می‌خواستند از خزعل در دراز مدت در برابر حکومتی حمایت کنند، باید این حکومت ضعیف باشد، در حالی که ایران بعد از اینکه پهلوی همه‌کاره آن شد حکومتی ضعیف به شمار نمی‌آید. سیاست انگلیس‌ها تغییر کرده است.»

البته این تغییر یک دفعه و آنی به وجود نیامد، بلکه از چندین سال پیش و

(۱) حسین مکی، مدرس قهرمانی آزادی، ص ۵۴۶.

(۲) همان منبع، ص ۵۴۶.

(۳) سربرس لورین، ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۵۵.

(۴) همان منبع، ص ۵۵.

مشخصاً از دهه‌ی دوم قرن بیستم شروع گردیده بود.

در همان زمانی که انگلیس‌ها معاهداتی را با خزع‌ل می‌بستند، در فکر ایجاد یک حکومت مقتدر در ایران بودند. زیرا مستر هاوارد کنسول دولت انگلیس در آن زمان، به یکی از وکلای دولت چهارم گفته بود: «به عقیده ما باید یک مرکز ثابت و قوی در ایران وجود داشته باشد و احمد شاه نمی‌تواند آن مرکز ثابت باشد»<sup>۱</sup>.

ادوارد گری وزیر خارجه انگلستان در تاریخ ۱۱ ژانویه سال ۱۹۱۳ به سر والتتر شونکی وزیر مختار انگلیس‌ها در ایران نوشته بود:

«اعزام قشون به ایران مخارج زیادی دارد و ممکن است این قشون متحمل تلفات زیادی شود و پس از انجام اقدامات نظامی ناگزیر شود، به طور دائم یا لاقلاً تا مدت زیادی قسمت بزرگی از ایران را اشغال نظامی کند و عاقبت استقلال ایران محو شود و اقدامات ما سبب تقسیم قطعی آن مملکت گردد. من جداً مخالف این پلتیک (سیاست) هستم هنوز موجهاتی در بین نیست که ما از حفظ مصالح خودمان و تعهداتی که برگردن گرفته‌ایم، مساعی خود را برای تأسیس یک دولت قوی و مقتدری در ایران و تقویت یک قشون ژاندارمری مصرف نماییم. جایی که این قوا بتواند وظایف خود را در آنجا مستقر سازد، ولی هرگاه ما مقصود خود را تعقیب نماییم، آخر الأمر انتظاری را که ما از ایجاد چنین دولتی داریم به وجود خواهد آمد»<sup>۲</sup>.

البته مدارک زیادی در این خصوص داریم که مؤید گفته ما می‌باشد، اما چون نمی‌خواهیم زیاد در این مسأله مانور بدهیم جمع بندی خود را در این خصوص به شرح زیر نگارش می‌کنیم.

۱. انگلستان در اوایل قرن بیستم سیاست خود را نسبت به ایران تغییر داد: با و استقرار ایرانی متحد با دولت مردانی خود فروخته، بهتر می‌شود منافع بریتانیا را تأمین کرد.

۲. سال‌ها بود که انگلیس‌ها دنبال چهره‌ای می‌گشتند که دارای اسم و رسمی نباشد

(۱) علی مدرس، مرد روزگار، ص ۳۸۳.

(۲) همان منبع، ص ۳۸۷.

تا با توجه به گمنامی او کسی در مورد رابطه‌ی او با آنها شک نکنند که با کوشش‌های جنرال آبرونساید، رضا پهلوی کشف گردید.

۳. به علت مطالبه‌های زیاد شیخ خزعل از بریتانیا و تبدیل شدن او به یک قدرت قابل اتکا برای اعراب در منطقه، لزوم حذف او مطرح شد.

۴. ظهور لنین با ایده‌های مبارزه با امپریالیسم. برای حفظ هند و میادین نفتی ایران و عراق و در کل تجارت خلیج فارس ایرانی متحد بهترین سد دفاعی در برابر بلشویک‌ها تشخیص داده شد و برای اجرای این نقشه، سیاست‌های جدیدی وضع گردید.

مجموعه‌ی این عوامل و دیگر عوامل کوچکتر سبب شد که تغییری در سیاست انگلستان به وجود آوری؛ در این جا بود که تصادم خزعل و رضاشاه حتمی گردید.

#### □ تصادم خزعل و رضا پهلوی

وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه تأثیر زیادی بر ایران داشت. بریتانیا که خود را بلا رقیب در ایران می‌دید زیاد خود را متعهد در حفظ خان‌های تحت‌الحمایه خود نمی‌دانست.

در مقابل، رضا پهلوی قوی‌تر می‌شد تا اینکه با فرمان احمد شاه قاجار به عنوان رئیس‌الوزرای ایران انتخاب گردید.

احمد شاه قاجار چون از قدرت رضا پهلوی می‌ترسید، به عنوان سفر به اروپا در ۲۴ ربیع‌الاول سال [۱۳۴۲ق] مصادف با سال ۱۹۲۱ از ایران خارج شد و تا انقراض قاجاریه به ایران بازنگشت.

رضاخان چون خود را بلا منازع دید در فکر اعلام ایران به عنوان یک حکومت جمهوری افتاد و با بسیج روزنامه‌های تابع خود، سعی در حصول مقصود مورد نظرش داشت. اما با ایستادگی مردم و مجلسیان این نقشه عقیم ماند. اما ولیعهد ایران میرزا محمد حسن از طرف رضا پهلوی احساس خطر کرد و با مشورت با بعضی



نمایندگان از جمله مدرس، به این نتیجه رسیدند که شاه باید به وطن برگردد. از طرف دیگر خزعل هم از مقتدر شدن رضا پهلوی ترسید. لذا سعی در برقراری ارتباط با دشمنان پهلوی کرد. از این جا بود که روابط خزعل با ولیعهد و مدرس شروع گردید. روابط مدرس با خزعل، چون هر دو یک هدف مشترک داشتند ابعاد مختلفی به خود گرفت. ولیعهد هم طرف سوم این ارتباط بود.

خزعل چون می دید که از طرف ولیعهد حمایت می شود، ولی در مجلس اقلیت با او همفکر است و قبلاً از حمایت انگلیس ها مطمئن شده بود با رضا پهلوی در افتاد. حادثه مطالبات دکتر میلسپو از خزعل جرعه ای بود برای شکل گیری حوادثی که از آنها یاد خواهیم کرد. بر این اساس بود که شیخ خزعل طی نامه ای برای مجلس شورا از طریق سفارت ترکیه در تهران به شدت به رضاشاه حمله کرد و او را غاصب خواند و ضمن اعلام وفاداری خود به احمد شاه و ایران، از نمایندگان مجلس خواست که در برابر رضا پهلوی ایستادگی کنند.

ولیعهد ایران نیز طی نامه ای به تاریخ ثور سال [۱۳۰۳ ش] از حس وطن پرستی و شاه دوستی خزعل تشکر کرد و از پشتیبانی مدرس از بازگشت احمد شاه برای خزعل توضیح داد<sup>۱</sup>. تا اینکه مدرس شخصاً در محرم سال [۱۳۴۲ ق] نامه ای به خزعل - پس از تعارفات معمول - نوشت:

«مطالب تازه ای ندارم که برای شما بنویسم گرفتاری های مجلس فراغتی برای ما باقی نگذاشته و زد و خورد با رضا خان اوقات حقیر را مشغول نموده است که مجال زیادی برای اطاله ی دریه ندارم، البته جناب قوام الدوله شما را همیشه از جریانات مرکز مطلع می کنند و مطالب لازمه را به جناب عالی تذکر داده اند. همان طوری که سابقاً در کاغذ ایشان چند شعری نوشته بودم، باید برای مراجعت شاه اقدامات مؤثری شود»<sup>۲</sup>.

شیخ خزعل که خود را از بعضی منابع قدرت، مورد حمایت می دید کمیته ای

(۱) حسین مکی، مدرس قهرمان آزادی، ص ۵۵۴.

(۲) همان منبع، ص ۵۵۷ البته حسین مکی در ارسال این شک کرده و آن را جعلی دانسته است.

تشکیل داد و آن را قیام سعادت نام نهاد.

خزعل با صرف پول زیاد توانست خان‌های بختیاری و الوار را به جانب خود جلب کند و با فراخواندن آنها به اهواز، قیام خود را علیه رضا پهلوی، علنی کرد و با فرستادن نماینده به پاریس که گویا محمد علی دشتی بود، از شاه ایران خواست که از طریق خوزستان به تهران وارد شود. اما شاه ایران به تمام تلگراف‌ها و مراسلات خزعل و حتی نماینده او جواب صریحی نداد.

شیخ خزعل بدون توجه به عدم استقبال شاه ایران از این عمل به کار خود ادامه داد و باگردش در بین عشایر عرب خوزستان، خواستار این شد که به او در این مرحله کمک نمایند، اما با استقبال کمی مواجه شد، زیرا اکثریت اعراب خوزستان از او کار نیکی را ندیده بودند.

شیخ خزعل حتی به جامعه‌ی ملل نامه نگاشت که به امضای ۱۶ هزار عرب خوزستان رسیده بود و از آن جامعه خواست در برابر تعذیبات رضا پهلوی به او کمک کنند.<sup>۱</sup> رضا پهلوی چون دید که روز به روز کار خزعل رونق می‌یابد، در صدد حذف و قلع و قمع او بر آمد. بر این اساس بود که در سال ۱۹۲۳ رضاخان یک دسته از نیروهای منظم خود را در شوشتر مستقر کرد.

لورین وزیر مختار انگلیس در این رابطه چنین نگاشت:

«این اقدام نشانگر آغاز رخنه دولت مرکزی در عربستان (خوزستان) بود و به این منظور صورت گرفت تا عملاً سلطه سیاسی و نظامی دولت مرکزی را بر آن استان تأمین نماید. امنیت محقره (خرمشهر) و میدان‌های نفتی تاکنون به عهده‌ی شیخ محقره (شیخ خزعل) و خوانین بختیاری بود و در آمد آنان عمدتاً از کمک خرجهای تأمین می‌شد که از شرکت نفت در یافت می‌کردند.

رخنه‌ی قوای دولت مرکزی، هشداری به شیخ محقره (شیخ خزعل) بود که نگران از دست دادن موقعیت نیمه مستقل و احتمالاً در پی آن، دارایی و موقعیت و حقوق فئودال خود بود. چنانچه مخاصمات بین شیخ خزعل و دولت مرکزی منجر به درگیری شود، نتیجه

(۱) سفرنامه رضا شاه، ص ۱۴۷.

آشکار آن وارد شدن زیان شدیدی به دارائی شرکت نفت و احتمالاً متوقف شدن کارها و حتی تلف شدن کارکنان آن است.<sup>۱</sup>

رضاپهلوی که از سرکوب امثال شیخ خزعل در شمال و غرب و مشرق ایران فارغ شده بود، در تهیه‌ی تدارک حمله به خوزستان برآمد.

شیخ خزعل هم، چون مسأله را جدی می‌دید از بقیه‌ی شیوخ و امرای عرب حوزه‌ی خلیج فارس کمک خواست، اما نتیجه، دور از انتظار بود. تمام کسانی که در سال‌های نه‌چندان دور به آنها کمک کرده بود، شانه خالی کردند که اولین آنها شیخ احمد جابر الصباح بود! خزعل در نامه‌ای سزّی، به تاریخ ۲۷ صفر سال ۱۳۴۳ / ۱۹۲۴ که به او ارسال نمود، از او سلاح خواست، اما احمد جابر الصباح عذر خواست که باید به انگلیس مراجعه کند و نظر آنها را در این خصوص بداند، در حالی که خزعل احتیاج مبرمی به اسلحه داشت شیخ احمد با جدّ خود که دوست و یار خزعل بود تفاوت اساسی داشت.<sup>۲</sup>

خزعل که منتظر چنین جوابی نبود، خود را تنها دید. ویلسون رئیس شرکت نفت تنها کسی بود که شیخ خزعل را دوست داشت، اما منافع بریتانیا مانع او می‌شد که به خزعل کمک مؤثر بکند و او تنها به مکاتبات اکتفا کرد. ویلسون همیشه سیاست انگلستان نسبت به شیخ خزعل را مورد نکوهش قرار می‌داد و طی نامه‌های متعددی این قضیه را مطرح نمود، به طوری که لورین در پاسخ به ویلسون که دولت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان را به قرار دادهای خود با شیخ عمل نکرده است، نوشت:

«اما آیا شیخ به قرار دادهای خود با کوکس وفادار بوده است! شیخ خزعل آن طوری که می‌بایست عمل کند، رفتار نکرد. شیخ خزعل یک مانع بزرگ فرار راه روابط آزادتر، آشکارتر، صمیمانه‌تر و سودمندتر ایران و انگلیس بوده است.»<sup>۳</sup>

(۱) لورین، ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۶۳.

(۲) الزریحانی، ملوک العرب، ج ۲، ص ۱۷۴.

(۳) لورین، ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۱۰۰.

بله خزعل مانع روابط سودمندتر ایران و انگلیس تشخیص داده شده، پس باید تنها گذاشته شود. اما ویلسون با این وجود به خزعل نامه نوشت و گفت: «با توجه به اوضاع جزیره عرب و عراق، هرگونه کمک به شما از طرف امرای عرب تقریباً محال می‌باشد. پس به نصیحت پیل کنسول بریتانیا در اهواز، شیخ باید عمل کند تا اوضاع قبل از سال ۱۹۲۳ برگردد.» رضا پهلوی در هفتم ربیع الثانی [۱۳۴۳ ق] به سوی خوزستان حرکت و به طرف اصفهان رهسپار شد و قسمتی از نیروهای خود را از طریق لرستان روانه خوزستان نمود.

شیخ خزعل در خلال مدت زمانی که رضاخان در تدارک هجوم به خوزستان بود با نامه نگاری متعدد با بریتانیا تعهدات آنها را یادآوری کرد.

چمبرلین وزیر خارجه بریتانیا در این قضیه بیشتر جانب احتیاط را رعایت کرد. وی از نماینده شیخ در محتره (خرمشهر) پرونده‌ای را دریافت نمود که حاوی نسخه‌هایی از قراردادهای امضای شده بین شیخ و سرپرس کوکس بود. چمبرلین فکر می‌کرد که عمر این قراردادها به سر رسیده است، لذا طی یادداشتی به لورین نوشت

«دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم با جهانی که در آن، این تضمین‌ها داده می‌شد، تفاوت دارد و باید با احتیاط در آن گام برداریم. منظورم این نیست که این دنیا از جمیع جهات، دنیای بهتری است لکن به طور یقین دنیای آسانی نیست که سیاست گذشته را در آن به اجرا در آوریم. واقعیت این است که سیاست گذشته بر اثر وجود میثاق جامعه‌ی ملل بوده و جامعه‌ی ملل تقریباً ناممکن شده است و باید مراقب باشیم در زمینی مورد تعقیب قرار نگیریم که قادر نیستیم در آن جا از خود دفاع کنیم.»<sup>۱</sup>

با این وجود خزعل طی نامه‌ای به نمایندگان بریتانیا در خلیج فارس از آنها خواست برای تفادی زد و خورد با رضاخان موارد زیر انجام گیرد:

۱. باید تا آخرین نفر از سربازان ایرانی از این منطقه خارج شوند.

(۱) لورین، ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۹۴.

۲. باید تمام امتیازات که به این جانب تعلق گرفته است مورد تأیید قرار گیرد.

۳. تمام مالیات واردات که اینجانب تحصیل می‌کردم کماکان باقی بماند.

۴. باید در حق دوستان و هم پیمانان من عفو کامل صادر شود. بر این اساس، اینجانب تمام سعی خود را به کار خواهم گرفت تا میدان نفتی و لوله‌های آن حفظ شود. ولی (بریتانیا) باید در نظر داشته باشد دشمن من برای به هم خوردن روابط ما با شما به میدان‌های نفتی خساراتی را تحمیل خواهد کرد.<sup>۱</sup>

اما رضاخان بدون توجه به هرگونه عامل، با پشت‌گرمی انگلیس‌ها روز به روز به خوزستان نزدیکتر می‌شود.

خزعل که از انگلیس‌ها همانند دیگر امرای حوزه خلیج فارس کمکی ندیده بود، متوجه آخرین امید خود، مردم عرب خوزستان شد. اما به علت سیاست سرکوباکه خود و عمال او اجرا کرده بودند، مردم به او گرایش پیدا نکردند. رضاخان هم با پخش اعلامیه‌های گوناگون مردم را علیه شیخ شوراند، همچنین به صورت محرمانه با عشایر مخالف خزعل تماس گرفت و وعده داد که حقوق از دست رفته‌ی آنها را اعاده خواهد کرد.

شایعات در این خصوص زیاد است و حقیقت این است که تمام مخالفین شیخ خزعل از رؤسای عشایر در خوزستان در مظان این اتهام هستند که بارضاخان پهلوی همکاری کرده‌اند. اما اینکه این اتهام تا چقدر مقرون به صحت است، نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد و مشخص نمود که چه کسانی بارضا پهلوی علیه شیخ خزعل همکاری نمودند.

در هر حال با توجه به تجربیات، در این خصوص رضا پهلوی بدون همکاری بعضی رؤسای عشایر نمی‌توانست خزعل را به این زودی به زانو در آورد.

البته نگارنده‌ی این سطور عقیده دارد که اشخاصی که بارضا پهلوی همکاری

---

(۱) سفرنامه‌ی خوزستان، ص ۱۷۶.

نمودند، از نیت او با خبر نبودند آنها فکر می‌کردند که رضاپهلوی فقط برای ساقط کردن خزعل به خوزستان آمده است و خواسته بودند که از این آب گل آلود ماهی بگیرند.

رضا پهلوی از اصفهان به طرف شیراز حرکت نمود. رضا پهلوی در کتاب خود به نام سفر نامه خوزستان که منتسب به او می‌باشد، می‌نویسد که بعد از اینکه وارد شیراز شد، کنسول انگلیس می‌خواست او را از حمله به خوزستان منع کند<sup>۱</sup>. اما حقیقت چیز دیگری است. بلکه کنسول انگلیس فقط از او تعهد گرفت که به ممتلكات شرکت نفت آسیبی نرساند و با خزعل هر چه بخواهد بکند. رضاخان تعهد داد که هرگاه از حرکت قشون و جنگ آن صفحات صدمه‌ای (به لوله‌های نفت) وارد شده شخصاً غرامت می‌دهم<sup>۲</sup>. رضاخان بعد از آن وارد بوشهر گردید و ترتیبات حمله به خوزستان را داد. در مقابل، شیخ خزعل اقدامات زیر را به عمل آورد:

۱. انتقال اسلحه و مهمات از خرمشهر به اهواز.
۲. به استخدام گرفتن تمام وسایل نقلیه که بین اهواز و خرمشهر در حال تردد هستند، تا اینکه اسلحه و سربازها را جا به جا کنند.
۳. برقراری حکومت نظامی در اهواز و به کار گرفتن ۳۰۰ نفر برای حراست از آن.
۴. اداره‌ی پست و تلگراف اهواز را زیر نظر خود گذاشت.
۵. آزار رساندن به تجار ایران در اهواز برای ترک منطقه.
۶. اخراج کارمندان از اداره‌ی مالیه و گمرک به علت عدم اطمینان از نیت آنها.
۷. فراخواندن موالی شیخ خزعل از بصره برای حمایت خرمشهر.
۸. فرستادن آقای ویلسون مستشار شیخ به لندن برای کسب حمایت آنها و نیز

(۱) حسین مکی، مدرس قهرمان آزادی، ص ۵۸۴.

(۲) همان منبع، ص ۵۸۴.

اعلام استقلال سیاسی منطقه؛ همان طوری که بریتانیا در کویت و بحرین انجام داد<sup>۱</sup>. بحران به اوج خود رسید. از یک طرف وزارت خارجه انگلیس تمالی به خزعل نداشت و از طرف دیگر شرکت نفت و در رأس آنها ویلسون حمایت از خزعل را خواهان بود.

در نهایت خط مشی وزارت خارجه تأیید شد. انگلیس‌ها خواهان ورود رضا پهلوی به خوزستان شدند. در عین حال به رضا پهلوی تذکر دادند که نباید به تأسیسات نفتی همان طوری که ذکر کردیم صدمه بزند.

در بجهت این بحران بود که دولت محافظه کار لندن سقوط کرد و دولت کارگری بر سر کار آمد. کرزن که حداقل روابط نسبتاً خوبی با شیخ داشت، در وزارت خارجه جای خود را به مک دو نالد داد. طی نامه‌ای از لورین وزیر مختار آنها در تهران می‌خواهد در قضیه دخالت کند، اما سعی کرد که نوعی صلح برقرار شود. لندن از لورین خواست حداکثر توان خود را به کار ببرد تا آنها را آشتی بدهد و اگر شده بر شیخ خزعل فشار سیاسی وارد کند<sup>۲</sup>. لورین دست به کار شد و به شیخ خزعل فشار آورد که تسلیم شود و با رضا پهلوی مذاکره نماید.

اما رضا پهلوی به سوی خوزستان حرکت کرده بود و در اطراف زیدون مختصر درگیری به وجود آمد و حتی شایعه کشته شدن رضا پهلوی انتشار یافت که بعدها تکذیب شد<sup>۳</sup>. لورین تشخیص می‌داد وقت آن رسیده که خودش شخصاً در محل حاضر شود و قدرتش را به کار اندازد.

دیدار رضاخان و شیخ خزعل که لورین می‌بایست در آن شرکت کند، آخرین فرصت برای حفظ باز مانده‌ی آبروی شیخ خزعل و جلوگیری از ادامه جنگ بود.

---

(۱) علی نعمه‌الحلو، مجله افاق عربیه، ص ۲۹.

(۲) مصطفی انصاری، تاریخ خوزستان، ص ۲۴۸.

(۳) لورین، ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضا پهلوی، ص ۸۱.

لورین مصمم بود که این دیدار صورت بگیرد. به هاوارد و پیل دستور داد که وی را در بصره ملاقات کنند.

لورین ترتیب داد که روز بعد پیل و هاوارد، بصره را ترک گویند و هاوارد به اهواز برود و ضمن تماس با رضاخان ترتیب ملاقات لورین و رضاخان را بدهد.<sup>۱</sup> لورین روز بعد به طرف خرمشهر حرکت نمود، ولی به او خبر رساندند که رضاپهلوی در این خصوص سر سختی نشان می‌دهد. بر این اساس بود که وزارت خارجه انگلستان طی تلگرافی به لورین چنین یاد آوری کرد:

«شاید ما سر انجام ناگزیر شویم گام‌هایی را در اجرای تعهداتمان نسبت به شیخ بر داریم تا رضاخان را بر سر عقل بیاوریم.»<sup>۲</sup>

اما تمام این حرفها فقط مانور سیاسی بود، زیرا هیچ‌گونه پیشخوانه نظامی در کار نبود و از طرف دیگر، خود انگلیس‌ها بانی این نقشه بودند، ولی در این نکته که گفته شد، فقط با رضا پهلوی اختلاف پیدا کردند و آن هم به زودی حل شد.

فشار لورین به خزعل نتیجه بخش بود. خزعل طی تلگرافی از طریق کنسول انگلیس از عمل پیش آمده عذر خواهی نمود و برای استقبال از رضا پهلوی در ناصریه (اهواز) آمادگی خود را اعلام نمود.

رضا پهلوی در جواب شیخ مخابره نمود: «آقای سردار اقدس، معذرت و ندامت شما را می‌پذیرم به شرط تسلیم قطعی...!»

خزعل مجدداً و قطعاً باز هم به توصیه انگلیسیها، تلگرافی به رضا خان مخابره کرد و مراتب اطاعت خود را اعلام نمود.<sup>۳</sup> لورین در ششم دسامبر از محتره

(۱) همان منبع، ص ۸۲

(۲) همان منبع، ص ۸۲

(۳) محمود طلوعی، پدر و پسر. برای کسب اطلاعات بیشتر در خصوص این مراسلات می‌توانیم به تاریخ ۲۰ ساله‌ی ایران نوشته‌ی حسن مکی در جلد دوم مراجعه کنید و یا به کتاب دیگر او مدرس قهرمان آزادی مراجعه کنید.



(خرمشهر) عازم اهواز شد و هنگام ورود به این شهر متوجه شد که شیخ و رضاخان با یکدیگر رو به رو شده‌اند و شیخ برای جلب نظر رضاخان کوشیده است.<sup>۱</sup> لورین و رضا پهلوی با همدیگر ملاقات کردند. رضاخان به لورین اطمینان داد که قصد منازعه با بریتانیا ندارد و مایل است شیخ را در منزلت قدرت نگه دارد و نیروهای ایرانی از یک خط توافق شده<sup>۲</sup> فراتر نخواهند رفت.<sup>۳</sup>

بر این اساس، رضا پهلوی و لورین توافق کردند که فردا صبح نشستی با همدیگر با حضور شیخ خزعل داشته باشند. اما اعرابی که به قصد جنگ به اهواز آمده بودند از کار خزعل بسیار ناراحت شدند و بیش از پیش موقعیت او در بین عشایر متزلزل شد. فردا صبح نشست مورد توافق شده برگزار گردید.

لری لورین (همسر لورین) که شاهد ورود و خروج دو طرف به محل مذاکره بود، در این زمینه نوشت:

«صحنه‌ی ورود و خروج به یک نمایشنامه شباهت داشت.<sup>۴</sup> هنگامی که نخست‌وزیر (رضاخان) داخل خانه شد تا سرپرس را ببیند دستجات (مسلح) داخل حیاط همراه با سربازان مسلح که به صفا شده و خانه را در محاصره خود گرفته بودند، قیافه‌های خشن و ترس آوری داشتند.

وقتی که شیخ وارد شد، این محل پر از عرب‌ها شد. نزدیک به بیست عرب در اتومبیل که بسیار آهسته حرکت می‌کردند از شیخ مراقبت می‌کردند (شیخ پیر است و نمی‌تواند رانندگی کند) و صدها عرب دیگر در اطراف او می‌دویدند، در حالی که بندوق (تفنگ) و مهمات به همراه خود داشتند. آنها گروه به گروه در تمام مسیر و پیرامون میدان چمباته زده بودند.»<sup>۵</sup>

خزعل در این جلسه تابع لورین بود و در موقع لزوم فرزند خود که همراه او بود را به

(۱) لورین، ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۸۳.

(۲) دقت شود، توافق شده.

(۳) همان منبع، ص ۸۳.

(۴) لورین، ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۸۳.

(۵) همان منبع، ص ۸۴.

طرف لورین می فرستاد تا درگوشی از او دستور بگیرد. لورین در این رابطه گفت: او توصیه‌های مرا با مهارت و با استواری انجام داد.<sup>۱</sup>

لورین در نامه خود به عنوان تیرل (معاون وزارت خارجه بریتانیا) در این رابطه نوشت: «همه‌ی تلاش وی متوجه این هدف بود که از حکومت مرکزی ایران یک فرمان قطعی برای شیخ بگیرد که جایگزین فرمان قبلی بریتانیا شود.<sup>۲</sup>»

توافق حاصل شد. لورین در هشتم دسامبر به لندن گزارش داد که مذاکرات با موفقیت کامل صورت گرفته و تمامی مصالح بریتانیا تأمین شده است. نیروهای ایرانی تا فصل بهار در این منطقه باقی خواهند ماند و هنگامی که اوضاع سر و سامان یافت بیشتر این نیروها از منطقه خارج خواهند یافت. رضاخان موقتاً، سرگرم تعیین یک فرماندار ایرانی در اهواز است، اما این فرمانداری در بهار آینده به شیخ موکول خواهد شد. نکات جزئی متعدد مربوط به صلاحیت نیروهای دولتی و پلیس (نظمیه) و وصول مالیات بعداً مورد گفت‌وگو قرار خواهد گرفت.<sup>۳</sup>

رضاخان با لحن مؤکدی به لورین گفته بود که مایل نیست موقعیت محلی شیخ دگرگون شود. سرانجام نخست وزیر و شیخ محرمه به کلام الله مجید سوگند خوردند که در دوستی خویش و فادار بمانند.<sup>۴</sup> لورین از این کار خود بسیار خوشحال شد و چمبرلین نخست وزیر انگلستان به لورین به خاطر این موفقیت تبریک گفت.<sup>۵</sup>

لورین به تهران بازگشت و رضاپهلوی بعد از اقامت چند روزه در قصر

(۱) همان منبع، ص ۸۵

(۲) همان منبع، ص ۸۴

(۳) همان منبع، ص ۸۵

(۴) همان منبع، ص ۸۵

(۵) همان منبع، ص ۸۵

شیخ در اهواز از طریق خرمشهر عازم عتبات شد. در کل این ماجرا بیش از یک‌ماه طول نکشید و کمیته‌ی سعادت که شیخ خزعل آن را تشکیل داده بود، از هم پاشیده شد.

اما روس‌ها در این رابطه چه نظری داشتند؟ روس‌ها رضاپهلوی را در این کار همراهی و تشویق می‌کردند. به طوری که رضاپهلوی در سفر نامه‌ی خود نقل می‌کند که «بعد از خروج کنسول بریتانیا از پیش من، کنسول روس‌ها وارد شد و سرور و خوشحالی خود را اعلام داشت.»

روس‌ها رضاپهلوی را از ابتدا تحریک و تأیید کرده بودند، زیرا به نظر آنها شکست دادن خزعل مساوی است با شکست دادن انگلیس‌ها که در نهایت رضاپهلوی به آنها متمایل خواهد شد. ولی بیچاره روس‌ها با توجه به هوش و ذکاوتشان، در این کار گول خوردند! زیرا نمی‌دانستند که کل این نقشه، طراحی انگلیس است و آنها بدون اطلاع وارد این ماجرا شده‌اند و خوشحالی آنها در این خصوص بی دلیل است.

رضاپهلوی از زیارت عتبات مقدس روز ۱۱ دی ۱۳۰۳ به تهران بازگشت و طرفداران سردار سپه با برپا کردن طاق نصرت‌های متعدد، از او استقبال کردند و روز نامه‌های طرفدار رضاخان، پیروزی بدون خونریزی او را در پایان دادن به یاغیگری شیخ خزعل با فتوحات نادرشاه در هندوستان مقایسه کردند!<sup>۱</sup>

بله هم می‌توان گفت اکثریت از نقش فعال بریتانیا در این خصوص اطلاع نداشتند و فکر می‌کردند که رضاپهلوی به مبارزه با انگلیس‌ها به پاخواسته است.

اما حقیقت چیز دیگری است، مقصود از تمام این کارها جایگزین کردن رضاپهلوی به جای احمد شاه بود. تمام این مانورها مقدمه‌ی مطلب بزرگتری بود، آن هم انقراض قاجاریه و چنین نیز شد.

---

(۱) محمود طلوعی، پدر و پسر، ص ۱۵۶.

### □ پایان کار شیخ خزعل

رضاپهلوی قبل از اینکه به عتبات مقدس سفر کند، ارتشبد فضل‌الله زاهدی را به عنوان فرماندار نظامی خوزستان، طبق معاهده‌ی صلح با خزعل، تعیین نمود.

قرار بود که قزاق‌ها تا بهار در منطقه بمانند و تا آن موقع باید منطقه در آرامش باشد. زاهدی در ابتدا به خزعل اطمینان داد که او به زودی منطقه را ترک خواهد کرد و فقط برای مدت معینی در منطقه خواهد ماند. نمایندگان تهران منحصر فقط به زاهدی نبودند، بلکه نمایندگان دادگستری و مالیه، شعبه‌ای در اهواز برای خود تأسیس کردند که با کمک این نمایندگان در کارهای شیخ خزعل دخالت کردند.

بهترین مثال برای این امر، شاید برکناری کدخدای روستای عرب نشین ملاثنانی و تعیین کدخدای دیگری از سوی حکمران ایالت بود. چون این روستا به صورت سنتی در قلمرو شیخ خزعل قرار داشت. نمونه‌ی مهمتری از تجاوز به سلطه‌ی شیخ خزعل، انتصاب رئیس بلدیة (شهردار) جزیره‌ی عبادان بود.

قبلاً این سمت توسط یکی از فرزندان متعدد شیخ خزعل پر می‌شد. در همان حال اداره‌ی عدلیه (دادگستری) شوشتر به وسیله‌ی یک ترک تبریزی سرسخت به نام احمد کسروی اشغال شد که پس از انتصاب، کار احضار افراد قبایل عرب به دادگاه را آغاز نمود. قبل از تعیین کسروی، مراحل قانونی مربوط به افراد قبایل عرب تنها در محاکم قبیله‌ای انجام می‌شد.

نخستین‌های متعلق به شیخ خزعل نیز که قبلاً از پرداخت مالیات آنها معاف بود، توسط سازمان تازه تأسیس مالیات در اهواز مورد بر آورد مالیاتی قرار گرفت.<sup>۱</sup> واقعیت این بود که نیروهای دولت مرکزی در اهواز و محمّره (خرمشهر) و آبادان تمرکز یافتند و نه تنها اهواز دارای فرماندار نظامی ایرانی گردید، بلکه برای

(۱) مصطفی انصاری م جواهر کلام، تاریخ خوزستان، ص ۲۲۲.

خرمشهر یک حکمران ایرانی و در آبادان یک معاون فرماندهی نظامی تعیین شدند. در دزفول و شمال خوزستان هم وضع چنین بود.

پیل کنسول بریتانیا در اهواز در ۲۴ دسامبر سال ۱۹۲۴ اعتراض کرد که اقدامات انجام شده از سوی حکومت ایران، نقض آشکار وعده‌های رضاخان به لورین در دیدارشان در دسامبر است، لذا پیل طی تلگرافی به لورین متذکر شد شواهد بسیاری وجود دارد که تصرف این نواحی به قصد دائمی بودن صورت گرفته و با دشواری می‌توان باور کرد که حکومت ایران می‌خواهد با طیب خاطر این مواضع را ترک کند.<sup>۱</sup>

بی‌اعتمادی عمیق شیخ خزعل به رضاخان با وجود اسناد و تعهداتی که از او در دست داشت، به هیچ وجه از بین نرفت. شیخ با ترس و لرز آگاهی پیدا کرد که از رضاخان هنگام ورودش به تهران به عنوان فاتحی استقبال شده بود که شیخ یاغی را به اطاعت محض واداشته و استان خوزستان را زیر سلطه‌ی حکومت مرکزی در آورده است.<sup>۲</sup>

اما انگلیس‌ها در این خصوص چه کردند؟ اول اینکه، طبق گفته‌های آنها از اینکه من بعد نماینده سیاسی شیخ در تهران نیستند راحت شده‌اند. دوم اینکه لورین در مورد آینده شیخ به وزارت خارجه بریتانیا توصیه نمود که فقط صبر کنید و ببینید که وعده‌های رضاخان برای سرو سامان دادن به اوضاع کل خوزستان در فصل بهار به کجا می‌رسد.<sup>۳</sup>

خزعل کم‌کم متوجه موضوع شد. لذا در قصر فیلیه ماندگار شد و کم‌موقعی پیدا

(۱) لورین، ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۹۰.

(۲) حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ص ۳۰۱.

(۳) لورین، ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۹۱.

می شد که از قصر خارج شود. در اصل او خود را از زاهدی پنهان می کرد. خزعل قصد داشت که به مملکات خود در بصره منتقل شود و در آنجا تأسیساتی برای خود درست کند، اما حکومت پادشاهی عراق امتناع کرد. زاهدی چون ترس و اهمه‌ی خزعل را دید گزارشات خود را به تهران منعکس کرد.

از تهران دستور رسید که زاهدی باید شیخ را ترغیب بکند تا به تهران سفر کند. زاهدی در این خصوص خیلی به شیخ الحاح نمود. اما بدون نتیجه بود. زاهدی مجبور شد نقشه دیگری بکشد. طبق فرامین رضاخان خزعل باید دستگیر و به مرکز منتقل شود. زیرا در این اواخر تحریکاتی صورت گرفته است و انگلیس‌ها بابت کارهای خود، همیشه باجگیری می کردند.

دستگیری شیخ خزعل به صورت ماهرانه طرح و اجرا شد... اما نحوه‌ی دستگیری شیخ خزعل به چه صورت بود. زاهدی چون از اصرار خود مبنی بر لزوم سفر شیخ به تهران نتیجه‌ای عایدش نشد، به خزعل که در آن موقع در قصر الرباط در بصره بود، تلگراف کرد که طبق دستور مرکز باید منطقه را خالی کند.

خزعل با شنیدن این خبر، زود حرکت کرد تا از قول نماینده سیاسی لندن در منطقه صحت و ستم این خبر را بشنود. زاهدی از فرصت استفاده نمود و از خزعل خواست بدین مناسبت مراسمی را برگزار کند. چون آن ایام مصادف بود با ماه رمضان، خزعل دستور داد مقدمات این مراسم چیده شود.

مراسم در شب بیست و هفتم ماه رمضان بر روی عرشه‌ی کشتی خزعل موسوم به (I.V) برگزار شد. در این مراسم نماینده‌ی بریتانیا دعوت شد. اما او عذر خواست. لذا جز زاهدی و خزعل و تنی چند از نزدیکان شیخ نظیر فرزندان او عبدالله، عبدالمجید، عبدالحمید و پسر برادر او موسی‌الشیخ یوسف و عمال او کسی نبود.

گفتیم چون ماه رمضان بود، این مراسم در سکوت خاصی برگزار گردید، اما پاسی

از شب نگذشته بود، موقعی که مدعوین در حال شرب خمر و گوش دادن به آواز بودند، کشتی جنگی ایرانی به نام پرسپولیس در کنار کشتی تفریحی شیخ لنگر انداخت و سربازان ایرانی بر روی عرشه فرود آمدند که مصطفی خان فرماندهی ایرانی، شیخ خزعل و فرزند او عبدالحمید را دستگیر نمود و در همان شب آنها را به اهواز منتقل و از آنجا با ماشین تا شمال اهواز حرکت نمودند که بقیه‌ی راه را بر پشت اسب تا تهران طی کردند.

آن شب مصادف با بیستم ۲۰ آوریل ۱۹۲۵ بود و آخرین روز تسلط کعبیان در منطقه‌ی خوزستان. با دستگیری شیخ خزعل، آب از آب تکان نخورد. جز یک حرکت که شرح آن را خواهیم داد و بقیه‌ی مردم انگار نه انگار که شیخ آنها را دستگیر کرده‌اند، بی تفاوت بودند.

البته این نتیجه‌ی اعمال او بود. شیخ خزعل در تهران ماندگار شد و بقیه‌ی عمر خود را در تبعید گذارند تا اینکه رضاخان پهلوی دستور داد که او را از بین ببرند، زیرا انگلیس‌ها می‌خواستند با طرح مسأله خزعل، از نو از او باج‌گیری نفتی کنند. بریتانیا بی تفاوت از دستگیری شیخ خزعل گذشت، به طوری که لرد بلفور در مجلس اعیان انگلیس در تاریخ ۱۹ مارس سال ۱۹۲۵ طی نطقی در این خصوص اعلام کرد: «بریتانیا هیچ وقت خزعل را یک حاکم مستقل نمی‌شناخت، بلکه در نظر انگلستان خزعل زیر سیادت ایران بوده است»<sup>۱</sup>.

لورین وزیر مختار انگلیس در طول مدت گرفتاری شیخ خزعل بعدها از نقش خود در به ورطه کشاندن خزعل خجالت زده شد و طی نامه‌ای به دوست صمیمی خود خزعل نوشت: «شکست من در ایجاد یک رفتار عادلانه با شیخ، بر وجودم سنگینی می‌کند»<sup>۲</sup>.

(۱) العزوی، تاریخ العراق، ج ۷، ص ۳۹.

(۲) لورین، ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ص ۱۳۳.

همان طوری که گفتیم رضاشاه دستور داد که خزعل را سر به نیست کنند در نتیجه جلاد معروف رضاشاه و رئیس آگاهی کشور سرپاس مختاری دست به کار شد و با استخدام اشخاصی در ۲۶ مارس سال [۱۹۳۶م] خزعل را به قتل رساند. جسد شیخ در امامزاده عبدالله در اطراف تهران به امانت گذاشته شد و بعدها به نجف منتقل گردید. اما نکته‌ی مهم در طول گرفتاری شیخ خزعل از ابتدا تا انتها پراکنده شدن مستشارین شیخ خزعل و وزراء بودند که از سفره‌ی او ارتزاق می‌کردند.

بعد از گرفتاری خزعل، تمام آنها با بستن بار و بنه‌ی خود متواری شدند. محمد علی دشتی همه‌کاره شیخ خزعل شانه خالی کرد و به کناری نشست. بقیه‌ی مستشاران خزعل با درهم و دنانیر خود از بقیه‌ی جاها به خانواده‌های خود بازگشتند و خزعل را بارضاخان تنها گذاشتند.

سرگذشت خزعل و امثال او از سیاستمداران، باید برای دیگران عبرت باشد؛ آنهایی که از مردم خود بریدند و با اجنبی دم ساز شدند. دیدیم بعد از تمام این خدماتی که خزعل به انگلیس‌ها کرد، چه گونه او را رها کردند. از این لحاظ گفته‌اند که تاریخ جز عبرت گرفتن از کارهای دیگران چیز دیگری نیست. خزعل تا آخرین لحظه زندگی خود به امید انگلیسی‌ها نشست.

اما همان طوری که مورخ انگلیسی بولارد در این خصوص نوشت که جا خالی کردن بریتانیا از خزعل اثر بسیار عمیقی بر روح و جسم او گذاشته بود.

جاک بیربی نیز در این باب در کتاب خود چنین نگاشت: «خزعل در تهران مُرد در صورتی که از حقوق یک امیر مستقل بر خوردار نبود. اما زمین‌های او به امپراتوری ایران ملحق شد و شرکت نفتی ایران و انگلیس مجبور شد که دیگر با حکومت ایران در تهران سر و کار داشته باشد.»<sup>۱</sup>

۱) جاک بیربی، الخلیج العربی (الفارسی)، ص ۱۱۰.



### عشایر و رضایپهلوی بعد از سقوط شیخ خزعل

بعد از گرفتار شدن خزعل در تهران پسر او عبدالله اتحاد را اداره می‌کرد. رضاشاه سعی بلیغی کرد که او را به طرف خود جلب کند. حتی رضاشاه به او درجه‌ی نظامی داد. عبدالله تا مدتی سیاست صبر و انتظار را تجربه کرد.

اما نوکران شیخ خزعل شش ماه بعد از اسارت گرفتن شیخ خود، یعنی در سبتمبر سال [۱۹۲۵ م] علیه رضاخان قیام نمودند.

قیام آنها باعث شد که خرمشهر به حرکت در بیاید، ولی عمال رضاشاه به طرز وحشیانه‌ای آنها را سرکوب کردند و در مقابل، شیخ خزعل را در تهران یک میلیون و نیم (دینار) جریمه نمودند.

عبدالله که در این حرکت دست داشت، بعد از سه سال یعنی در سال [۱۹۲۸ م] به تهران منتقل شد. این حرکت بعدها به ثوره الغلمان معروف گردید عشایر خوزستان که فکر می‌کردند که رضاشاه فقط برای سرکوب خزعل به خوزستان آمده و بعد از مدتی خارج خواهد شد با مشاهده‌ی اوضاع نابسامان منطقه دست به عصیان زدند. عشیره‌ی الدیسی در سال [۱۹۴۰ م] علیه رضایپهلوی قیام نمودند، ولی سرکوب شدند و رؤسای آن عشیره اعدام و بقیه تبعید گردیدند.

دومین تَمرّد علیه رضایپهلوی در تبعید خزعل را فرزند بزرگ جاسب در سال [۱۹۴۳ م] آغاز نمود که به ثوره فَجْریه مشهور گردید. این حرکت نیز سرکوب گردید. یک سال بعد عبدالله فرزند شیخ خزعل، او نیز تَمرّد دیگری را شروع کرد. ولی باز هم سرکوب شد.

اما مهمترین آنها حرکتی بود که عشایر بنی طرف در سال [۱۹۴۵ م] علیه رضاشاه را تدارک دیدند. آنها توانستند تا مدتی با رضاشاه به درگیری بپردازند. اما در نهایت شکست خوردند. آنها نیز گرفتار خشم خاندان پهلوی شدند. رؤسای آنها بعضی اعدام و بعضی تبعید شدند و خلقی از آنها به شمال ایران کوچانده شدند. این نتیجه‌ی

این بود که رضا پهلوی بدون در نظر گرفتن اصل مساوات اسلامی به قلع و قمع اعراب خوزستان پرداخته بود.

رضا پهلوی فقط خوزستان را به خاطر نفت آن اداره می کرد و به مردم آن نواحی که در چه حالی زندگی می کنند، بی توجه بود و عجیب نبود که اعراب خوزستان از اولین قومیت های ایران بودند که پیام های امام خمینی رحمته الله علیه را به خوبی درک کرده و علیه خاندان منحوس پهلوی برخاستند. اما وضع در فلاحیه که طبق حکم رضاشاه به شاهگان تغییر نام داد، روز به روز خرابتر شد.

کعب فلاحیه فکر می کردند که پس از خلاص شدن از دست شیخ خزعل، آنها آن اقتدار گذشته را به دست خواهند آورد. اما آن قدر از حقیقت دور شدند که با سیاست های نابخردانه ی خود گرفتار جنگ داخلی گردیدند.

چند سال بعد از گرفتار شدن خزعل، کعب فلاحیه به جان همدیگر افتادند و وضع در شهر چنان شد که کسی جرأت خارج شدن از خانه را نداشت. عمال رضاخان در خوزستان که خود باعث این فتنه بودند، برای آرامش منطقه تمام رؤسای عشایر در گیر در این جدل را دستگیر و تبعید کردند.

خلاصه اینکه اعراب خوزستان هیچ خیری از رضا پهلوی ندیدند. رضاشاه سال ها به چپاول این مردم پرداخت تا اینکه با شروع جنگ جهانی دوم، تمایل او به آلمان ها بر همگان بخصوص انگلیس ها محرز گردید. لذا انگلیس ها این مهره که با بوق و کرنا بر تخت نشسته بود، را به زیر کشاندند و او را به وضع اسفناکی به یک جزیره ی دور افتاده تبعید کردند که عاقبت در آفریقای جنوبی فوت کرد.

حال او با حال شیخ خزعل زیاد فرق نمی کرد! هر دو و با کمک انگلیس ها بر سر کار آمدند و هر دو و به چپاول مردم خود پرداختند و هر دو با نقشه انگلیس ها کنار گذاشته شدند و هر دو نام نیکی از خود بجا نگذاشتند.

واقعاً اگر اشخاصی بگویند که تاریخ چیزی نیست جز تکرار حوادث، گزاف

نگفته‌اند، زیرا ما دیدیم رضا پهلوی به چه طریقی شیخ خزعل را خوار و ذلیل کرد و نیز دیدیم او با چه خواری و ذلت ایران را ترک گفت. تمام این حوادث باید عبرتی باشد، برای انسان‌ها، برای ما مسلمانان که هر روز مورد هجوم تبلیغی غرب قرار می‌گیریم. بلکه باید با اتحاد خود در مقابل توطئه‌ها ایستادگی کنیم. برای اینکه از بحث خارج نشویم باید به عملکرد شرکت نفت از ابتدا تا ملی شدن صنعت نفت بپردازیم تا حقیقت مسائل و حوادث، هر چه بیشتر تبیین شود.

### □ شرکت نفت انگلیس و ایران و نقش آن در حوادث

نفت، این طلای سیاه، نقش بسیار مهمی در حوادث استان خوزستان در دوران شیخ خزعل و بعد از او بازی کرده است، که شاید اگر این ماده‌ی سیاه نبود، حوادث به طور دیگری رقم می‌خوردند.

در ۲۸ مارس ۱۹۰۱ مظفرالدین شاه امتیاز کشف نفت در استان خوزستان را به یک نفر تاجر انگلیسی بنام ویلیام نوکس داری فروخت. این امتیاز بعدها به نام داری شهرت پیدا کرد، که خود اولین امتیازی بود که در خاورمیانه داده شده است. ویلیام فرزند یک وکیل بود که به استرالیا مهاجرت کرده و با خرید و فروش سهام در شرکت مونت مورگان که در امور طلا فعالیت می‌کرد و صاحب ثروت هنگفتی شد. ویلیام در سال [۱۸۸۲ م] به لندن بازگشت و برای به کار انداختن ثروت خود، وارد معاملات نفتی شد.<sup>۱</sup>

داری به کمک دولت انگلستان توانست این امتیاز را تصاحب کند. اما در این راه مبالغی را صرف کرد تا به این امتیاز رسید. از جمله به مظفرالدین شاه ۳۰ هزار پوند، و به نخست وزیر ایران ۲۰ هزار پوند به صورت سهام پرداخت کرد.<sup>۲</sup>

---

(۱) ویلیام داری در سال ۱۹۱۷ فوت کرد.

(۲) هارفی، بحران جهانی نفت، ص ۳۴۱.

البته ابتدا شرکت استاندارد اوپیل امریکایی رقیبی سرسخت برای داری بود، اما با دخالت انگلستان استاندارد اوپیل کنار کشید و به جای آن، شرکت بورما به کمک داری شتافت، تا اینکه بعد از هفت سال در سال ۱۹۰۸ که شرکت نا امید و در حال ورشکستگی بود به نفت در مسجد سلیمان دست یافت.

دولت انگلستان بعد از کشف نفت با پرداخت مبالغی بسیار زیاد به شرکت صاحب امتیاز انگلیس، دست خود را روی این ماده‌ی حیاتی گذاشت. در سال ۱۹۰۹ ایران و انگلستان شرکتی مختلط به نام شرکت نفت ایران و انگلیس (A.P.O.C) تأسیس کردند که سهم ایران از این معامله ۱۶٪ عواید از فروش نفت بود. در این شرکت سهامداران متعددی بودند.

ضعف دولت ایران سبب شد که شرکت نفت با حکام سنتی به توافقاتی برسد. در ۲۵ تیر سال ۱۲۸۸ در ۱۶ ژانویه سال [۱۹۰۹م] بعد از مختصری مذاکره، قراردادی بین پرس کوکس و شیخ خزعل امضای شد که طبق آن حق وارد کردن اجناس و وسائل مورد نیاز شرکت از طریق اروند رود تأمین می‌گردید. همچنین توافقی در مورد عبور خط لوله از منطقه‌ی تحت نفوذ شیخ و خرید ۱۶۰۰ متر مربع زمین برای احداث پالایشگاه در جزیره‌ی آبادان برای شرکت نفت ایران و انگلیس حاصل شد. در ازای این خدمات، شرکت قول داد که سالیانه مبلغ ۶۵۰ پوند به مدت ۱۰ سال به او پرداخت نماید. (بند یازدهم قرارداد)

البته این پول‌ها برای مدت ۱۰ سال یک جا به او پرداخت شد و شرکت تعهد نمود که بعد از ۱۰ سال اول در آمد شیخ سالیانه ۱۵۰۰ پوند افزایش یابد. همچنین در سال ۱۹۱۳ به شیخ وعده داده شد که ۲٪ درصد از سود شرکت نفت ایران و انگلیس به او پرداخت گردد.<sup>۱</sup>

دولت انگلیس نیز جدا از نامه و تعهدات شرکت حاضر شد، که مبلغ ۱۰/۰۰۰ پوند

(۱) دکتر منصور کاشفی، سیر تحول صنعت نفت، ص ۱۷.

● ..... کعب محمّره / ۲۰۳

به شیخ خزعل وام بدهد. بدین ترتیب انگلستان نه تنها حاکمیت شیخ خزعل را در خرمشهر به رسمیت شناخت، بلکه حتی دولت انگلستان اعلام کرد جانشینان شیخ خزعل به عنوان حکام منطقه‌ی خرمشهر را در سال‌های آینده به رسمیت خواهد شناخت و از حاکمیت شیخ در خرمشهر همیشه حمایت خواهد کرد.

بدین ترتیب شیخ خزعل که تا آن زمان به طور نیمه‌مستقبل بود، با تشویق دولت انگلستان علناً خود را حاکم خرمشهر و شرق‌اروند رود اعلام کرد و از حکومت مرکزی تهران کاملاً سر بیچید.<sup>۱</sup>

خزعل اراضی مورد لازمه شرکت را به اجاره‌ی شرکت در آورد، ولی با این شرط که در زمان انتهای قرارداد باز پس داده شوند.<sup>۲</sup> شرکت نفت ایران و انگلستان تا سال ۱۹۱۳ توانست تمام ملزومات انتقال نفت را تأمین کند و در همان سال اولین محموله‌های شرکت به خارج صادر شد.

با بروز جنگ جهانی اول، دولت انگلستان با پرداخت ۵/۲۰۰/۰۰۰ پوند انگلیس به دیگر سهامداران شرکت، از سهامداران عمده در این شرکت به حساب آمد و نفوذ تام خود را بر نفت خوزستان گسترش داد.

در خلال جنگ، شرکت نفت تعهداتی را به خزعل داد. پرس کوکس در این رابطه می‌گوید:

«ولیت‌هایی در برابر شیخ داشتیم که به هر صورت نمی‌توانستیم از زیر بار آن شانه خالی کنیم. ما به او تعهد دادیم که حاضریم برای ابقای حقوق خود در برابر دولت ایران و انگلستان به او کمک کنیم. در همان حال، ما روابط تجاری دیگری با شیخ داشتیم.»

به طوری که روزنامه‌ی تایمز لندن در بیستم‌کانون‌الثانی سال ۱۹۱۴ در این خصوص نوشت:

---

(۱) همان منبع، ص ۱۸.

(۲) ویلسون، خلیج فارس، ص ۹۵.

بریتانیا به او (خزعل) تعهداتی را داد به شرطی که به عنوان یک رعیت ایرانی بماند و بر این اساس حرکت کند و البته او باید درک بکند که حکومت ایران هیچ وقت به حقوق مشروع او چشم طمع نداشته و او را از مملکات خود به دور نخواهد کرد.<sup>۱</sup>

بریتانیا تعهداتی سرّی با شیخ در خلال جنگ جهانی اول و دیگر امرای و شیوخ عرب خلیج فارس منعقد نمود. تمام هدف بریتانیا از این وعده‌ها، به زانو در آوردن دولت عثمانی بود.

لارنس در این خصوص تصریح می‌کند:<sup>۲</sup>

اگر من مشاور درستکاری بودم نمی‌بایستی می‌گذاشتم آنها (اعراب) جان خود را برای این نتایج ناچیز به مخاطره اندازند... بنابراین به آنها اطمینان دادم که انگلستان به وعده خود وفا خواهد کرد و آنها با نیروی ناشی از این گمان حماسه آفریدند.

بعد از جنگ، شرکت نفت انگلستان روابط بسیار گرمی با شیخ برقرار کرد. ویلسون رئیس شرکت، به صورت مشاور دائمی شیخ درآمد و با او مناسباتی برقرار کرد، به طوری که حکومت مرکزی ایران را متهم به تحریک شیخ برای اعلام استقلال کرد.<sup>۳</sup>

اما حمایت شرکت از خزعل زیاد طول نکشید، در نتیجه در برابر دولت ایران از خزعل حمایت نکرد و خزعل که طرف حساب آنها برای سال‌های متمادی بود سقوط کرد.

با سقوط خزعل دولت انگلستان در صدد برآمد که امتیازی را از دولت ایران تحصیل نماید. لذا به تحریک غیر مستقیم انگلیس‌ها از یک طرف و نادانی و کم‌فکری رضاشاه از طرف دیگر، رضاشاه امتیاز داری را یک طرفه لغو و باطل نمود.

(۱) ویلسون، خلیج فارس، ص ۱۳۶.

(۲) نورالدین شیرازی، نظام آل سعود، ص ۴۸.

(۳) هارفی، بحران جهانی نفت، ص ۱۱۰.

طرف انگلیسی به جامعه‌ی ملل آن زمان شکایت کرد که بعد از رفت و آمد متعدد جامعه‌ی ملل خواستار گفت‌وگوی مستقیم دو طرف ذی نفع شد. بر این اساس، هیأتی از طرف انگلیس‌ها عازم ایران شد.

در خلال اقامت این هیأت در ایران و گفت‌وگو با مقامات ایرانی که منجر به توافق و بسته شدن یک قرارداد گردیده بود، حقایقی کشف گردید که خواننده‌ی گرامی را در درک علل سقوط خزعل و سوء استفاده از این مورد از طرف انگلیس‌ها را روشن می‌کند.

دکتر جواد شیخ‌الاسلامی در کتابی تحت عنوان افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران، مجموعه‌ی مقالاتی را چاپ کرده است که یک بخش از آن مربوط به این قضیه می‌باشد.

شیخ‌الاسلام در این خصوص چنین می‌نگارد:

«پس از اینکه رضاشاه داری را یک طرفه لغو نمود، انگلستان به جامعه‌ی ملل شکایت نمود. در نتیجه، رأی به مذاکره داده شد و هیأت انگلیسی به سرپرستی سرجان کدمن به ایران آمد، اما تا چهل روز نتیجه‌ی حاصل نشد، سرجان کدمن قصد بازگشت به انگلستان و ابلاغ شکست مذاکرات را داشت، اما رضاشاه مانع شد. لذا رضاشاه خواستار تشکیل جلسه‌ای با حضور خودش شد. کدمن در آن جلسه خواستار تمدید قرارداد به مدت شصت سال شد، اما هیأت ایرانی بخصوص رضاشاه امتناع می‌کرد. تا اینکه در یک جلسه کدمن به رضاشاه گفت:

برمی‌گردیم و شکست مذاکرات را به جامعه‌ی ملل می‌دهیم، لذا جلسه‌ای سرّی بین کدمن و رضاپهلوی برگزار شد.

تقی زاده (یکی از نمایندگان ایرانی در مذاکرات) که در جلسه حضور داشت در یادداشت‌های خود می‌نویسد:

«جریان بعد از آن جلسه را فقط خدا می‌داند. نمی‌دانم و هیچ کس هم نمی‌داند که چه حادثه‌ای به وقوع که در اراده‌ی رضاشاه تزلزل پیدا شد.»

رضاشاه قرارداد تمدید به مدت شصت سال را قبول می‌کند و در یک جلسه

خصوصی به اعضای ایرانی شرکت کننده در جلسه می‌گوید:

شما از جریان‌ات پشت پرده خبر ندارید. ممکن بود خیلی بدتر از این شود!<sup>۱</sup> کدمن در آن جلسه‌ی خصوصی نکاتی را به رضاشاه تفهیم می‌کند. اما این نکات چه بودند... تحلیل شیخ الاسلام را ادامه می‌دهیم:

«رضاشاه باطناً از انگلیس‌ها می‌ترسید و خیلی هم می‌ترسید! او مسلماً نحوه‌ی به سلطنت رسیدن خود را فراموش نکرده بود، و می‌دانست که نیروی آماده‌ای برای جلوس بر تخت اماره‌ی خوزستان در شخص شیخ خزعل یا یکی دیگر از اعضای قبیله‌ی او وجود دارد.

اما چرا سرجان کدمن تمدید امتیاز را به روز آخر مذاکره موکول کرد؟ شیخ الاسلام توضیح می‌دهد که کدمن از نیروی خود و از ضعف موقعیت رضاشاه کاملاً آگاه بود. به همین دلیل مسأله تمدید امتیاز را در آخرین روزهای اقامتش در تهران پیش کشید و رضاشاه را در مقابل خواسته‌ای قرارداد که روکردنش (بی آنکه حاکمیت ایران بر خوزستان به خطر نیفتد) واقعاً امکان نداشت.<sup>۲</sup>

اما چرا رضاشاه از ارجاع پرونده نفت به جامعه‌ی ملل می‌ترسید؟

شیخ الاسلام چنین پاسخ می‌دهد:

«رضاشاه از ارجاع مجدد پرونده نفت به جامعه‌ی ملل هراسان بود. چون محکومیتش در آنجا با توجه به اکثریت بی‌چون و چرای انگلستان میان دولت‌های عضو تقریباً حتمی بود و ارتش نیروی دریایی انگلستان هم پس از صدور حکم جامعه‌ی ملل به راحتی می‌توانست خوزستان را اشغال کند و رضاشاه را در مقابل مسأله‌ای ده بار مشکلتر از نفت قرار دهد.»<sup>۳</sup>

شیخ الاسلام استنتاجات خود را از کل قضیه تمدید قرارداد داری چنین

ابراز می‌دارد:

«تا آنجا که اسناد و مدارک این دوره (دوره بحران نفت جنوب) نشان می‌دهد، انگلیس‌ها

(۱) جواد شیخ الاسلام، افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران، ص ۲۳۷.

(۲) همان منبع، ص ۲۳۹.

(۳) همان منبع، ص ۲۳۹.



رضاشاه را در مقابل گزینش بسیار سخت و کمر شکن قرار دادند:  
(۱) تمدید امتیاز نفت جنوب و نگاهداشتن ایالت خوزستان (شق بد)  
(۲) از دست دادن ایالت خوزستان با تمام منافع نفتش (شق بدتر)  
و او (رضاشاه) راه اول را برای حفظ زرخیزترین استان کشور برگزید و پند معروف سعدی را  
به کار بست:

تدبیر نیست جز سپر انداختن که خصم، سنگی به دست دارد و ما آیینی‌ای!  
در تاریخ معاصر جهان شواهد فراوانی است. بعضی مواقع شده است که انتخاب شق بد  
(برای رهایی از شق برتر) به شکل یک ضرورت اجتناب ناپذیر در آمده است.  
سیاستمدارانی که این گزینش را انجام می‌دهند با شأن، شهرت و حیثیت خود بازی  
می‌کنند. ممکن است سال‌هایی، قرن‌ها بد نام و آلوده شوند، اما چیزی که هست دادگاه  
تاریخ قضاوت خود را با بی‌طرفی انجام می‌دهد و هنگام صدور رأی نهایی هرگز تحت تأثیر  
اغراض، کینه‌ها، خب و بغض‌های شخصی قرار نمی‌گیرد.  
حدیث نیک و بدها نوشته خواهد شد.  
زمانه را سندی، دفتری و دیوانی است.<sup>۱</sup>

شایان ذکر است که خاطرات سرجان کدمن در مورد قضیه‌ی نفت جنوب حتی بعد از  
پنجاه سال (که حداکثر زمان در انگلستان برای نگه داشتن خاطرات و  
یادداشت‌هاست) انتشار نیافت و حتی بعد از مرگ لرد کدمن پسر لرد کدمن دوم حاضر  
نشد که خاطرات پدر خود را از قضیه‌ی نفتی بیان کند. اما سیر این قضیه چیست؟ و آیا  
حکومت پهلوی از انتشار اسناد و مدارک قضیه‌ی نفت می‌ترسد؟ خدا می‌داند...  
خلاصه اینکه بعد از گذشت مدتی از تمدید قرارداد، خزعل کشته می‌شود و به احتمال  
زیاد کشته شدن وی بی‌ارتباط با نفت نبوده است.

## □ خاتمه

از اینکه خواننده‌ی گرامی تا پایان سخن ما را همراهی نموده است، کمال تشکر را داریم. تا اینجا سخنی بود در مورد مردمی که نقش بسیار مهمی در حوادث چهار صد ساله‌ی اخیر خوزستان داشتند.

بنی‌کعب، هیچ تاریخنگاری را از پرداختن به حوادث و رویدادهای پرافت و خیزش بی‌تأثیر نمی‌گذارد. سیر حوادث این قوم همیشه با خشونت، قتل و غارت توأم بوده است سال‌ها گذشت تا آنها با زندگی شهر نشینی خو گرفتند و زمین مورد نظر خود را برای سکونت انتخاب کردند.

ظهور استعمار انگلیس با تاریخ آنها تا انتها گره خورده است. هر جای تاریخ آنها حکایت از مبارزه یا دوستی (در دوره‌ی اخیر) با انگلیس‌ها بود. بر خورد بنی‌کعب در زمان شیخ سلمان و دوستی بنی‌کعب (امارة خرمشهر) با انگلیس‌ها بهترین مثال برای این گفته است. تاریخ در مورد بنی‌کعب اگر بخواهد حکم کند به عقیده‌ی نگارنده این سطور، به صورتی احتیاط‌آمیز با احترام برخورد خواهد کرد، چراکه

این خاندان، هویت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی خود را تا مدت‌های مدید حفظ کردند.

از دست دادن این اقتدار معلول هرج و مرجی بود که خود باعث و بانی آن بودند و جز خودشان کسی در به وجود آمدن حوادث تلخ دوره اخیر تقصیر کار نبوده و نیست، گرچه استعمارگران بی تقصیر نیستند. بخت و اقبال که کعب خرمشهر در اوایل داشته‌اند، در دهه‌ی دوم قرن بیستم کاملاً از بین رفت و چنان از صفحه‌ی روزگار حذف شدند. انگار که آنها نبودند که مدت بیش از نیم قرن بر جنوب خوزستان فرمانروایی کردند.

فایده‌ی تاریخ این جا روشن می‌شود که این آمدن و رفتن، جزئی از نظام طبیعت و سنت‌های حاکم بر تاریخ بوده و هیچ کس در این جهان نمی‌تواند آن را تغییر دهد.

شاید خود انگلیس‌ها باور نمی‌کردند که روزی بنی‌کعب که بر آنها در زمان شیخ سلمان کعبی خسارت‌هایی وارد کردند چنان، ضعیف و زیون شوند که شیخ آن قوم از قلب منطقه خود دستگیر و به تهران منتقل و آب از آب تکان نخورد. سقوط خزعل با توجه به خط و مشی که اتخاذ کرده بود دور از انتظار نبود، زیرا اماره او از یک بنیاد محکم تشکیل نیافته بود. آنها مثل کعب فلاحیه با زور و قدرت به اماره نرسیده‌اند، بلکه با سیاست کاری و غفلت کعب فلاحیه اماراتی برای خود ساختند. در

نتیجه، دوام آنها به اندازه‌ی بنی‌کعب نبوده است. انتقاد از گذشتگان، نباید ما را از وظیفه‌ی اصلی خود، که خدمت به هم‌نوعان است، باز دارد. ما وارث همان پدران و مادران دوران شیخ سلمان و در عین حال وارثان دوران زبونی خزعل به شمار می‌آییم. وظیفه‌ی ما این است که ببینیم چرا دوران سلمان به دوران خزعل منتهی شد! علل و عوامل آن چیست؟ آیا ضعف از خود ماست یا دیگران، آیا استعمار انگلیس در به وجود آمدن این وضعیت بی‌تأثیر بوده، یا نه. آیا قصد و نیت استعمارگران این نبود که بین اقوام ملت اسلام اختلاف بیندازد تا بتوانند غده‌ی سرطانی - اسرائیل - را تأسیس کنند؟

در پایان، ضمن آرزوی موفقیت برای ملت و تمام اقوام ایرانی، اسلامی، نگارند از تاریخ‌نویسان و محققین عرب و غیر عرب دعوت می‌کند که اگر در این نوشتار، عقیده و نظری و یا تحلیلی نادرست تشخیص می‌دهند، بر این حقیر ممت‌نهاد، ما را مطلع نمایند.

## ❖ منابع و مأخذ

۱. عزیزی بنی طرف، یوسف، قبایل و عشایر عرب خوزستان.
۲. افشار سیستانی، ایرج، ایل و عشایر ایران.
۳. شریچی، علوان، الامارة الكعبیه فی القبان و الفلاحیه.
۴. مانع، جابر، مسیره الی قبائل الاهواز.
۵. امین، عبدالامیر، ترجمه‌ی علی رحیمی یزدی، منافع بریتانیا در خلیج فارس.
۶. صالح، زکی، مجمل تاریخ العراق و الدول فی العهد العثماني.
۷. علی داوود، محمود، العلاقات الهولندیه مع الخلیج.
۸. طه، سلیم، صراع علی الخلیج.
۹. لرد کرزن، ایران و قضیه‌ی ایران (متن انگلیسی).
۱۰. باربر، نول، فرمانروایان شاخ زرین.
۱۱. العزاوری، عباس، تاریخ العراق بین الاحتلالین.
۱۲. علی داوود، محمود، احادیث عن الخلیج.

٢١٢ / تاريخ بنى كعب ..... ٦

١٣. آل باليل، هادى، مجلة الموسم، العدد الثامن، ١٩٩٠ بيروت.
١٤. الجزايرى، نعمة الله، زهر الربيع.
١٥. الامين، محسن، اعيان الشيعة.
١٦. الجزايرى، عبدالله، تذكرة تستر (شوشتر).
١٧. غرايه، عبدالكريم، تاريخ العراق الحديث.
١٨. نيك، لوگر، العراق (متن عربى).
١٩. نيور، كارستن، سفرنامه.
٢٠. بيرين، ژاكلين، اكتشاف جزيرة العرب.
٢١. ويلسون، احاديث عن الخليج.
٢٢. قناعى، يوسف، صفحات من تاريخ الكويت.
٢٣. انصارى، مصطفى، ترجمه محمد جواهر كلام، تاريخ خوزستان.
٢٤. ضابط، شاكر، العلاقات الدولية.
٢٥. نورى كاظم، علاء، الحدود الشرقية.
٢٦. ضابط، شاكر، العلاقات الدولية و معاهدات الحدود بين العراق و ايران.
٢٧. سليمان، عبدالعزيز، العلاقات العراقية الايرانية.
٢٨. عيدروس، محمد حسن، دراسات فى العلاقات العربية الايرانية ١٩٩٩، بيروت.
٢٩. كزیدهى استاد مرزى ايران و عراق (وزارت امور خارجهى ايران).
٣٠. لومير، اتفاقات خليج فارس (انگليسى).
٣١. نيهانى، محمد خليفه، التحفة النيهانية.
٣٢. عزاوى، عباس، عشائر العراق.
٣٣. رشيد، عبدالعزيز، تاريخ الكويت، بيروت.

۳۴. علی داوود، محمود، الخليج العربي و العلاقات الدولية.
۳۵. عقاد، صلاح الدين، الأستعمار فى الخليج الفارسى.
۳۶. فيلسى، سنت جان، ايام فى العراق.
۳۷. نداوى، تاريخ العمارة و عشائرها.
۳۸. ديلارد، فليب، عراق.
۳۹. لطفى جمعه، محمد، حيات الشرق.
۴۰. ريحاني، أمين، ملوك العرب.
۴۱. خزعل، حسين، تاريخ الكويت السياسى، بيروت.
۴۲. بيرى، جك، ترجمهى نجده هاجر، الخليج العربى [فارسى].
۴۳. مازندراني، وحيد، قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگليس راجع به ايران.
۴۴. حاتم، عبدالله، من هنا الكويت.
۴۵. اوكونور، هارفى، بحران جهانى نفت.
۴۶. تهراني، آقا بزرگ، الذريعة الى تصانيف شيعه.
۴۷. حائرى، عبدالهادى، جنبش هاى فراماسونىگرى در كشورهاى اسلامى.
۴۸. لورين، سرپرس، ماجراى شيخ خزعل و پادشاهى رضاخان.
۴۹. بيل، مسيز، فصول من تاريخ العراق القريب.
۵۰. بهجت سنان، الكويت زهرة الخليج.
۵۱. عسكرى، تحسين، مذكرات عن الثورة العربية الكبرى.
۵۲. حسيني، عبدالرزاق، تاريخ العراق الحديث.
۵۳. ضايغ، انيس، الهاشميون و الثورة العربية الكبرى.
۵۴. مكى، حسين، مدرس قهرمان آزادى.

۲۱۴ / تاریخ بنی‌کعب ..... ۶

۵۵. مدرس، علی، مرد روزگار.
۵۶. رضا شاه، سفرنامه (خوزستان).
۵۷. نعمة الحلو، علی، مجله‌ی آفاق العربیه.
۵۸. طلوعی، محمود، پدر و پسر.
۵۹. اقتداری، احمد، خوزستان و کهکیلویه و ممسنی.
۶۰. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله‌ی ایران.
۶۱. کاشفی، منصور، سیر تحول صنعت نفت.
۶۲. شیرازی، نورالدین، نظام آل سعود.
۶۳. شیخ الاسلام، جواد، افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران.
۶۴. حموی رومی بغدادی، یاقوت، معجم البلدان.
۶۵. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم.
۶۶. ابن حوقل، صورة الارض.
۶۷. اصطحزی، المسالك و الممالک.
۶۸. مسعر بن مهلهل، سفرنامه ابودلف.
۶۹. سایکس، سرپرسی، تاریخ مردم ایران.
۷۰. المنجد.
۷۱. سعید، امین. النحضة العربیه الكبرى، ج سوم.



---

❖ **مؤسسه فرهنگی انتشاراتی آفرینه منتشر کرده است:**

---

- نهج البلاغه (وزیری) ترجمه‌ی کاظم عابدینی مطلق
- نهج البلاغه (جیبی) ترجمه‌ی کاظم عابدینی مطلق
- همگام با نهج البلاغه (خلاصه‌ی آموزه‌های نهج البلاغه به همراه کلمات قصار امام علی «ع»)
- کاظم عابدینی مطلق، امیر شه‌یارامینیان
- نهج البلاغه موضوعی به کوشش کاظم عابدینی مطلق
- نامه‌ی روح‌فزا (شرح نامه‌ی امام علی «ع» به مالک اشتر) نوشته‌ی آیت الله محمدی تاکندی، رضا شیخ محمدی
- تندیس مظلومیت (فاطمه‌دس، همسر امام علی «ع») نوشته‌ی حمید ناصری
- آخرین امام «عج» نوشته‌ی حمید قلندری بردسیری
- قتل‌های ناموسی نوشته‌ی عبدالامیر منشاوی
- داستان‌های مملی (مجموعه داستان کودک: چهار جلد) نوشته‌ی پناهی
- خواب یک شب (مجموعه شعر) نوشته‌ی سیمیندخت حسینی
- هری باتر (جلد چهارم: جام آتش) نوشته‌ی جی. کی. رولینگ و...





شابک : ۹۶۴-۶۱۹۱-۶۰-۶



موسسه انتشاراتی آفرین